

قرارداد صلح زنو - رویا یا واقعیت

شهرآفرید

در صفحه ۱۲



مراسم پنجمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

● علی اشرف درویشیان: دو عضو کانون نویسندگان ایران به خاطر عقایدشان کشته شدند، همچنان که سعید سلطانیور، احمد میرعلایی و غفار حسینی به چنان سرنوشتی دچار شدند.

● صفا پوینده: ما هرگز نخواهیم گذاشت که به نام ما و با اعدام

چند مجری فرمان، اصل جنایات و نقش آمران آن به یوته

فراموشی سپرده شود

ادامه در صفحه ۹

شورش و تظاهرات در سراوان

● بنا بر گزارش‌ها حداقل بانزده نفر بلوچ و دو تن از مامورین نیروهای انتظامی

جمهوری اسلامی کشته و ۲۲۰ نفر دستگیر شده‌اند

● اعتراضات مردم در سراوان به دنبال کشته شدن راننده یک وانت توسط ماموران بوقوع پیوست

روز پنجشنبه ۲۰۰۳/۱۲/۴ حوالی ساعت ۹ صبح (بوقت ایران)، ماموران انتظامی یک وانت تویوتا بنام ابراهیم پورکی اهل بخش بسم پشت در شرق سراوان را با ضرب گلوله می‌کشد. این واقعه پس از آن رخ می‌دهد که ماموران راننده را سر فلکه بهداری در خیابان نبوت متوقف و از او خواهان گواهینامه رانندگی و مدارک شده و احياناً بعد خواهان رشوه می‌شوند. سپس با آنکه راننده از ماشین خارج می‌شود و یا شاید از پرداخت رشوه خودداری کرده و یا

احياناً در این مورد با ماموران راهنمایی رانندگی و انتظامی مشاجره می‌کند او را با ضرب گلوله می‌کشد. این خبر سرعت در شهر می‌پیچد و موجب خشم مردم می‌شود. تظاهرات مردم در خیابانهای قدس، جمهوری و طالقانی به طرف فرمانداری ادامه می‌یابد. در همین ضمن دانش آموزان از مدارس بیرون می‌ریزند و به همراه بخش وسیع مردم دست به تظاهرات گسترده و بی‌سابقه‌ای در شهر می‌زنند که گفته می‌شود سرانجام تعدادشان

کرجستان نیز بدین راه رفت:

انقلاب‌های عصر ما مسالمت‌آمیزند

در صفحه ۲

سرفتاله

جنایات علیه کودکان ریشه

در قوانین جمهوری اسلامی دارد

اخبار تکان‌دهنده‌ای که هر از چندی از جنایات علیه کودکان ایرانی منتشر می‌شود، تنها نوک کوه یخ است. آنچه بر آن نام ملایم «کودک‌آزاری» نهاده‌اند، چیزی نیست جز شکنجه جسمی و روحی روزمره هزاران کودک و به ویژه دختر بچه ایرانی در کشوری که طبق قوانین آن، کودک جزئی از مایملک سرپرست خانواده یعنی مرد محسوب می‌شود. بر این موارد گسترده، باید فجایع بزرگی مانند سوءاستفاده جنسی از کودکان، چه در شکل «قانونی» آن یعنی به شهردادن دختران خردسال و چه موارد غیرقانونی نظیر به فحشا و داشتن کودکان توسط باندهای سازمان یافته را نیز افزود. هفته‌ای نیست که خبر از چنین فجایعی نرسد. اخیراً بالای سایت‌های پورنوگرافیک مخصوص بیماران جنسی پدوفیل، به بخش فارسی زبان اینترنت نیز سرایت کرده است. هر کس و گروهی که با هر انگیزه‌ای مسئول سرایت این بلا به جامعه ایرانیان باشد، مرتکب جنایت و جرمی سنگین می‌شود که در هر کشور متمدن، مجازات آن سالها زندان است. کاربران ایرانی اینترنت موظفند به محض اطلاع یافتن از موارد اینچنینی، همه اطلاعاتی را که در این باره دارند در اختیار مراجع قانونی محل اقامت خود و یا حتی مراجع بین‌المللی بگذارند. در برخی از کشورهای اروپایی قوانینی تصویب شده است که در مورد جنایات جنسی علیه کودکان و ترویج کودک - پورنوگرافی، محدودیت مرزهای ملی را از جلوی راه پیگرد قانونی برمی‌دارد. چنین جنایاتی هر جا روی دهد، در برخی کشورهای اروپایی قابل تعقیب است. آدرس اینترنتی سایت‌های مربوطه را باید در اختیار گروه‌های ویژه‌ای قرار داد که پلیس این کشورها برای پیگرد این نوع جرایم تشکیل داده است.

حکومت اسلامی با اتکا به شریعت به جامعه ایرانی قوانینی را تحصیل کرده است که به موجب آن به عنوان نمونه، قتل کودک توسط پدر، مجازاتی در حد پرداخت دیه به مادر دارد. فروش دختران خردسال تحت عنوان ازدواج نیز مورد حمایت قوانین قرون وسطایی جاری در ایران است. در کنار این گونه موارد، نقض روزمره حقوق کودکان در نظام آموزشی ایران، فقدان هر گونه حمایت از کودکان در برابر بدرفتاری و شکنجه در خانه، بازماندن راه استثمار وحشیانه از نیروی کار کودکان و بسیاری از نمونه‌های دیگر، از تبعات قوانین و مقررات جمهوری اسلامی است. کل نظام حقوقی ایران در ارتباط با کودکان، نیاز به دگرگونی اساسی دارد. این دگرگونی با اتکا به قوانین شرع و شریعت به جای خرد و تجربه انسانی و به طریق اولی با تفسیر روحانیون ایران از مذهب و بینش عصر حجری

ادامه در صفحه ۳

گزارش امیر فرهاد ابراهیمی از قتل پیروز دوانی

محسنی از ه‌ای:

تمامش کنید!
با مسئولیت من بکشیدش!

در صفحه ۶

ادامه در صفحه ۲

شیخ صادق خلخالی هرد

جمهوری اسلامی یکی از نمادهایش را از دست داد.

✽ شیخ صادق خلخالی در سال ۱۳۶۳: آقای هاشمی - حاج احمد آقا - شخص حضرت امام -

خود آقای منتظری و همه مسئولین - آقای دکتر بهشتی و آقای قدوسی. کیست که نداند این

جریانات را؟ همه می‌دانستند. آقای رفیق دوست هم می‌داند. ۹۴ نفر منجمله توماج - واحدی -

مختوم - جرجانی، این‌ها را بنده اعدام کردم، ۹۴ نفر را اعدام کردم نه یک نفر... من با قاطعیت

اسلامی در کنبه وارد جریان شدم و خلق ترکمن را در آنجا گویدم... من این‌ها را اولین بار نیست

که گفته باشم، ولی در جرایم اولین بار است منتشر می‌شود... می‌گویند قتل، قتل عمدی بوده. بله

که عمد بوده. من توماج، واحدی، مختوم و جرجانی را بگذارم که چی؟ (آزادگان - ۲۸ شهریور)

در صفحه ۶

جهانگیر هدایت، برادر نویسنده نامدار ایران:

نیمی از آثار صادق هدایت ممنوع‌الانتشار است

هدایت در این مراسم تصریح کرد: در نتیجه فشارهای ایجاد شده از طرف علاقه‌مندان و مطبوعات مهدکودک تعطیل شد و با تخریب دیوار مشترک خانه و بیمارستان به کتابخانه حاضر دیدار از خانه هدایت منوط به اجازه از دانشگاه علوم پزشکی و بیمارستان است.

جهانگیر هدایت سپس به لوازیم شخصی هدایت که توسط دولت جهت ایجاد موزه از وراثت گرفته شده اشاره کرد و ادامه داد: این آثار شخصی نزدیک به ۲۰ سال در انبار موزه رضا عباسی



آثار ملی به ثبت رسید. به گزارش خبرنگار فرهنگ و اندیشه ایلنا، برادر صادق

جهانگیر هدایت در مراسم بزرگداشت صادق هدایت که با حضور اساتید و دانشجویان در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد، به نمایندگی از خانواده هدایت ضمن ابراز نازرسندی از وضعیت فعلی خانه هدایت گفت: خانه هدایت با قدمتی ۱۵۰ ساله پناهنده اعلام قلی باید به موزه ادبی هدایت تبدیل می‌شد ولی بیمارستان امیراعلم با تصرف و تبدیل آن به مهدکودک به یکی از شاخه‌های فرهنگ کهن ایران یعنی ادبیات توین کرد اما به هر حال سرانجام در سال ۱۳۷۸ این خانه توسط سازمان میراث فرهنگی به عنوان

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر،

روز دانشجویان با اعتراض همگانی

خواستار آزادی دانشجویان دربند

و همه زندانیان سیاسی شویم

در صفحه ۴

در این شماره

انتخابات اسفند ۸۲:

کدام منشی در خدمت کدام دموکراسی است؟

سهراب مشیری

در صفحه ۳

تحریم انتخابات در خدمت جنبش تحول

منوچهر مقصدی

در صفحه ۷

درس‌های کنکره فوق‌العاده، هنوز راه زیادی در پیش است

علی کبر آزاد

در صفحه ۷

در حمایت و لزوم پیوستن ایران به

«اتحادیه کشورهای عرب» و «مجمع ترکی همکاری و توسعه»

علی بیکلو

در صفحه ۱۲

کرجستان نیز بدین راه رفت:

انقلاب‌های عصر ما

مسالمت‌آمیزند

هنگامی که معلوم شد دولت ادوارد شوارندازه در نتیجه انتخابات اخیر گرجستان دستکاری کرده است، صدها هزار تن از مردم این کشور در یک سلسله تظاهرات گسترده مسالمت‌آمیز، خواهان استعفای دولت شدند. مقاومت حکومت در برابر این اعتراضات، چند روز بیشتر به طول نینجامید. نیروهای مسلح گرجستان از سرکوب مردم خودداری کردند و شوارنداززه پس از آنکه در دریافت فاقد پشتوانه لازم برای تداوم حکومت خود است، از قدرت کناره گرفت. سرنوشت تغییر قدرت در خیابانهای تفلیس رقم زده شد. اپوزیسیون، به جای تن دادن به برتری حکومت در عرصه «قانونی»، به نیروی مردم روی آورد. اگر مذاکراتی میان مخالفان و دولت صورت گرفت، در شرایط اعمال فشار از سوی موج گسترده اعتراضات مردمی و تنها برای تعیین جزئیات انتقال قدرت بود. مخالفان، «قواعد بازی» را به حکومت تحمیل کردند نه بر عکس.

نام چنین تحولی، انقلاب است. انقلاب‌های عصر ما، غالباً مسالمت‌آمیزند. گرجستان نیز به راهی رفت که پیش از این کشور، بسیاری از دیگر کشورها طی کردند. از انقلابهای مسالمت‌آمیز اروپای شرقی گرفته تا انتقال قدرت در هائیتی، از اندونزی گرفته تا صربستان، انتقال قدرت مسالمت‌آمیز، اما خارج از روال قانونی تعیین‌شده از سوی قدرت حاکم، دیگر نه یک پدیده استثنایی، بلکه یک قاعده در همه کشورهایی است که قدرتمندان آن، حاضر به پذیرش موازین دموکراتیک انتخاب و انتقال قدرت نیستند. در سده‌های گذشته، شوریدن مردم چنین‌کشورهایی بر حاکمانشان، معمولاً با مقاومت قهرآمیز حکومت مواجه می‌شد و به خونریزی می‌انجامید. اما در عصر ما، نه انقلاب تویل تام با خونریزی، که انقلاب مسالمت‌آمیز به قاعده انقلابات تبدیل شده است. در این تغییر پارادایم، بدون تردید شکسته‌شدن انحصار کنترل کانال‌های اطلاع‌رسانی موثر بوده است. در گذشته، حکومتها می توانستند جریان انتقال اطلاعات در جوامع خود را به گونه‌ای هدایت کنند که بتوانند بخشی از جامعه و از جمله نیروی سرکوبگر خود را در توهم قدرقدرت،بودن حاکم نگه دارند. سالها شستوشی مغزی، به گاردی‌هایی که تا آخرین گلوله در برابر انقلاب ضدسلطنتی ۱۵۷۱ ایران مقاومت کردند، قیولانده بود که سلطنت در ایران، ازلی و ابدی است. اما در همان سال ۱۵۷۱نیز شمارشادهپرستانی که تا آخر بر این باور ماندند، محدود بود. رادیوهای خارجی و شبکه مساجد، انحصار اطلاعاتی رژیم را شکسته بود، البته نه به سرعت و تا حدی که در همان آغاز انقلاب، بی‌آیندگی حکومت را به اکثر افراد نیروهای مسلح رژیم شاه نشان دهد. انقلاب ۵۷، مسالمت‌آمیز نبود، از آن رو که اعلامیه ظفر ۲۲ بهمن ارتش دایر بر بی‌طرفی نیروهای مسلح، بسیار دیر صادر شد.

از آن روزها، یک ربع قرن گذشته است، ۲۵ سالی که چهره جهان را دگرگون کرده است. انقلاب اطلاعات، سراسر جهان را در نوردیده است. در سالهای اخیر، روند زوال کنترل جریان اطلاعات از سوی حکومتها تسریع شده است. این روند، هنوز ادامه دارد. حکومتهای خودکامه، به دستی دریافته‌اند که این روند، آینده آنان را تهدید می‌کند. سانور اینترنت و مقابله با آنتن‌های ماهواره‌ای در ایران و برخی از کشورهای دیگر، از این زاویه قابل توضیح است. اما این تلاش محکوم به شکست است. هر کشوری که بخواهد در نظام اقتصادی امروز جهان شریک باشد، چاره‌ای جز پذیرش تکنولوژی جدید اطلاعات ندارد. از این رو، شیوه‌های کهنه حکومت‌کردن، شامل محدودکردن و سانسور جریان اطلاعاتی، متعلق به گذشته است. شایحت حیرت‌انگیز آنچه در گرجستان روی داد به انقلابهای مشابه و به ویژه آخرین نمونه آن در صربستان، تصادفی نیست. مردمی که سرنوشت خود را به دست خود می‌گیرند، به سرعت نور در جریان تجارب کشورهای دیگر قرار گرفته‌اند. آیا قابل تصور است که این موج، در پشت مرزهای این یا آن کشور متوقف شود؟

ایران نیز عاقبت، دوران حکومتهای خودکامه را پشت سر خواهد گذاشت. درست است که خامنه‌ای، شوارندازده نیست. درست است که شوارندازده نیم قرن نخست زندگی خود را در مکتبی پرورش یافت که لااقل در تئوری، انسان‌محور بود و فقیهای حاکم در ایران، پاسدار مکتبی‌اند که انسان را موجود ناقص‌العقلی می‌داند که نیازمند قیم است. درست است که هنوز در دستگاه خلافت اخوندی، بسیارند کسانی که از هیچ چاباتی برای حفظ ازکان قدرت خود رویگردان نیستند. اما فراموش نکنیم که همین بارگاه قدرت نیز در سالهای اخیر بسیار دگرگون شده است. به یاد آوریم روزهای توفانی تیر ۷۸را که خامنه‌ای با ترس و لرز اعلام کرد حتی اگر دانشجویان به او پرخاش کنند کسی حق تعرض به آنان را ندارد، و تنها پس از پیوستن خاتمی به جبهه او بود که رهبر حکومت برای مقابله با خیزش اعتراضی، روحیه گرفت. جمهوری اسلامی امروز، جمهوری اسلامی دهه ۶۰ نیست و اگر هم بخواهد، نمی‌تواند حمام خون به راه اندازد. چشم‌انداز انقلاب مسالمت‌آمیز در کشور ما نیز بسیار مساعد است.

اگر نیروهای سیاسی هوادار دموکراسی در ایران دست به دست هم دهند و به اراده‌ای واحد برای سازماندهی جنبش مردمی مسالمت‌آمیز بر علیه حکومت خودکامه دست یابند، مردمی که از امامزاده بی‌معجزه اصلاحات در جمهوری اسلامی قطع امید کرده‌اند، به جای دچارشدن به یاس، هر آنچه در توان دارند در طیق اخلاص خواهند نهاد و پشتیبان جبهه نیروهای دموکرات خواهند بود. در این صورت، مقاومت استبداد همچون یرف در برابر آفتاب جنبش مردمی آب خواهد شد.

توضیح

به مناسبت فرارسیدن عید سال نو در کشورهای اروپایی انتشار نشریه کار بر طبق روال عادی میسر نیست و شماره آتی نشریه در روز ۱۷ دی برابر با ۷ ژانویه منتشر خواهد شد.

است که ۸۰ نفر آنها هنوز در یازداشتگاه بسر می‌برند ولی بقیه آزاد شده‌اند. اما بعضی تعداد دستگیرشدگان را حتی بیشتر از این می‌دانند. قبلاً گفته شده بود که افراد مسلح بلوچ نیز دست داشته و دو نفر درجه‌دار و یک سرباز از ماموران انتظامی به گروگان گرفته شده‌اند ولی این خبر بنا به اطلاعات دقیقتر یک شایعه اعلام شده است. روشن نیست که آیا کسی از ماموران انتظامی کشته و یا زخمی شده باشد. اما گفته شده است که هر چند حالت فوق‌العاده اعلام شده بود ولی روز جمعه اوضاع آرامتر شده است ولی هم‌چنان متشنج است.

گفته می‌شود که مردم بشدت از میزان فساد، رشوه‌خواری، زانمی و برخورد غیرانسانی و خشونت‌آمیز ماموران انتظامی ناراضی‌اند. به گزارش یک سایت محلی بلوچ، در جریان درگیری خونین بین نیروهای انتظامی و مردم در شهر سراوان، که به کشته‌شدن چندین نفر انجامید، در این شهر حکومت نظامی اعلام شده است. سایت بلوچ دو هزار روایت دیگری از ماجرا را گزارش داد: صبح امروز (پنجشنبه) مامورین انتظامی در یکی از خیابانهای سراوان به یک موتور سوار که فرزند جوان محمد هارون بنپشی بسود، ایست میی‌دهند. اما موتورسوار جوان به فرمان ایست مامورین توجهی نکرده و همچنان به موتورسواری خود ادامه می‌دهد. ظاهراً وی که فاقد گواهینامه موتورسواری می‌باشد، از ترس مامورین به راه خود ادامه می‌دهد. مامورین

شورش و تظاهرات در سراوان

ادامه از صفحه اول

انتظامی نیز با مسلسل خودکار وی را به رگبار می‌بندند. جوان موتورسوار از باران گلوله‌ها جان سالم به در می‌برد، اما دو نفر عابر بیکناه توسط گلوله مسلسل‌های مامورین انتظامی کشته می‌شوند. مامورین انتظامی نیز بدون کمترین تودجانی به عابرین کشته، سوار وسیله نقلیه خود شده و به تعقیب جوان موتورسوار می‌پردازند. بعد از مدت کوتاهی تعقیب، مامورین موفق می‌شوند که با استفاده از ماشین خسود، موتورسوار را به زمین پرت کنند. مامورین انتظامی سپس با سلاحهای خود به جان جوان موتور سوار افتاده و با ضرب و شتم بیرحمانه وی را بطرز فجیعی به قتل می‌رسانند.

مردم عادی و عابرین که شاهد این حوادث بودند به مامورین اعتراض کرده و در نتیجه درگیری شدیدی بین مردم و نیروهای انتظامی آغاز می‌شود. بعد از یک ساعت امین خبر در شیر سراوان و مناطق اطراف می‌پیچد. چند ساعت بعد هزاران نفر از مردم خشکین سراوان و روستاهای اطراف بعنوان اعتراض بسوی دادگساه و فرمانداری شهر حرکت می‌کنند. در درگیریهای خونین بین نیروهای انتظامی و مردم تعداد زیادی کشته و زخمی می‌شوند. سیل خروشان و خشکین مردم سپس به ادارات دادگساه، فرمانداری، شهرداری و دیگر ادارجات دولتی حمل برده و به آنها خسارات گسترده‌ای وارد نمودند. گفته می‌شود که مردم به چند بانک نیز حمله برده و بعد از ضبط اسکناسهای پول آنها را به

آتش کشیده و یا خسارات گسترده‌ای وارد نمودند. مردم سپس برای جویای حال زخمی‌شده‌ها بسوی بیمارستان شهر حرکت کردند. درگیری گسترده‌ای در دور و اطراف بیمارستان بین مردم و نیروهای انتظامی رخ می‌دهد که در آن نیز تعدادی از مردم کشته و زخمی می‌شوند. حداقل دو تن از مامورین نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی در این درگیری‌ها کشته و تعداد نامعلومی نیز زخمی شدند.

مردم سپس به بیمارستان حمله برده و بخش بزرگی از بیمارستان را تخریب کردند. گروهی از مردم خشکین به مسازده‌های غیر بومی‌ها و وابستگان دولتی حمله برده و این مغازات را به آتش کشیدند. در این درگیری‌های گسترده در سطح شهر حداقل یازده نفر بلوچ کشته و تعداد زیادی نیز مجروح شدند. حال هفت نفر از مجروحین بسیار وخیم اعلام شده است. گفته می‌شود که بین دو تا سه نفر از مامورین جمهوری اسلامی نیز توسط مردم کشته شدند. از آنجایی که این درگیری‌ها در سطح بسیار گسترده‌ای در سطح شهر بوده و با توجه به اینکه نیروهای انتظامی اجساد کشته‌شدگان و بعضی از زخمی‌شدگان را با خود برده‌اند، تعداد دقیق کشته‌شدگان و زخمی‌ها معلوم نیست.

روز بعد نیروهای انتظامی، ارتش و سپاه پاسداران کنترل شهر را بدست گرفتند و در شهر حکومت نظامی اعلام کردند.

اعلامیه هیات سیاسی-اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

قطعه‌نامه شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی،

شکستنی برای سیاست ماجراجویی

تعهدات ایران بررسی خواهد کرده)، احاله پرونده اتسی جمهوری اسلامی، در چنین صورتی، به شورای امنیت سازمان ملل و تصمیم احتمالی این شورا دایر بر اعمال پاره‌ای تحریم‌ها علیه ایران یکی از گزینه‌های مورد نظر است.

به این ترتیب این قطعه‌نامه میدان را بر گرایش آشوبجو و خطرخیز غالب در جمهوری اسلامی، که علاقه خود را به دسترسی به سلاحهای هسته‌ای هم پنهان نگذاشته و پنهانی بی آن نیز برآمده بود، پس از به یکی از ماجراجویی‌های خطرآفرین جمهوری اسلامی در مناسباش با جهان خارج را بسته تلقی کنیم. پرونده‌ای که بر زمینه بسیاری تناقضات و شواهد بسیار در رفتار اتسی جمهوری اسلامی، خاصه جریان آشوبجویی در درون آن، از سویی، و تسابیل گرایشی زورمدار در حیات حاکمه آمریکا برای عراقی‌کردن ایران از سوی دیگر گشوده شد و می‌رود تا با عتق‌نشینی سیاست ماجراجویانه، تمامیت‌خواه و زورمدار چه در حاکمیت جمهوری اسلامی و چه در حیات حاکمه آمریکا خاتمه یابد.

هیات سیاسی-اجرابی سازمان

فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بنجم آذر ماه ۱۳۸۲

۲۶نوامبر ۲۰۰۳

شماره ۳۱۵ – چهارشنبه ۱۹ آذر ۱۳۸۲

بیانیه هیات سیاسی – اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

خواست مردم ایران در یک کلام:

حقوق بشر

هم‌میهنان! ۱۰ دسامبر (۱۹ آذر) سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر و روز جهانی حقوق بشر است. مردم سراسر جهان در این روز، دستاوردهای صدها سال مبارزه برای حرمت انسانی را گرامی می‌دارند. متجاوز از نیم قرن است که حقوق بشر در اسناد و مقررات بین‌المللی تعهدآور، به صراحت تدقیق شده‌اند. نیم قرن است که هر فرد، هر جای جهان که چشم به زندگی گشوده باشد، چه زن چه مرد، چه غنی چه فقیر، به هر مذهب و باور که باشد، حتی دارد به اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد، و حقوقی را که در آن برای او آورده‌اند طلب کند. این حقوق، مرز و نیست فرهنگی و دینی نمی‌شناسد، جهان شمول است.

ایران نیز بیش از نیم قرن است که رسماً متعهد به رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر است، اما دریغ که این تعهد رسمی، حکومتهای ایران را از آن باز نداشته است که ابتدایی‌ترین حقوق انسانی میلیونا شهروند کشور ما را لگدمال کنند. هم اینک، به حکم قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران، شماری از زندانجویان، روز‌نامه‌نگاران، نویسندگان، وکلا، روشنفکران و سایر آزادپرواهان اسلامی سالها در محاکمات چند دقیقه‌ای، محبس‌هایی که زندانبانان آن، امثال قاتلان زیبا کاظمی‌اند که تنها به «گناه» نابخشودنی عکسبرداری از زندان مخوف اوپن دستگیر شد و به قتل رسید. قوه قضائیه ایران، استفاده ایرانیان از حق آزادی بیان را که در اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده است، با احکام اعدام پاسخ می‌دهد که حکم صادره علیه هاشم آقاچری تنها یک نمونه از آن است. پس از آنکه حکم صادره جمهوری اسلامی سالها در محاکمات چند دقیقه‌ای، بدون حضور وکیل مدافع و بدون رعایت ابتدایی‌ترین موازین دادرسی عادلانه، دگردانیشان را به مرگ محکوم و به جوخه‌های اعدام سپردند، اکنون ظاهراً زندانیان حق استفاده از وکیل دارند. اما وکلای مدافع تنها به علت انجام وظیفه، روانه زندان می‌شوند. ناصر زرافشان وکیل مدافع شایگان خصوصی پرونده قتلهای زنجیره‌ای پاییز ۱۳۷۷، بیش از یک سال است که در زندان به سر می‌برد.

در حالی که اعلامیه جهانی حقوق بشر، به صراحت شکنجه را ممنوع کرده است، در جمهوری اسلامی اجرای احکام شلاق و قطع اعضای بدن و سنگسار ادامه دارد. شورای نگهبان منصوب رهبر جمهوری اسلامی، لایحه منع شکنجه مصوب مجلس ششم را که تلاش نیم‌بندی برای تلویرفاختن بخشی از حقوق بشر در قوانین جاری کشور بود، رد کرده است. لایحه پیوسته ایران به کنوانسیون جهانی منع تبعیض جنسی نیز به همین سرنوشت دچار شده است. بیشتر ضد زن و مردسالارانه سران جمهوری اسلامی، مانع از آن است که حکومت ایران به برابری حقوق زن و مرد که از اصول مسلم حقوق بشر است، گردن نهد.

در حالی که دادخواهی ستم‌دیدگانی مانده یازماندگان مقتولین قتلهای پاییز ۷۷ از مراجع داخلی به جایی نرسیده و امران و عاملان این قتلها آزادند، برای این شهروندان راهی جز مراجعه به نهادهای بین‌المللی نمانده است. کشک حادان از مراجع جهانی در عرصه حقوق بشر، حق مسلم هر انسان است، اما حکومت ایران در این راه نیز سدهای متعدد می‌نهد. نخست آنکه سران حکومت می‌کوشند مانع هر گونه «دخالت خارجی» در امور حقوق بشر شوند، حال آنکه حقوق بشر، نه مسئله داخلی این یا آن کشور، که مسئله همه جهان است. دوم، اگر حکومتیان تحت فشار داخلی و خارجی ناگزیر گردند به برخی نظارت‌های بین‌المللی تن دهند، از کارشکنی دست برنمی‌دارند. آخرین نمونه، ایجاد موانع بر سر راه ملاقات زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان با نایبندگان کنسریای حقوق بشر سازمان ملل متحد است. احمد باطنی، دانشجویی که بیش از چهار سال است تنها به گناه بالاگرفتن پیراهنی خونین در تظاهرات ۱۸ تیر ۷۸، زندانی است، به علت آنکه با استفاده از مرخصی استعلاجی، با فرستاده سازمان ملل دیدار کرد، توانست مرخصی خود را به پایان برده و دوباره برود و رهسپار زندان شد.

کارنامه سیاه جمهوری اسلامی در عرصه حقوق بشر، که موارد نامبرده تنها گوشه‌ای از آن است، امسال نیز اکثریت اعضای کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد را بر آن داشت در قطعه‌نامه‌ای، حکومت ایران را به خاطر نقض فاحش حقوق بشر محکوم کند.

رسوایی حکومت ایران در عرصه حقوق بشر، در تضادی چشمگیر با آگاهی شمار فزاینده‌ای از ایرانیان از حقوق انسانی خود و تلاش برای دست یافتن به این حقوق است. میزان رشد و بلوغ جنبش حقوق بشر در ایران، کمیته جایزه صلح نوبل را متقاعد کرد که جایزه امسال را به خانم شیرین عبادی، وکیل دادگستری و مدافع بیگیر حقوق بشر، به ویژه حقوق زنان و کودکان، اهدا کند. این تصمیم کمیته نوبل، ششم سران حکومت را برانگیخت که از زبان محمد خاتمی رئیس جمهور، جایزه صلح نوبل را «بی‌اهمیت» دانستند.

خواست مردم ایران در یک کلام، «حقوق بشر» است. اعلامیه جهانی حقوق بشر، فشرده همه آرزوها و مطالباتی است که ایرانیان در طول صد سال گذشته برای آن رزمیده و دهها هزار قربانی داده‌اند. آزادی بیان، آزادی مذهب و عقیده، برابری حقوق زن و مرد، رعایت حرمت انسانی زندانیان، آزادی تشکل و تجمع، آزادی انتخاب شغل، محل سکونت و تشکیل خانواده، حق انتخاب نهادهای حکومتی، همگی مطالبات مردم ماست که همسترین مانع بر سر راه تحقق آن، حکومت جمهوری اسلامی است.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) که مشی سیاسی خود را بر اساس اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر تنظیم کرده است، می‌گوید که مردم ایران حق دارند نه تنها از حکومت، که از همه نیروهای سیاسی خواهان پاسخ به این پرسش شوند که حاضرند بدون چون و چرا و بدون عذر و بهانه، شمولیت حقوق مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر معاهدات بین‌المللی مکمل آن را بپذیرند یا نه. حاکمان فعلی بارها در حرف و عمل به این پرسش، پاسخ «نه» داده‌اند و برای مردم ما راهی جز این نگذاشته‌اند که در پی درانداختن طرحی نو و پایه گذاری نظامی برآیند که اصالت انسان و حقوق بشر، محور آن باشد.

در آستانه روز جهانی حقوق بشر، از همه نیروهای آزادپرواخواه ایرانی دعوت می‌کنیم برای تحقق اصول و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسناد مکمل آن در کشورمان، گسترده‌ترین همکاری‌های سیاسی را سازمان دهند و مبارزه ایرانیان برای دستیابی به این حقوق را ارتقا بخشد.

هیات سیاسی – اجرابی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهاردهم آذر ماه ۱۳۸۲ – ۱۵ دسامبر ۲۰۰۳

انتخابات اسفند ۸۲: کدام مشی

در خدمت دمکراسی است؟

سهراب مشیری

حدود ده هفته به انتخابات مجلس شورا باقی است و هنوز مشی بسیاری از نیروهای سیاسی در قبال این انتخابات، ناروین است. این هم یکی از ویژگی‌های کشور ماست. در کشورهای دیگر، تبلیغات و تدارکات انتخابات از ماه‌ها پیش از رای‌گیری آغاز می‌شود. احزاب و کاندیداها، برنامه‌های خود را اعلام می‌کنند. برای آنکه این اطلاعات در اختیار میلیون‌ها رای‌دهنده قرار گیرد، ماه‌ها وقت لازم است. آگاهانه رای‌دادن، مستلزم آن است که وقت کافی برای مقایسه کسانی که خود را به رای می‌گذارند، وجود داشته باشد. اما در ایران، از این همه خبری نیست. قانون انتخابات، بیشتر ناظر بر پروسه حذف کاندیداهاست که بهترین وقت را می‌گیرد، به ویژه اگر هم وزارت کشور و هم شورای نگهبان به مثابه صافی عمل کنند و توافق چندانی هم با یکدیگر نداشته باشند. این کشاکش، تا آخرین روزهای پیش از رای‌گیری ادامه می‌یابد و عاقبت، چند روزی بیشتر برای تبلیغات باقی نمی‌ماند. سالیانست که به این وضعیت عادت کرده‌ایم. حتی احزاب و گروه‌های غیرحکومتی نیز این شرایط غیرعادی را پذیرفته‌اند و گاه تنظیم مشی خود را به روزهای آخر پیش از رای‌گیری موکول می‌کنند. این تنظیم مشی، در بسیاری از موارد در این خلاصه می‌شود که ببیند از زیر تیغ تصفیه، چه لیستی بیرون می‌آید و از این لیست چه گزینشی باید کرد. این پدیده، شایسته نام انتخابات نیست. بهتر است نام دیگری برای آن پیدا کنند. مثلاً نظرخواهی در باره کاندیداها شورا نگهبان برای نمایندگی مجلس، نامی که انتخابات و دمکراسی را تداعی نکند. البته نگارنده واقف است که هرگز نخواهد توانست کسانی را که ریختن برگ رای به هر صندوقی را وظیفه شهروندی می‌دانند، قانع کند که وظایف شهروندی ربطی به ایجاد مشروعیت کاذب دمکراتیک برای حکومتی خودکامه ندارد. اما در اینجا به خود اجازه می‌دهم فقط یک درخواست از دوستانی که این بار نیز بر فراخوان مردم به پای صندوقهای رای اصرار می‌ورزند، مطرح کنم:

درخواست من این است که دوستان معلوم کنند آیا هر صندوقی که حکومت گذاشت و هر لیستی که تعیین کرد، مردم را موظف می‌کند که رای بدهند یا شرایطی هست که مردم را از این وظیفه ملی معاف کند؟ اگر فی‌المتل جز امثال آقای ناطق نوری و مهدی کروبی کسی در لیست نماند، باز باید به مهدی کروبی رای داد تا ناطق نوری انتخاب نشود؟ اگر دوستان موافق شرکت در انتخابات، رای دادن در هر شرایطی را وظیفه ملی و میهنی نمی‌دانند و شرایطی برای ریختن رای به صندوق قائلند، چرا این شرایط را اعلام نمی‌کنند، مثلاً نمی‌گویند ما تنها در حالتی مردم را دعوت به شرکت در انتخابات خواهیم کرد که نظارت استصوابی لغو شود. یا نمایندگان فعلی مجلس رد صلاحیت نشوند. یا کسی از جبهه مشارکت رد صلاحیت نشود، یا نامزدهای مجمع روحانیون مبارز در لیست باقی بمانند. یا احوال آفتابی باشد، یا نه. شرایط این دوستان برای شرکت در انتخابات چیست؟ اگر شرایطی مانند نظارت استصوابی یا تخفیف آن دارند، حداقل آن را اعلام کنند و از پیش نگویند هر چه پیش آید خوش آید. پیشاپیش هدیه کردن سهمی در گرم کردن تور رای‌گیری به رهبری جمهوری اسلامی، هیچ کمکی به این نخواهد کرد که این رهبری اندکی از خود انعطاف نشان دهد و دایره بسته انتخابات را فقط کمی بازتر کند.

در بحث با موافقان شبه‌سیاسی شرکت در انتخابات به همین حد بسنده می‌کنم. مخاطب اصلی من، آن بخش از نیروهای سیاسی غیرحکومتی‌اند که میان دعوت به شرکت یا دعوت به تحریم، مرددند. پیشنهاد من این است که بحث در این باره را کنار بگذاریم که گنگ به اصلاح طلبان حکومتی اولویت دارد یا احتراز از دادن مشروعیت به حکومت. قدمت چنین بحثی به عصر جدل در باره اصلاح و انقلاب بر سر می‌زند و قطعاً دیگر در این دنیای فانی نه انقلابیون را توان اقعاص اصلاح طلبان است و نه اصلاح طلبان خواهند توانست کراهت انقلاب را به طرفداران آن بقبولانند. من پیشنهاد می‌کنم نیروهای سیاسی دمکرات و آزادیخواه، ملاک تنظیم مشی خود در قبال انتخابات را بر این قرار دهند که با کدام سیاست می‌توان به بیشترین و گسترده‌ترین وفاق و به قول مذهبی‌ها «اجماع» در میان طرفداران برقراری دمکراسی در ایران دست یافت. همه از اتحاد برای دمکراسی سخن می‌گویند. همه اذعان دارند که راه نجات، از یکپارچگی نیروهای آزادیخواه می‌گذرد. اگر ما توانیم در باره موضوعی مانند انتخابات، موضع مشترکی اتخاذ کنیم، چگونه می‌توانیم از مردم انتظار داشته باشیم اراده واحد ما برای ارائه طرحی نو را جدی بگیرند؟ بیایید در همین اتخاذ موضع در قبال انتخابات نیز دمکرات بودن خود را بیازماییم و ببینیم تمایل عمومی در میان نیروهای سیاسی آزادیخواه چیست. آیا غیر از این است که این بار حتی شخصیت‌های اپوزیسیون داخل کشور مانند مهندس عزت‌الله سحابی و دکتر محمد ملکی، شرکت در انتخابات را بی‌فایده نامیدند؟ اکثریت احزاب و سازمانهای سیاسی آزادیخواه را حول چه سبستی می‌توان متحد کرد؟ حول دعوت به رای‌دادن به کاندیداها یا جبهه مشارکت و روحانیون مبارز یا حول طرح خواست انتخابات آزاد به مثابه بدلی و جایگزین انتخاباتی که زیر تیغ نظارت استصوابی شورای نگهبان و وزارت کشور برقرار می‌شود؟ طرح خواست انتخابات آزاد به عنوان راهکار مستحکم‌کننده اپوزیسیون دمکرات در قبال رای‌گیری اسفند ۸۲، برای آنکه برچسب «سیاست انفعالی» نخورد، می‌تواند با جنبه‌ای کاملاً اثباتی و سازنده همراه باشد. ما می‌توانیم اعلام کنیم به شرط رعایت موازین بین‌المللی انتخابات آزاد، حاضر به شرکت در انتخابات خواهیم بود (شرطی دیگر از سوی جبهه مشارکت مطرح و البته بعداً پس گرفته شد دایره بر اینکه نمایندگان مردم واقعاً صاحب اختیار باشند؛ می‌توان بر سر قائل شدن یا نشدن چنین قیدی هم بحث کرد). ملاک‌های تشخیصی آزادبودن انتخابات، بسیار روشنند و هر سال در بسیاری از کشورها از سوی ناظران بین‌المللی به عنوان معیار نظارت بدان استناد می‌شود. از جمله حق نامزد شدن و رای‌دادن برای همه شهروندان با هر عقیده و تعلق گروهی، عدم تعلق یکجانبه امکانات عمومی و دولتی تبلیغاتی به بخشی از نامزدها، تأمین امنیت همه نامزدها و فعالان انتخاباتی و نظارت مستقل بر رای‌گیری و شمارش آرا. آیا جبهه‌های اسلامی به این شرایط و به نظارت مستقل بین‌المللی بر رعایت آن تن می‌دهند؟ آیا مردم ایران و جامعه جهانی از ما انتظار دارند بدون برآورده شدن این شرایط، بازار رای‌گیری را گرم کنیم؟

تبلیغات گسترده و فعال حول چنین شرایطی و حول خواست انتخابات آزاد، بر وجه نفی انتخابات فرمایشی، یک وجه اثباتی قابل فهم و منطقی می‌افزاید. برچسب انفعال به کسی که چنین سیاستی در پیش

امید ۹ ساله پس از آن که ضربات شلاق با چیزی شبیه کابل جستمش را بسی جان کرد، به بیمارستان فیاض‌بخش منتقل شد. در حالی که تمام بدن او از ضربات کبود بود و زیر تنفس مصنوعی قرار داشت دچار مرگ مغزی شد و روز بعد قلبش نیز از کار ایستاد.

دستور جلب شهناز مادر ۳۷ ساله امید از سوی دادیار فرهنگ، رئیس شعبه سوم دادسرای ریاط کریم صادر شده است و ماموران پس از مراجعه به خانه این زن متوجه فرار او به نقطه نامعلومی شدند. شهناز زن تنها و بی‌سرپرستی است که شوهرش از دو سال پیش به جرم حمل مواد مخدر در زندان بسر می‌برد و این زن بی‌سرپرست طی این مدت سه فرزند خود را بدون داشتن درآمدی، در فقر و تهیدستی نگهداری کرده بود.

فرزند سوم این خانواده هم که پسر ۱۲ ساله است به عقب‌ماندگی ذهنی دچار شده و از چند روز پیش از خانه‌شان بیرون رفته و خبری از او نیست. بنا به گزارش خبرنگار، پلیس در جریان تعقیب شهناز بی‌سرپرست است که این زن پریش از بیمارستان فیاض‌بخش بیرون رفته و دیگر اثری از او نیست.

مسئول حراست بیمارستان فیاض‌بخش به خبرنگاران می‌گوید حدود ۱۱ شب شنبه بود که امید را به بیمارستان آوردند. پرستاران که با دیدن بدن شرحه شرحه این کودک به شدت تحت تاثیر قرار گرفته بودند، بلافاصله متخصصان اطفال، قلب، مغز، بخش جراحی و... بیمارستان را با خبر کردند و تلاشی تیم بزرگ پزشکی برای کمک به امید آغاز شد. هر چند برای پزشکان مسلم بود که او دچار مرگ مغزی شده است اما دستورات لازم برای نجات احتمالی او صادر شد و بعد از ساعتی تلاش موفق نشدیم او را نجات دهیم و امید همانطور در کما کامل قرار داشت. بلافاصله به کلانتری خبر دادیم و مادر امید که شهناز مختاری نام دارد،

بازداشت شد. فردای آن روز که او را آزاد کرده بودند، دوباره به دیدن فرزندش آمد. اما در کمال تعجب متوجه شدیم او فقط با سپردن شناسنامه‌های خود و ۳ فرزندش آزاد شده است. او تقریباً ۴ ساعت در بیمارستان ماند اما بعد به طرز مشکوکی از بیمارستان خارج شد و دیگر به سراغ امید نیامد.

در مدرسه امید یکی از مسئولان مدرسه امید شکایت کرده هم به خبرنگار روزنامه اعتماد می‌گوید: امید و محمد ۲ برادر هستند که در مدرسه ما درس می‌خوانند، آنها هر دو پسران بسیار خوبی بودند و درشان در حد متوسط بود، وی گفت: از مدتها قبل می‌دانستیم که پدر و مادر این بچه‌ها هر دو معتاد هستند، چند بار وقتی معلمان بدن مجروح دو بچه را دیدند به مادرشان تذکر دادند، اما بی‌فایده بود. او می‌گفت بخاطر اینکه شوهرش در زندان و یکی از بچه‌هایش هم بیمار است در شرایط سختی بسر می‌برد و نمی‌تواند خود را کنترل کند. مادر امید گاهی آنها را با کابل هم تنک می‌زد و دستهای بچه‌ها طوری می‌شد که حتی نمی‌توانستند مداد به دست بگیرند. این معلم در پاسخ به این سوال که چرا به پلیس خبر ندادید، سکوت کرد و پاسخی نداد.

روزنامه اعتماد در مورد مادر این بچه می‌نویسد: شوهرش معتاد به مواد مخدر بود که از چندی قبل به جرم داشتن مواد در زندان بسر می‌برد و شهناز دو روز پیش توانست حکم طلاق خود را از حرس زندانی‌اش بگیرد. همان روز بود که شهناز بر اثر بحران عصبی، پسر ۹ ساله‌اش امید را پس از چند روز شلاق‌زدن، بر زمین کوبید و جسمه سرش را شکست. پس از آنکه امید در اثر ضربه مغزی و خونریزی داخلی به حال اغما فرو رفت، او را به بیمارستان فیاض‌بخش رساندند و پزشکان متوجه مرگ مغزی وی شدند، در حالی که شیارهای خونین و هولناک شلاق بر پیکر نحیفش به چشم می‌خورد.

روز گذشته یکی از خبرنگاران گروه حوادث اعتماد به خانه کوچک شهناز در آن کوچه تنگ رفت تا با زندگی این خانواده، پزشکان آشنا شود. خانه‌ای یک طبقه که فقط یک

اتاق نیمه‌تاریک ۱۲ متری و یک آشپزخانه چنارمتری دارد. در خانه کسی جز محمد پسر ۱۰ ساله شهناز نبود. پسر بچه‌ای غمزه که هنوز از مرگ برادرش امید خبر نداشت و مرتب درباره او می‌پرسید. محمد می‌گوید: این خانه مال عمومی من است، بعد از اینکه پدرم زندانی شد، عسوم این خانه را ساخت تا ما در آن زندگی کنیم، مادرم اهل اهواز است اما هیچکس از فامیل مادرم را ندیده‌ایم. محمد می‌گوید: بعد از زندانی شدن پدرم، کمیته امداد کمک‌مان می‌کند و با پول کمی که از کمیته می‌گیریم بسختی زندگی می‌کنیم، خیلی روزها، نه شب و نه روز چیزی برای خوردن نداریم و گرسنه می‌مانیم. محمد برادر بزرگتر چند ساله است؟ حالا کیجاست؟

اسمش علی است. دوازده سال دارد. علی عقب‌افتاده است و یک هفته پیش از خانه بیرون رفت و دیگر پیدایش نکردیم. می‌گویند آخرین دفعه علی را در کرج دیده‌اند.

محمد دستپاچش را بالا می‌برد تا قصاب عکس برادر کوچکش امید را نشان‌مان دهد. آستینش که بالا می‌رود، کبودی‌ها و زخم‌های روی بازوهایش نمایان می‌شود. محمد، چرا دستپاچت زخمی شد؟

با اضطراب آستینش را پایین می‌کشد و می‌گوید: زمین خوردم. اما این بریدگی‌ها آثار زمین‌خوردن نیست. از او می‌خواهم بدون اینکه از چیزی برسد، همه چیز را برایم توضیح دهد، می‌گوید: مادرم کتک‌زده است او با شیلنگ ما را می‌زد، البته امید خیلی شیطنت می‌کرد، بخاطر همین از همه بیشتر کتک می‌خورد. مادرم تحمل بازی‌های ما را نداشت و با شیلنگ به جان من و امید می‌افتاد. اول فقط سیلی می‌زد، اما حالا با شیلنگ می‌زند. به نظر شما ما آدمهای بدبختی هستیم مگر نه؟

جوابی برای حرف محمد ندارم. اصلاً فراموش کردم که برای چه به اینجا آمده‌ام. از او می‌خواهم تا یکبار دیگر بدنش را به من نشان دهد. محمد تا دوربین را می‌بندد آستینش را پایین می‌کشد و می‌گوید: ابرویمان می‌رود. اصراری نمی‌کنم. دوباره از او

امید، کودکی که کسی از او حمایت نکرد

می‌خواهم برایم از مادرش بگویم. محمد می‌گوید: ۲ روز پیش دادگاه حکم طلاق را صادر کرد. درست روزی که امید را کتک می‌زد. می‌گویم معلوماً بدن شما را نمی‌دیدند؟

چرا، حتی چند بار به مادرم تذکر دادم اما توجهی نمی‌کرد و مرتب ما را کتک می‌زد. چند بار مدیر مدرسه مادرم را تهدید کرد که به پلیس می‌گوید، اما او اعتیابی نکرد.

آن شب مادرت امید را با شیلنگ هم زد؟ فقط او را روی سرش گرفت و به زمین کوبید. اما بدنش زخم بود؟ آن زخمی‌ها مال روزهای پیش است. وسایلم را جمع می‌کنم تا از خانه خارج شوم. محمد گوشه لباس را می‌گیرد و می‌گوید: من را به بیمارستان می‌برید تا امید را ببینم؟ قول می‌دهم در راه بازگوشی نکم.

شهناز زن ۳۷ ساله که اکنون متهم پرونده کودک‌آزاری است شناسنامه ۳ پرش را به عنوان وثیقه به دادسرا سپرده تا بالای سر امید در بیمارستان فیاض‌بخش باشد. اما نمی‌خواهد بپذیرد که پرش مرده است.

۱۶۰ مورد کودک‌آزاری حاد یکی از مسئولان انجمن حمایت از حقوق کودکان با اعلام وقوع حداقل ۱۶۰ مورد کودک‌آزاری حاد قابل تعقیب در آبان‌ماه سال گذشته تا سال جاری در شهر تهران، نسبت به سختی و محدودیت راه‌های پیگیری و بررسی این جنایات در سطح جامعه هشدار دارد. طبق آخرین آمار «صدای کودکان، از ابتدای آبان سال جاری تا ابتدای آبان ماه سال جاری، ۱۶۰ مورد کودک‌آزاری حاد و نیازمند پیگیری و تعقیب توسط کمیته مددکاری آن در شهر تهران رخ داده که از این تعداد بیشترین قربانیان یعنی ۵۶/۲ درصد کودکان دختر و ۴۳/۸ درصد آنها پسر بوده‌اند که به ترتیب با ۳۷/۵ درصد پسران، ۱۸/۸ درصدی مادران، ۱۳/۸ درصدی پدر و مادر، ۱۰/۶ درصدی نامادری، ۶/۳ درصدی مدیر و معلم مدرسه، ۴ درصدی ناپدری، ۳/۷ درصدی نامادری و آشپزی، آزار ۲/۵ درصدی موسسات نگهداری

کودکان به جرگه قربانیان کودک‌آزاری پیوسته‌اند. بنا به این گزارش، ۷۰/۶ درصد این کودک‌آزاری‌ها به شکل جسمی و با ضرب و شتم اطفال به وسیله دست، کمرپند، کابل و سوزاندن بدن رخ داده و البته «سوءاستفاده و آزار جنسی با رقم ۶/۳ درصد» و «اخراج کودک از خانه با نرخ ۵ درصد»، و «ساعت از ملاقات کودک با مادر مطلقه توسط پدر با رقم ۳/۱ درصد» به عنوان دیگر سطوح این بدرفتاری‌ها مشخص شده‌اند، طبق همین بررسی‌ها ۲/۵ درصد والدین کودکان آزار دیده به نیازهای اساسی آنها بی‌توجهی و سهل‌انگاری ۳/۸ درصد نیز آنها را مجبور به تکدی‌گری و سرک تحصیل کرده‌اند.

آنطور که انجمن حمایت از حقوق کودکان ثبت کرده است، در ماه گذشته (آبان ماه) ۱۵ مورد کودک‌آزاری حاد در شهر تهران گزارش شده است. منصور فتحی، مسئولان این انجمن در این زمینه نسبت به سختی پیگیری و موانع تعقیب کودک‌آزاری در کشور هشدار داد. وی راجع به این بدرفتاری‌ها در مدارس نیز توضیح داد: والدین کودکان معلمان مدارس، عموماً نگران این هستند که چنین بدرفتاری‌هایی را اعلام کنند؛ آنها نمی‌توانند آشکارا و با اطلاع‌رسانی، کودک‌آزاری توسط مسئولان و مربیان مدرسه نسبت به فرزند خود را پیگیری و اعلام کنند چون از وضعیت دانش‌آموزان نگرانند.

فستی خاطر نشان کرد: در اغلب موارد، مستند نبودن گزارش‌های کودک‌آزاری در مدارس و آشکار نشدن این مسأله توسط والدین کودک، موجب می‌شود در تعقیب بدرفتاری‌ها به نتیجه نرسیم و تماس‌هایمان با مدیران مدرسه با انکار آنها ختم شود؛ چون استنباط گروهی معمولاً وجود ندارد. این مددکار اجتماعی اعتقاد مسادران و پسران در ارتکاب کودک‌آزاری، بر ضرورت کاهش این معضل تاکید کرد.

نیمی از آثار صادق هدایت ممنوع‌الانتشار است

وی سپس به چاپ کتابی ۴۲ صفحه‌ای از هدایت تحت عنوان «زنده به گور» اشاره کرد و افزود: در این کتاب قید گردیده که هدایت در سال ۱۳۵۹ آن را نگارش کرده است در حالی که هدایت در سال ۱۳۳۰ مرده است. و اصل کتاب هم ۸۴ صفحه بوده که با این گونه تحریف چاپ شده است.

وی در انتها ضمن اشاره به برگزاری جشن‌های ۱۰۰ سالگی هدایت در دانشگاه‌های سراسر جهان از قبیل: آکسفورد، پورتلند، تگزاس و فرانسه و انگلیس و آلمان اظهار داشت: از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین راه‌ها برای تحریم آثار نقلی، نخردن آنهاست. چنین این که در آینده اصل و جعل آثار هدایت مشخص خواهد شد.

گفتنی است بزرگداشت صادق هدایت به همت جامعه فرهنگی دانشجویی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران عصر دیروز در تالار ابن‌خلدون این دانشکده برگزار شد.

مربوط به انتشار این آثار گفت: بیشتر از نیمی از آثار او ممنوع‌الانتشار است و تعدادی هم که بدون اجازه ما نشر می‌یابند مبتذل می‌باشند و در یک مورد ما طی ارسال دست‌نوشته بوف‌کور، خواستار چاپ آن شدیم ولی بیش از دو سال است که اجازه چاپ پیدا نکرده‌ایم. این در حالی است که بوف‌کور یکی از شاهکارهای هدایت و آخرین صادرات ادبی ایران به جهان است که به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده و مورد تجلیل اندیشمندان جهان قرار گرفته است.

وی با اشاره به چاپ کتابی تحت عنوان ترانه‌های خیام از صادق هدایت ادامه داد: هدایت بر ترانه‌های خیام سه معرفی با توجه به خیام شاعر، خیام فیلسوف و خیام ریاضی‌دان نگاه داشته است که این سه مقوله در این کتاب سانسور شده و نیامده است.

جنایات علیه کودکان ریشه در قوانین...

ادامه از صفحه اول
آنان مغایر است. نظام فقهاتی همان گونه که در برابر هر گونه اصلاح وضعیت حقوقی زنان مقاومت می‌کند، مانع بهبود حقوق قانونی کودکان نیز هست. وقتی سران حکومت و مسئولان اداره یک جامعه با کودکان و حقوق آنان چنین رفتاری دارند، سربایت بینش و رفتار ضدکودک از راس به سراسر جامعه حیرت‌آور نیست. بخشی از مسنولیت جنایاتی که علیه کودکان روی می‌دهد، بر عهده فقهایی است که در شورای نگهبان و قوه قضائیه بر مسند قانونگذاری و قضا نشسته‌اند. این فجاج همچنین از فقر و فلاکتی سرچشمه می‌گردد که دامن همه کشورهای جهان سومی را گرفته است. کار و کدایی کودکان خیابانی، فروش کودکان به بیماران جنسی، فرسودن روح و جسم کودکان در کارگاه‌های نمر و تاریک، همه و همه ارمغان نظام اقتصادی حاکم است. معصیت‌های این نظام را سیاست‌های به غایت ضد مردمی حکومت ایران مضاف می‌کنند.

و بالاخره، مستقل از حکومت، فرهنگ عقب‌مانده حاکم بر بخشی از جامعه ما نیز روزگار را بر میلیون‌ها کودک ایرانی دشوار می‌کند. مقابله با این فرهنگ ضدکودک، کاری درازمدت است که نیازمند همیاری و همفکری همه کسانی است که فجاج نامبرده، قلبشان را می‌آزارد.

گردد، نمی‌پسند. ارزیابی من این است که چنین سیاستی بیش از هر مشی دیگر، پتانسیل بهره‌مند شدن از مقبولیت نزد اکثریت نیروهای سیاسی آزادیخواه و دمکرات ایرانی را

پنجاهمین سالگرد روز دانشجو گرامی باد



در پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر به انجام مصاحبه‌هایی با ناظران و دست‌اندرکاران حرکات دانشجویی از نسل‌ها و دوره‌های متفاوت، مبادرت ورزیدیم که در این شماره پاسخ‌های آقایان، بهزاد کریمی، علی صمد، یک پژوهشگر ۳۷ ساله از تهران و یک دانشجوی ۲۱ ساله را درج می‌کنیم. سئوال‌ها عبارتند از:

۱- پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر، روز دانشجو است. مهمترین ویژگی این روز، روز دانشجو را چه می‌دانید؟

۲- تقاوت (یا تفاوت‌های) اساسی جنبش دانشجویی در شرایط کنونی با زمانی که دانشجو بودید چیست؟

۳- چه خاطره‌ای از این روز طی سال‌های متمادی دارید؟

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر، روز دانشجو با اعتراض همگانی خواستار آزادی دانشجویان در بند و همه زندانیان سیاسی شویم!

۱۶ آذر، روز دانشجو، روز طنین‌افکنند فریاد «اتحاد، مبارزه، پیروزی»، روز نریز یافتن همیشگی جنبش دانشجویی، روز تجدید میثاق دانشجویان مبارز با آرمان‌های آزادی و داد و حقوق انسانی، روز همبستگی دانشجویی، پنجاهمین سالگرد شد. پنجاه سالگی این روز بر همه دانشجویان آزادیخواه و مبارز و بر همه انانی که شعله این رزم را در دوره‌های طی نیم قرن گذشته برافروخته و فروزان نگاه داشتند، خجسته و گرامی باد.

پنجاه سال پیش، کمتر از ۴ ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد، سفر ریچارد نیکسون معاون وقت ریاست جمهوری آمریکا برای دیدار از ایران، مورد اعتراض دانشجویان قرار گرفت. اعتصاب دانشجویان در حقیقت اعتراض به سرنگونی دولت قانونی و ملی دکتر محمد مصدق، بازگرداندن قدرت دربار، و قطع روند طبیعی استقرار دموکراسی در کشور بود که با کمک و یاری سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس انجام گرفته بود. اعتراض به ورود نیکسون امری نبود که بتواند از سوی استبداد در حال تثبیت محمدرضا شاهی تحمل شود. صبحگاه ۱۶ آذر سال ۳۲ سربازان تیپ ۲ زرهی به دانشگاه تهران حمله کرده و در برابر دانشکده فنی، دانشجویان را به گلوله بستند. سه دانشجو به نام‌های مهدی شریعت رضوی، احمد قندی و مصطفی بزرگ‌نیا از هواداران حزب توده ایران و جبهه ملی کشته شدند.

از آن پس، ۱۶ آذر، روز دانشجو نامیده شد و بزرگداشت این روز و خاطره دانشجویان جابجاست به سنت پابرجای جنبش دانشجویی فرا روئید. دانشجویان در تمام دوره ستم‌شاهی تا انقلاب، گاه با خروش و جوش، گاه در آرامش و خفا روز دانشجو را پاس داشتند و بر خواسته‌های خود پای فشردند.

پس از انقلاب، جمهوری اسلامی بنا بر خصالت و ماهیتش «همه مفاسد» را از دانشگاه دانست و کسر به نابودی نه فقط سنت‌های جنبش دانشجویی که دانش و دانشگاه بست. هزاران دانشجویی دگراندیش روانه سیاه‌چال‌ها و میادین اعدام شدند و ده‌ها هزار دانشجو اخراج گردیدند. سه سال و نیم دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی به تعطیلی کشانده شدند تا دانشگاهی اسلامی بیافرینند. استبداد و اختناق دینی از حوزه سیاست فراتر رفت و حوزه دانش را در بر گرفت. شعار وحدت حوزه و دانشگاه داده شد، ستاد انقلاب فرهنگی ایجاد گردید و به باز نویسی تاریخ پرداخته شد. جمهوری اسلامی، اما، در همه این زمینه‌ها به سختی شکست خورد.

جنبش دانشجویی پس از سپری شدن سال‌های جنگ و چندین سال رکود، گستره و ژرفا گرفت. افزایش مراکز آموزش عالی و دانشگاه‌های آزاد و میلیونی شدن شمار دانشجویان کشور، تأثیرات اجتماعی و سیاسی دانشجویان را افزایش داد و جنبش دانشجویی را به پارامتر و عاملی تأثیرگذار بر حیات سیاسی و اجتماعی کشور تبدیل کرد. دانشجویان همچنان و گسترده‌تر از پیش باز یگر صحنه مبارزات سیاسی در کشور و همچنان شاخک‌های حساس بخش آگاه جامعه و بازتابگر خواسته‌های تحول‌طلبانه سیاسی و آزادیخواهانه باقی ماندند. روندهای منتهی به ۲ خرداد ۷۶ و رویدادها و تحولات پس از آن بویژه برآمد جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر سال ۷۸ مویده درستی این ارزیابی است. در این راستا حتی سازمان‌ها و تشکلهای دانشجویی که فقهای حاکم برای کنترل و اداره مراکز آموزش عالی ایجاد کردند نیز اکثر از درون مستحیل و دگرگونه شده و خود به تشکلهایی در نقد و در برابر قدرت و جناح‌های آن فرا روئیدند. برخی از این تشکلهای طی دوره گذشته مقاومت شورانگیزی را در برابر مجموعه فشارها برای وابسته کردن آنان به جناح اصلاح طلب حکومت از خود به نمایش گذاشتند.

سنت‌های دیرپای جنبش دانشجویی، از جمله بزرگداشت ۱۶ آذر تثبیت شده و تلاش‌ها برای مسخ و دولتی و اسلامی‌کردن آن بی‌نتیجه ماند.

در شرایط کنونی، از مسائل اصلی سازمانگرا نه دانشجویان مبارز و آزادیخواه ایجاد تشکل فراگیر و سراسری دانشجویان کشور است. تشکلی مستقل، دموکراتیک و غیرایدئولوژیک که بتواند دربرگیرنده و بازتابگر تمایلات، خواسته‌ها و مبارزات همه دانشجویان باشد. ایجاد پارلمان دانشجویی اینک به خواست و نیازی مبرم در میان دانشجویان تبدیل شده است.

جنبش دانشجویی در دوره اخیر نیز موقیعت و اعتبار خود را بی‌دلیل کسب نکرده است. بیشترین تعداد زندانیان سیاسی را دانشجویان در بند تشکیل می‌دهند که بیعت و خشونت بیشتری را نیز از سوی ارگان‌های سرکوب رژیم تحمل کرده‌اند. آزادی دانشجویان در بند نه فقط خواست جنبش دانشجویی که خواست مبرم همه آزادیخواهان کشور ماست.

دانشجویان مبارز، هوطنان آزادیخواه!

ما با دیگر دانشجویان سالگرد ۱۶ آذر، روز دانشجو را شاداب می‌گوئیم و همصدا با دیگر آزادیخواهان ایران، آزادی دانشجویان زندانی و همه زندانیان سیاسی را خواستاریم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۳ آذر ۱۳۸۲

دانشجویی به عنوان پیشگامان مبارزات دموکراتیک در قبال سرنوشت کشور و مردم خود بر عهده دارند نیز محسوب می‌شود.

● در این بخش سعی خواهد شد به تفاوت‌های اساسی جنبش دانشجویی از بدو به پیروزی رسیدن انقلاب ۱۳۵۷ تا به امروز به صورت گذار پرداخته شود تا بلکه بدین طریق شمای کلی از وضعیت و فعالیت این جنبش در ۲۵ سال حکومت جمهوری اسلامی ایران به دست آید.

بعد از پیروزی انقلاب، فضای سیاسی کشور باعث شد که دانشگاه به مرکز فعالیت و برخورد اندیشه‌ها در جامعه تبدیل شود. در این جو بوجود آمده، احزاب، سازمان‌های سیاسی چپ، ملی و اسلامی توانستند هر چه بیشتر به فعالیت سیاسی علنی و مشخص بپردازند. از اول انقلاب تا شروع انقلاب فرهنگی، تشکلهای اسلامی دانشجویی طرفدار آیت‌الله خمینی در دانشگاه‌ها در اقلیت محض قرار داشتند. در واقع آن‌ها نتوانستند بودند برخلاف جامعه که در اکثریت بودند در دانشگاه‌ها نمایندگی مبارزات دیرینه دانشجویان و دانشگاهیان علیه استبداد و دفاع از حق دموکراتیک مردم نیست بلکه گویای مسئولیت بزرگی است که جنبش

دانشجویان مبارز، هوطنان آزادیخواه!

ما با دیگر دانشجویان سالگرد ۱۶ آذر، روز دانشجو را شاداب می‌گوئیم و همصدا با دیگر آزادیخواهان ایران، آزادی دانشجویان زندانی و همه زندانیان سیاسی را خواستاریم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۳ آذر ۱۳۸۲

مصدق را از بین ببرد. حتی قانون ملی شدن صنعت نفت را ملغی کرد و بدین طریق شرکت‌ها و تراست‌های بزرگ نفتی برای استفاده ارزان از منابع نفت ایران دست به کار شدند. وزیر دارایی و نفت آقای دکتر امینی تمام سعی و تلاشش این بود که مجدداً با انگلستان تجدید رابطه کند و دولت کودتایی زاهدی روز ۱۴ آذر را روز تجدید رابطه با انگلستان اعلام کرد و نیز برای تشکر از نقش آمریکا در کودتا از رئیس جمهور آمریکا نیکسون برای دریافت یک جایزه دکترای افتخاری در ۱۸ آذر ۱۳۳۲، به دانشگاه تهران دعوت به عمل آورد.

دانشجویان، روشنفکران، بازاریان و دیگر آزادیخواهان از روز ۱۴ آذر ۱۳۳۲، در گوشه کنار کشور، دست به اعتراض و تظاهرات زدند. چندین و چند تظاهرات اعتراضی به اشکال متفاوت و در سطحی وسیع برگزار شد. نقش دانشجویان در این حرکات اعتراضی بسیار برجسته بود. بسیاری از معترضان توسط ارگان‌های انتظامی و نظام دستگیر شدند ولی با این همه مقاومت و اعتراض ادامه یافت. عده‌ای از فعالین سیاسی به همراه کمیته نهضت مقاومت ملی تصمیم گرفتند که در روز ورود نیکسون به ایران به عنوان اعتراض تظاهرات بزرگی را در سطح دانشگاه‌ها سازماندهی کنند و بدین طریق به تجدید رابطه با انگلستان اعتراض و نیز به پشتیبانی از دکتر مصدق نخست‌وزیر قانونی بپردازند. حکومت کودتا برگزارچی چنین تظاهراتی را به نفع خود ارزیابی نمی‌کرد. لذا برای جلوگیری از انجام حرکت‌های اعتراضی در سطح دانشگاه‌ها، تصمیم گرفت که با ارگان‌های انتظامی و نظامی خود به سرکوب و وسیع دانشجویان و دیگر آزادیخواهان بپردازد. دانشجویان از روز ۱۶ آذر به توطئه سرکوب دانشجویان از روز ۱۶ آذر به توطئه سرکوب رژیم کودتایی بودند و سعی و تلاش کردند که با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس‌های درس خود مراجعه کنند. اما تیرهای نظامی به دانشکده‌ها حمله‌ور شدند و بسیاری از خمینی دستگیر کردند. عده‌ای از سربازان «دسته جانپاز» به همراه یگان‌های دیگر نظامی به دانشکده فنی حمله‌ور شدند. دانشجویان بدون مقاومت سعی کردند به آرامی محیط دانشکده‌ها را ترک کنند تا بلکه بهانه‌ای به این جنایتکاران ندهند ولی این همه، باعث حمله حساب‌شده یگان‌های نظام به دانشجویان نشد. رگبار گلوله‌ها به سمت دانشجویان باریدن گرفت. دانشجویان به شدت غافلگیر شده بودند. آن‌ها با شعار زنده باد مصدق تفر و اعتراض خود را به سرکوبگران بیان داشتند. در این بین تعداد زیادی دانشجوی زخمی شدند و سه نفر از آن‌ها بنام مصطفی بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و ناصر قندی توسط سرنیزه و گلوله مهاجمین به شهید می‌رسند. خبر سرکوب و کشتار ناجوانمردانه دانشجویان در سراسر تهران و شهرستان‌ها پخش می‌شود و بدین طریق مردم از علق این فاجعه بزرگ و دردناک با خبر می‌شوند. دانشجویان و همه آزادیخواهان در داخل و خارج از کشور خواستار توقف و مجازات عاملین این فاجعه وحشتناک می‌شوند.

حکومت در مقابل این خواسته‌ها و اعتراضات، مقاومت می‌کند و علنا اعلام می‌دارد که عده‌ای از دانشجویان قصد خلع سلاح سربازان را داشته‌اند و نظامیان برای نجات خود و حفظ اسلحه‌ها مجبور شده‌اند از خود دفاع کنند. بسیاری از نظامیان که در سرکوب دانشجویان نقش اساسی داشتند مورد تشویق حکومت کودتا و عنایت ملوکانه قرار گرفتند. در همان ماه آذر ۱۳۳۲، آزادیخواهان ایران برای همبستگی و حمایت از مقاومت و اعتراض دانشجویان و نیز گرامی‌داشت سه شهید دانشجو، مراسم بزرگی را در تهران برگزار کردند. بعدها این روز، ۱۶ آذر به نماد مقاومت و اعتراض دانشجویی به حکومت کودتا و دیکتاتوری شاه تبدیل شد و بدین ترتیب این روز در تاریخ جنبش دانشجویی و مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران به درستی به «روز دانشجو» به یادگار ماند و عاملی شد تا جنبش دانشجویی ایران با گرامیداشت آن، به مبارزات ضد دیکتاتوری خود علیه حکومت استبدادی و خودکامه شاه، توان بیشتری دهد. در واقع ویژگی ۱۶ آذر ۱۳۳۲، تنها دفاع و تجلیل از مبارزات دیرینه دانشجویان و دانشگاهیان علیه استبداد و دفاع از حق دموکراتیک مردم نیست بلکه گویای مسئولیت بزرگی است که جنبش

وابستگی دانشجویان فعال به حکومت تا استقلال‌یابی از همه جناح‌های قدرت؛ در این روند، دانشجویان فعال پروسه فکری بزرگی را پشت‌سر نهاده‌اند و این امر، خصالت تعمق و اندیشه‌ورزی را در این جنبش بسیار تقویت کرده است.

در دوره ما، دانشجوی سیاسی کسی بود که از همان اول از موضع ضد شاه حرکت می‌کرد و انرژی خود را هم صرف یافتن راه مبارزه با رژیم حاکم می‌نمود. اما در این دوره، یک دانشجوی مستقل‌اندیش به تجهیز فکری سطح بالای نیاز دارد تا بتواند موقعیت مستقل خود را تثبیت کند. جنبش نقد قدرت کنونی در جنبش دانشجویی، کمتر با شعاردهی سیاسی که بیشتر با شعورپذیری سیاسی و فکری، خصالت‌نا است. اگر در منطق گفتارهای نمایندگان این جنبش و گفتارهای جاری در میان این جنبش درنگ بورزیم، درمی‌یابیم که می‌توان و باید روی این جنبش در روند ایجاد یک جامعه مدرن و دموکرات در کشور ما قویا حساب کرد.

جنبش تدارک بیننده انقلاب بهمین و تازاننده جامعه در این مسیر بود و جنبش دانشجویی ۲۵ سال بعدی همین تاریخ، جنبش نقد انقلاب بهمین و نقد قدرت حاکم و در همان حال جنبش تحول‌طلبی بنیادین در جامعه ما است.

بگذارید من تنها با یک جمله به این پرسش شما پاسخ بگویم.

من پیش از ۱۶ آذر ۱۳۴۹، پاردهای مطالب سیاسی از جمله برخی گرایش‌های سیاسی برای گروه مخفی خودمان نوشته بودم. من اولین اعلامیه سیاسی زندگی سیاسی‌ام را در ۱۶ آذر ۱۳۴۹ به خواست گروه و به تشویق زنده‌یاد پهلوز ارغمانی - نفر اصلی گروه ما - نوشتم؛ آن را با دستگاه دست‌ساز چاپی که زنده‌یاد ابراهیم خلیق - نفر دیگری از گروه ما - ساخته بود چاپ کردیم، و بعد هم خودمان - من و چند نفر از رفقای دیگرمان آن را در سطح دانشگاه و تعدادی از دبیرستان‌های تیریز و نیز در برخی مناطق شهر پخش کردیم!

بگذارید من تنها با یک جمله به این پرسش شما پاسخ بگویم.

پیش از پاسخ به سئوال‌ها، شاید مناسب باشد نکته‌ای را مورد توجه قرار دهم و آن این است که ۱۶ آذر ۱۳۳۲، در تاریخ ایران نشانگر عظمت اعتقاد و ایستادگی نسبت به یک تفکر و هدف دموکراتیک محسوب می‌شود و بالطبع پاسخ در این عرصه، مستلزم بررسی دقیق شرایط آن زمان و حوادث پس از آن است. روزهای مقاومت و اعتراض است. در اینجا تلاطم این خواله بود که با گذری کوتاه به آن دوران، به سنوات شما بر حسب توان و امکان، پاسخ‌هایی ارائه دهم.

● واقع ۱۶ آذر ۱۳۳۲، اسامال وارد «۵۵مین سالگرد خود می‌شود. هنگامی که به آن روز فراموش‌ناشدنی تاریخ جنبش دانشجویی و آزادیخواهانه کشورمان مراجعه می‌کنیم دنیایی از مقاومت، شور و حماسه در وجودمان شعله‌ور می‌شود. در واقع ۱۶ آذر چراغی است که هیچ‌گاه در تاریخ مبارزات کشورمان خاموش نخواهد شد.

در تحولات انقلابی بعد از سال ۱۳۲۰، کمتر موردی یافت می‌شود که به نحوی از انحاء دانشجویان و دانشگاهیان در آن نقش اساسی نداشته باشند. در واقع با بازگشایی دانشگاه‌ها از آغاز تاکنون، همواره دانشجوی به عنوان مرجع و مغز متفکر جامعه محسوب شده است و دولت‌های دیکتاتوری بیش از هر کسی به این امر آگاه هستند که دانشجویان در تمام اعتراضات سیاسی و اجتماعی بیشتر از هر جریانی پیش‌قدم و فعال خواهند بود زیرا جوانی، عدم وابستگی اقتصادی و آگاهی علمی باعث می‌شود قدرت تعرض، مقاومت و پیگیری‌ها آن‌ها در حرکات اعتراضی بیش از هر جریانی باشد.

با به قدرت رسیدن حکومت کودتا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عده بسیار زیادی از آزادی‌خواهان دستگیر و در بدترین شکنجه‌گاه‌های رژیم کودتا، مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. روزنامه‌ها مورد توقیف واقع شدند. حکومت به قدرت رسیده تمام سعی و تلاشش این بود که کلیه آثار حکومت ملی دکتر

پیش از پاسخ به سئوال‌ها، شاید مناسب باشد نکته‌ای را مورد توجه قرار دهم و آن این است که ۱۶ آذر ۱۳۳۲، در تاریخ ایران نشانگر عظمت اعتقاد و ایستادگی نسبت به یک تفکر و هدف دموکراتیک محسوب می‌شود و بالطبع پاسخ در این عرصه، مستلزم بررسی دقیق شرایط آن زمان و حوادث پس از آن است. روزهای مقاومت و اعتراض است. در اینجا تلاطم این خواله بود که با گذری کوتاه به آن دوران، به سنوات شما بر حسب توان و امکان، پاسخ‌هایی ارائه دهم.

با آن که موضوع این پرسش و پاسخ جامع به آن، بسیار گسترده‌تر از آن است که در این سئوال و جواب کوتاه بتوان آن را جدا داد، اما برای آن که این پرسش شما را بی‌پاسخ نگذاشته باشم فقط به یک تفاوت جدی اشاره می‌کنم که به گمان من اهمیت بسیار دارد تا جریان‌های سیاسی کشور بر آن مکث داشته باشند.

اگر چه هم در دوران شاه و هم در طول حیات جمهوری اسلامی، به دلیل سرکوب احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون، جنبش دانشجویی ناگزیر از ایفای نقش نهادهای سیاسی در کشور شده است و بر دوش این جنبش بار و مسئولیت بسیار سنگینی نهاده شده که از ظرفیت آن بسیار فراتر بوده است. با این همه جنبش دانشجویی ایران در مجموع و به بهترین وجه از عهده این مسئولیت برآمده است. با این حال، از دیدگاه موازین یک جامعه مدرن و دموکراتیک، وقت و انرژی دانشجویان نباید عمدتاً به امور سیاسی حذف شود. آگاه بودن و آگاه ماندن دانشجویان به مثابه پویندگان هر آنچه نو است و تقویت روحیه شک و انتقاد در این قشر مستعد از جوانان نسبت به هر آن چیزی که داعیه مطلقیت و تغییرناپذیری دارد و از جمله در عرصه سیاست، البته به جای خود درست و کاملاً هم ضروری است، اما در جامعه‌ای که مستعدترین و اندیشمندترین بخش قشر پویای جوانان، یعنی دانشجویان، مجبور شوند سیاست را به عهده مشغله فکری خود تبدیل کنند، این نه یک پدیده مثبت که زیان بزرگی برای حال و آینده جامعه است. حال با این مقدمه می‌خواهم بپر بستر این ناگزیری، یک تفاوت بین جنبش دانشجویی کنونی با جنبش دانشجویی دوره پیش از انقلاب را توضیح دهم.

جنبش دانشجویی در جمهوری اسلامی، یک روند پیچیده و گام به گامی را طی کرده است: از

فراخوان گروهی از دانشجویان در بند به دانش آموزان و مردم برای شرکت در سالگرد شانزده آذر

ادامه از صفحه ۴

گروهی از دانشجویان در بند در اطلاعیه‌ای از دانش آموزان و مردم ایران دعوت کردند فعالان در مراسم بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شانزده آذر شرکت کنند. متن این بیانیه به شرح زیر است:

خواهران و برادران دانش آموز دبیرستان‌ها و مردم غیور ایران: از هجوم مزدوران استبداد به دانشگاه در شانزده آذر ماه سال هزار و سیصد و سی و دو و ریختن خون قندچی، رضوی و بزرگ‌نیا سه دانشجوی بی‌گناه در کلاس درس و همچنین نامیدن این روز به «روز دانشجوی» نیم قرن گذشت.

جای بسی تأسف است که اکنون پس از گذشت پنجاه سال دانشگاه به جولانگاه کامل نیروهای سرکوبگر و دست‌نشانده استبداد مذهب مبدل گشته و دانشجوی رانده‌شده از خانه دانش، در کنج زندان و سیاهچال و شکنجه‌گاه گرفتار آمده است.

در چنین شرایط و وضعیتی، جایز است هر روز را تا استرداد خانه امن دانش به دانشجوی «روز دانشجوی» نامید. ایکاش مشکل و معطل در میهن مستبدیده ما فقط به همین محدود می‌شد. اما چنین نیست. شما شاهدید که مافیای چپ‌لر و مردم‌ستیز حاکم بر سرنوشت ملت نه تنها نسل ما را نابود و ناکارآمد می‌خواهد بلکه محیط را برای ستم روزافزون به شما آینده‌سازان ایران و مردم ایران آماده می‌سازد تا جامعه بزرگ ایران را در آینده‌ای نزدیک زیر سلطه و زور خود در هم بشکند، منفعل کند و به سلک و سیما و روش جاهلانه خود در آورد.

اما ما امضاکنندگان زیر و هزاران دانشجو و جوان دردمند و محروم ایران با تکیه بر فرهنگ مقاومت و پایداری و با حمایت فعالان دانش آموزان دبیرستان‌ها و با پشتیبانی عموم مردم شرافتمند ایران در روز شانزده آذر امسال بار دیگر نشان خواهیم داد که دانشگاه باید محل امن و آسایش جوانان برای تحصیل دانش بوده و پهنه ایران محل امن و آسایش تمامی ملت ایران برای بازسازی و اعتلای این سرزمین باشد.

خواهران و برادران دبیرستانی، مادران و پدران: ما تا چند روز دیگر فریاد آزادیخواهی، استقلال‌طلبی و عدالتخواهی خود را به مناسبت شانزده آذر «روز دانشجوی» از درون و بیرون زندان بلند خواهیم کرد. صدها هزار دانشجوی غیور و آزاده و همفکر ما نیز همین فریاد را در بیرون و از درون دانشگاه‌های کشور به گوش جهانیان خواهند رسانید. از شما دانش آموزان دبیرستان‌ها و عموم مردم غیور ایران نیز تقاضا می‌کنیم:

در شانزده آذر امسال کلاس‌های درس را به نشانه اعتراض به دانش‌ستیزان و دشمنان بر کرسی قدرت‌نشسته در ایران تعطیل کنید.

سپاس بی‌حد به آموزگاران باشرف و مادران و پدرانی که از دختران و پسران خود برای تعطیل دبیرستان‌ها در شانزده آذر امسال حمایت کنند و ما را یاری دهند.

سپاس بیکران به مردمی که ما را در برگزاری مراسم این روز روبروی دانشگاه تنها و بی‌پشتیبان نگذارند. محل اصلی برگزاری تظاهرات، روبروی دانشگاه تهران و ساعت برگزاری تظاهرات سه بعد از ظهر خواهد بود. با این وجود از عموم مردم باشرف و مبارز ایران در سراسر ایران انتظار داریم در خانه نشینند، بلکه در سطح شهرها و در جلو دانشگاه‌ها و مدارس عالی حضور به هم رسانند. فریاد انزجار خود از استبداد و دست‌نشانده‌های استعمار را به گوش جهانیان برسانند.

برکنده‌باد بساط استبداد، نابودباد بنیاد جیل و جنایت، آزادباد زندانیان سیاسی، پاینده‌باد ایران سربلندباد ملت آزادخواه و تجددطلب ایران.

عباس فخرآذر - احمد باطنی - کورش صحتی - منوچهر محمدی - اکبر محمدی - فرزاد حمیدی - حجت بختیاری - مهرداد حیدریور - عباس دلدار - بهروز جاوید تهرانی - مهرداد لهراسی - امید عباسقلی نژاد.

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

از فراخوان دانشجویان زندانی حمایت می‌کنیم!

دانشجویان، دانش آموزان و آزادیخواهان ایران!

دانشجویان در بند میهنمان با صدور اعلامیه‌ای به مناسبت روز تاریخی ۱۶ آذر «روز دانشجوی» عموم دانشجویان و دانش آموزان را به تعطیلی کلاس‌های درس در این روز دعوت کرده‌اند و از آنها خواسته‌اند تا بعنوان اعتراض به دانش‌ستیزان بر کرسی قدرت نشسته، پایداری خود در برابر سرکوبگران آزادی را نشان دهند. این اعلامیه که به امضای گروهی از دانشجویان در بند به نام‌های عباس فخرآذر، احمد باطنی، کورش صحتی، منوچهر محمدی، اکبر محمدی، فرزاد حمیدی، حجت بختیاری، مهرداد حیدریور، عباس دلدار، بهروز جاوید تهرانی، مهرداد لهراسی و امید عباسقلی نژاد انتشار یافته است، از همه آموزگاران و والدین شرافتمندی که فرزندان دانش‌اندوز خود را در این حرکت یاری خواهند رساند پیشاپیش ابراز سپاس کرده است.

ما با فرستادن درود به این دانشجویان مبارزه که سبیل پایداری جنبش ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸ و جنبش خرداد - تیر سال ۱۳۸۲ دانشجویان آزادیخواه هستند، پشتیبانی خود را از این فراخوان اعلام می‌داریم و برای این زندانیان سیاسی که حتی از درون زندان‌های ولایت فقیه و در زیر فشار و شکنجه قوه قضائیه و انتظامی این رژیم بر حقانیت اعتراض خود و دموکراتیک‌بودن خواسته‌هایشان تاکید دارند آرزوی موفقیت می‌کنیم. ما با دعوت از همگان به شرکت در تجمع‌های اعتراضی علیه سرکوبگران آزادی و دانشجویان آزادیخواه در سالروز پنجاهم آذر، به همراه دانشجویان دربند اعلام می‌داریم که دانشگاه باید محل امن و آسایش جوانان برای تحصیل دانش باشد؛ دانشجویان باید بتوانند در تشکلهای مستقل خود از حقوق صنفی و سیاسی خود دفاع کنند، و دانشجویان حق دارند که با بیان آزاد دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی خویش همه نهاد‌های سیاسی و در رأس آنها قدرت سیاسی حاکم بر کشورشان را به نقد بکشند.

بیافراشته باد بپوچ پایداری ۱۶ آذر

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - یازدهم آذر ماه ۱۳۸۲ - ۲ نوامبر ۲۰۰۳

پنجاهمین سالگرد روز دانشجوی گرامی باد

دانشجویان مشخصا خواستار استعفاى خاتمی و برکناری رژیم ولایت فقیه به رهبری علی خامنه‌ای شدند.

در حال حاضر نگاه جنبش دانشجویی به خارج از کشور (اپوزیسیون دمکرات و جمهوریخواه) بیش از هر دوره دیگری است. دانشجویان به اتحاد و همکاری نیروهای جمهوریخواه دمکرات (حزب و شخصیت‌ها) در جهت تشکیل یک آنترناتیو دمکراتیک جمهوریخواه بسیار خوشبین هستند. آن‌ها نیروی مادی و معنوی این اتحاد در داخل کشور هستند. دانشجویان در میان مردم بسیار بانفوذند. ما دمکرات‌های آزادیخواه داخلی و خارج از کشور بیشتر از هر دوره‌ای احساس نزدیکی برای فعالیت‌های مشترک در سر و عمل داریم. باید با علاقمندی و دقت هر چه بیشتر صفوف خود را متشکل و متشکل‌تر کنیم. راه دیگری برای ما دمکرات‌ها و آزادی‌خواهان جمهوریخواه باقی نمانده است.

یژوهشگر ۳۷ ساله ساکن تهران

لیسانس ادبیات فارسی

باسخ اول

گمان می‌کنم این روز نماند از اعتراضات سیاسی قشر تحصیل‌کرده و دانشجو باشد. وضعیت سیاسی و فرهنگی کشور ما خصوصا در این سال‌ها این نماند را گسترده کرده است. ما روزها و مناسبت‌های دیگری هم داریم که نشان‌دهنده اعتراضات سیاسی است. شاید از ویژگی‌های این روز در روزگار خودش حضور و ترکیب جریان‌های فکری متفاوت در این حادثه است.

در حالی که امروز این تدبیر آرمانی یا وجود ندارد در کمربند است. البته که این هم ناشی از این است که «جنبش دانشجویی» فاقد «سر» است.

باسخ دوم

به عقیده من «جنبش دانشجویی» یک خرافه سیاسی است. دانشجویان ما «عادت» سیاسی دارند تا پیش سیاسی. من دانشجو نیستم اما به دلیل ارتباط با فضاهای دانشجویی این را باور دارم که چیزی به اسم جنبش وجود ندارد. اصلا آنوقت هم نداشت. تلقی من از جنبش حرکتی عقلانی باتدبیر و پیش سیاسی در سایه یک تشکیلات منسجم است.

این که می‌گویم جنبش دانشجویی یک خرافه سیاسی است منظورم این است که من انقلاب، رفم و... را نمی‌شناسم که به رهبری یک جنبش سامان گرفته باشد. اگر هم یک کشوری دانشجویان در صف مبارزین دیده می‌شوند این به معنای تعیین‌کننده بودن این قشر نیست. در دوران پیش از انقلاب اعتراضات سیاسی دانشجویان همواره از یک پشتوانه تشکیلاتی برخوردار بود اما امروز این حرکت‌ها فاقد یک تدبیر تشکیلاتی است. همین است که گمان می‌کنم چیزی به اسم جنبش دانشجویی وجود ندارد. اعتراضات دانشجویی امروز ناشی از سبزی طبیعی مدرنیته و سنت است.

باسخ ۳

...

دانشجو ۲۱ ساله ساکن تهران

۱ - مهمترین ویژگی شانزده آذر ویژگی تداعی‌کننده جنبش است. جنبشی که شاید نقطه عطفش در روز ۱۶ آذر گذاشته شد. و همان تقویت حس مقاومت در میان نسلی و قشری که خاستگاه جنبش‌های روشنگرانه همه جامعه است. تداعی مقاومت شریعت رضوی‌ها و تداوم حرکت‌های دانشجویی و به هم مردمی

۲ - شاید بتوان یکی از تفاوت‌های جنبش دانشجویی را در قبل و بعد از انقلاب در روند حرکتی جنبش یافت.

ماهیت چندان تغییر نکرده. در قبل از انقلاب جنبش دانشجویی و منابع فکری آن یک قشری و یک سطحی از روشنفکران را طلب می‌کرد که از جنبش مردمی فاصله داشتند. در مقابل مردمی که شور داشتند و در مقابل دانشجویانی که شعور فکری - حرکتی خود را تکمیل می‌کردند. تفاوت در شور و شعور.

ولی به هر حال در قبل از انقلاب شاید به تناسب شرایط و زمینه‌ها رابطه بین جنبش دانشجویی و جنبش مردمی بیشتر بوده تاکنون. اکنون حرکتی درون‌گرا است و آن هم محدود به در صدی از دانشجویان.

چشم‌پوشی از سیاست فشار از پایین و گاه مقابله با آن و رو آوردن به سیاست «آرامش فعال» سرآغاز عقب‌نشینی‌های بعدی و رکود جنبش اصلاحات شد. اصلاح‌طلبان به جای سمت‌دادن رادیکالیسم جنبش دانشجویی برای مبارزه علیه تمامیت‌گرایان و استقرار دمکراسی در جامعه در جهت مهار و آرام کردن آن حرکت نمودند. در این دوره است که رابطه جنبش دانشجویی با جنبش جوانان و زنان به شدت ضربه می‌خورد. در این دوره بین دانشجویان فعال در دانشگاه‌ها مشخص شد که جنبش دانشجویی بازتاب‌گونی تأیلات سیاسی - اجتماعی موجود در کشور نیست و به هیچ وجهی در یک غالب نمی‌گنجد. در این دوره بین دانشجویان، گرایش‌های سیاسی متفاوت در جهت استقلال و اتخاذ مواضع مستقل از دفتر تحکیم وحدت و یا جناح‌های حکومتی روز به روز افزایش می‌یابد و این امر به یک عبارت به تقویت جنبش دانشجویی منجر شد.

در سال‌های ۸۱ - ۱۳۷۸، نقل فعالیت بخش بزرگی از فعالین دانشجویی به عرصه فرهنگی، علمی و ورزشی کشیده می‌شود. و فعالیت‌های فرهنگی - رساندنی در این درود به شدت گسترش می‌یابد. در محافل و نشریات دانشجویی به امر تشکیل سازمان‌های دانشجویی مستقل از حکومت و دولت، به موضوع بحث و تبادل نظر میان دانشجویان و دانشگاهیان تبدیل می‌شود و موضوع تشکیل فراگیر و عام که نمانده همه جناح‌های دانشجویی صرف نظر از افکار و عقاید سیاسی و فکری آنان باشد روز به روز جایگاه بیشتری در میان دانشجویان باز می‌کند. در این دوره اقتدارگرایان و رهبر حکومت علی‌خامنه‌ای به شدت توسط دانشجویان مورد انتقاد قرار دارند.

در اواخر سال ۸۱، جنبش دانشجویی مجددا با سیاسی اعتراضی و تعرضی وارد فعالیت می‌شود. دفتر تحکیم وحدت با ایجاد تغییرات اساسی در سیاست و رهبری خود به اعتراضات سراسری برای لغو حکم اعدام آقاجری در سراسر دانشگاه‌های ایران دست می‌زند. در این دوره دفتر تحکیم وحدت به دو قسمت تبدیل شده است و بخش مستقل و رادیکال آن که اکثریت دفتر تحکیم را تشکیل می‌دهد از اصلاح‌طلبان حکومتی هر چه بیشتر فاصله می‌گیرد. ولی هنوز میان خواست‌های دفتر تحکیم با دیگر دانشجویان تفاوت‌های زیادی وجود دارد. در واقع خواست‌های دانشجویان به دلیل انباشته شدن، روز به روز افزایش یافته است و این موضوع، دفتر تحکیم وحدت را به دنبال شعارهای جدید، دموکراتیک و مستقل دانشجویان دگراندیش می‌کشد. در این دوره دانشجویان به دلیل خسته‌شدن از کم‌کاری او مانع تراشی اصلاح‌طلبان در سالگرد بزرگ‌آزادی، سالگرد ۸ تیر در سال ۸۱، تقاضای استعفاى خاتمی را از ریاست جمهوری طرح می‌کنند و خواهان رفتن جمهوری اسلامی و آمدن یک جمهوری واقعی و مردمی می‌شوند. در این دوره باز نوک تیز حمله همچنان علیه ولایت فقیه و محافظه کاران است.

شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ۹ اسفند ۱۳۸۱، مصادف با خروج دفتر تحکیم وحدت از ائتلاف جبهه دوم خرداد است. این تشکل از سال ۸۲، به صورت مستقل و آزاد منتقد واقعی حکومت و دولت خاتمی می‌شود. این بار نقطه اتکای دفتر تحکیم وحدت، دانشجویان و دیگر اقشار مردم و اپوزیسیون دموکرات و جمهوریخواه قرار داده است. در حال حاضر دانشجویان به اشکال مسالمت‌آمیز با اتخاذ تاکتیک‌های دموکراتیک به مبارزه مستقیم با رژیم ولایت فقیه کشیده شده‌اند. در تیر ماه گذشته دانشجویان با سه هفته اعتراض، به سازماندهی اعتراضات و مبارزات خود پرداختند. رژیم به سرکوب شدید روی آورد و در حدود ۵ هزار نفر از دانشجویان، جوانان و دیگر اقشار مردم دستگیر کرد. هسته اصلی اصلاح‌طلبان با جریان سرکوب همراهی کرده است. قابل توجه است که در این حرکات اعتراضی که حدودا سه هفته طول کشید بخشی از نوجوانان و جوانان به همراه دانشجویان شرکت فعال در اعتراضات داشتند. متأسفانه ارتباط بخش‌های دانشجویی با دیگر اقشار جامعه در سطح بالایی نیست ولی این روند در حال تغییر است. دانشجویان و سازمان‌های دانشجویی می‌بایست به چگونگی ارتباط با اقشار دیگر کشور بیشتر توجه کنند زیرا هرچه ارتباط و پیوند جنبش دانشجویی با اقشار مختلف مردم گسترش یابد به همان اندازه امکان سرکوب توسط رژیم اسلامی محدود و محدودتر می‌شود. در تظاهرات اخیر بر آزادی و جمهورییت بیش از هر چیزی تاکید گردید و

آموزشی هماهنگ کردن دانشگاه با حاکمیت، حذف نیروهای دگراندیش دانشجویی از صحنه فعالیت‌های سیاسی صنفی از محیط دانشگاه‌ها و تبدیل انجمن‌های اسلامی به تنها جریان دانشجویی در دانشگاه‌ها بوده است. رژیم اسلامی با سیاست انقلاب فرهنگی به شعار سیاسی و محوری جنبش دانشجویی که همواره آزادی بوده است ضربه اساسی وارد کرد. حذف جریانات دانشجویی دگراندیش از محیط دانشگاه‌ها، برای جامعه خسارت‌آفرین بود و جامعه سال‌ها از توسعه و رشد و تکامل بازماند. در دهه «۶۰»، جنبش دانشجویی از جایگاه خود خارج شد و بدین ترتیب این جنبش فاقد ویژگی‌های علم جنبش دانشجویی گردید و بیشتر به عنوان اهرم و ابزار اعمال اراده حاکمیت در دانشگاه‌ها به کار گرفته شد. و بدین طریق حاصل این دوره غیر سیاسی‌شدن و سرخوردگی و یاس دانشجویان در مبارزه بوده است.

اهرم فشار حکومت و ارگان‌های آن‌ها در دانشگاه‌ها بر اساتید و دانشجویان باعث به سرکوت کشاندن آن‌ها شد. در واقع موضع و هدف حاکمیت این بوده که به هر ترتیب از شور و شوق فعالیت سیاسی در دانشگاه‌ها بکاهد و با ایجاد روحیه و فضای کنترل و یا تحت کنترل بودن در محیط دانشگاه به جو ناامیدی و ترس دامن زند و با انواع نهادهای گزینشی حراست، کمیته‌های انضباطی، بسیج دانشجویی و... توانست برای یک دهه دانشگاه را کاملاً تحت نظارت و مهار خود قرار دهد. در سال‌های اولیه دهه «۷۰»، فعالیت‌های دانشجویی وارد فاز جدیدی شد و رفته رفته یک سری فعالیت‌های دانشجویی توسط جناح‌های مختلف حکومت آغاز شد. در این دوره تفاوت‌های بسیاری در این تشکلهای دانشجویی طرفدار نظام به چشم می‌خورد. در این دوره این‌ها به تشکل دانشجویی از مقطع ریاست جمهوری رسنجانمی به دلیل مواضع‌اش به حاشیه حکومت رانده شود و این امر باعث این گردید که در طی این چند سال این تشکل تا حدودی به فعالیت‌های گذشته خود بسازد و سپس با سبایی نسبتا بازتر از گذشته به فعالیت جدید بپردازد. این جریان در اوایل سال ۷۶، به دفاع از جامعه مدنی و دیگر شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی روی آورد و بدین طریق توانست نیروی زیادی از دانشجویان را در آن زمان به سمت خود بکشد و در ادامه این نیروی بزرگ دانشجویان (در اوایل انقلاب تعدادشان از ۱۷۵ هزار نفر به یک میلیون و دویست هزار نفر در سال ۷۶، افزایش یافته است) توانست با کار توضیحی، بخش بسیار زیادی از جوانان، نوجوانان و زنان و دیگر اقشار جامعه را تحت تأثیر خود قرار دهد و بدین ترتیب سهم زیادی در به پیروزی رساندن آقای خاتمی به قدرت ایفا کرد. البته یکی از مشکلات دفتر تحکیم وحدت این بود که وابسته به یک جناح از حاکمیت بود و مسائل و مشکلات اجتماع و فردی جوانان و زنان و دیگر اقشار جامعه برای آن‌ها چندان مورد توجه نبود و بیشتر مسائل سیاسی و جناحی برایشان اهمیت داشت و این امر به شکاف و فاصله دانشجویان با جوانان و زنان بیشتر دامن زد. اگر به فعالیت‌ها و اعتراضات دانشجویان در دانشگاه‌ها از سال ۷۷، بعد از اولین انتخابات شوراهای نظری بیاندازیم، خواهیم دید که هیچگاه بخش‌های دیگری از نیروی جوانان و زنان به حمایت از خواست‌های برحق دانشجویان برخورد نکردند و این از مشکلات بزرگ جنبش دانشجویی با جوانان و زنان کشورمان است.

در جریان واقعه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و رویدادهای پیش از آن، بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی که پیگیری منافع نظام از دغدغه‌های اصلی‌شان بود در حراس از رادیکالیسم موجود در جنبش دانشجویی و غیرقابل کنترل بودن آن، بر سرکوب خوین و سبعمانه دانشجویان چشم پوداشدند و از سیاست فشار از پایین دست برداشتند و به سیاست آرامش فعال روی آوردند و نیز بر تلاش‌های خود برای وابسته نگه‌داشتن تشکلهای دانشجویی به دولت یا جناحی از حاکمیت و دنباله‌رو کردن این تشکل‌ها به ویژه دفتر تحکیم وحدت افزودند.

به گزارش خبرگزاری کار ایران، محمدباقر ذوالقدر، در همایش گردانهای عاشورا و الزهرا پایگاههای مقاومت بسیج شهرستان کازرون، با اشاره به این نکته که ساموریت بسیج فقط منحصر به مسایل نظامی نیست، گفت: بسیج نیرویی انقلابی است و در هر شرایطی که انقلاب در مخاطره قرار گیرد و در هر زمینه‌ای که لازم باشد، آماده دفاع از انقلاب اسلامی است.

۱۲ دانشجو از تحصیل محروم شدند

پرونده ۱۲ تن از دانشجویان دانشگاه رازی کرمانشاه، که در پی حوادث تیرماه سال جاری، با حکم کمیته بدوی انضباطی، به مدت دو ترم از تحصیل محروم شده بودند، با اعتراض آنان به این احکام، به کمیته تجدید نظر انضباطی ارجاع داده شد.

دکتر محمدعلی سلیمی، معاون دانشجویی - فرهنگی دانشگاه رازی در منطقه کرمانشاه، در خصوص نتایج بررسی کمیته تجدید نظر انضباطی در مورد این احکام گفت: تاکنون جلسه کمیته تجدید نظر تنها برای رسیدگی به پرونده چهار یا پنج نفر از این دانشجویان تشکیل شده که در نتیجه آن، دو ترم محرومیت از تحصیل یک نفر از آنان (علیرضا مرادی) به دلیل حوادث اخیر به یک ترم کاهش یافته است و چون فرد مذکور یک ترم نیز بدلیل پرونده قبلی از تحصیل محروم بوده است، مجموعاً دو ترم از تحصیل محروم شده است.

هشدار سپاه در آستانه ۱۶ آذر

جانشین فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اظهار داشت: اگر دشمنان بخواهند با رفتار سیاسی مدیران و مسئولان را درگیر مسایل داخلی و بحرانهای ساختگی کنند، بسیج اجازه نخواهد داد روحیه مقاومت و استکبار ستیزی ملت و مسئولان تضعیف شود.

شیخ صادق خلخالی مرد

جمهوری اسلامی یکی از نمادهایش را از دست داد.

✽ شیخ صادق خلخالی در سال ۱۳۶۳: آقای هاشمی - حاج احمد آقا - شخص حضرت امام - خود آقای منتظری و همه مسئولین - آقای دکتر بهشتی و آقای قدوسی. کیست که نداند این جریانات را؟ همه می دانستند. آقای رفیق دوست هم می داند. ۹۴ نفر منجمله توماج - واحدی - مخنوم - جرجانی، اینها را بنده اعدام کردم، ۹۴ نفر را اعدام کردم نه یک نفر... من با قاطعیت اسلامی در گنبد وارد جریان شدم و خلق ترکمن را در آنجا کوبیدم... من اینها را اولین بار نیست که گفته باشم، ولی در جراید اولین بار است منتشر می شود... می گویند قتل، قتل عمدی بوده. بله که عمد بوده. من توماج، واحدی، مخنوم و جرجانی را بگذارم که چی؟

(آزادگان - ۲۸ شهریور)



خلخالی مطلبی که ۱۹ سال پیش در شماره ۳۰ مهر ۱۳۶۳ در نشریه «اکثریت»، نشریه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در خارج از کشور تحت عنوان «کوتوله‌های هیولا» به چاپ رساندم بار دیگر درج کنیم. این مطلب را با هم می خوانیم:

جنایات بی شمار مرتکب شد اما یک نکته مثبت نیز داشت و آن این که به هر دلیل، اما با صراحت و روشنی همواره اعلام می کرد هر آنچه را انجام داده است با دستور مستقیم و اطلاع آیت الله خمینی و همه مسئولین درجه یک نظام اسلامی بوده است. بی مناسبت ندیدم به مناسبت مرگ صادق

رهبر و بنیانگذار را به مثابه مشوق و فتوا دهنده اصلی تقدیس کرد. خلخالی پادای از نظام و نمود ماهیت آن است. نمودی برخاسته از ماهیت نظام و نه پدیده‌ای عرضی و عارض بر آن. از این منظر خلخالی و لاجوردی نه فقط مظهر نظام که مظهر اصلاح ناپذیری آنند. شیخ صادق خلخالی موجود پلیدی بود که

بی دلیل نیست آنان که دل سرده نظام و دلنگران حفظ آنند، با وجود آن که در تلاشند چهره دیگری از جمهوری اسلامی ترسیم کنند و آن را سیاسی واقعی حکومت فقها وانمود کنند، اما خود را موظف می بینند بسان خاتمی به تجلیل لاجوردی و خلخالی بنشینند. نمی توان خلخالی و لاجوردی را تقیح کرد اما خمینی

هر رژیم و نظامی، مظهر و نصادهایی دارد. جمهوری اسلامی نیز نمادهایی دارد که خصلت نمای آنند و سیمای آن را می سازند. لاجوردی و صادق خلخالی نیز از چهره‌هایی بودند که جمهوری اسلامی را در سیمای خود بازتاب می دادند و اکنون نیز. تصور جمهوری اسلامی بدون این نمادها نامسکن است.

دوشنبه ۳۰ مهر ۱۳۶۳ - شماره ۲۹

نشریه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در خارج از کشور

اکثریت

در حاشیه اقرار به شیخ صادق خلخالی

کوتوله‌های هیولا

جرجانی، اینها را بنده اعدام کردم، ۹۴ نفر را اعدام کردم نه یک نفر... من با قاطعیت اسلامی در گنبد وارد جریان شدم و خلق ترکمن را در آنجا کوبیدم... من اینها را اولین بار نیست که گفته باشم، ولی در جراید اولین بار است منتشر می شود... می گویند قتل (رهبران خلق ترکمن) قتل عمدی بوده. بله که عمد بوده. من توماج، واحدی، مخنوم و جرجانی را بگذارم که چی؟. (آزادگان - ۲۸ شهریور)

سران رژیم آن هنگام که از طریق خلخالی دست به ترور جنایتکارانه رهبران خلق ترکمن زدند، مذبحخانه تلاش می کردند دست‌های آلوده‌شان را پنهان سازند. در آن زمان ارتجاع تا بدین حد غلبه نیافته بود و اذعان به این جنایات، با فریبکاری‌های آن هنگام مرتجعین همخوانی نداشت. آن زمان نمی شد علنا تا به این اندازه از جنایت سند افتخار ساخت. اما اکنون همه جنایتکاران از خیانت‌های خود دم می زنند تا بر نصیبشان از خون بیگنا افزوده گردد. اقرار به خلخالی در زمینه کشتارهای در ترکمن صحرا و کردستان، تنها قسمتی از اقدامات پلید اوست کارنامه سیاه اعمال این جانی، بخشی از کارنامه سنگین جمهوری اسلامی است.

خلخالی مسکن است دیوانه باشد. ممکن است موجود سفیدی باشد که تنها از ریختن خون لذت می برد. او هر چه باشد برآزنبده دستگاه حاکمان فعلی است. هر طبقه‌ای و هر قشری، چهره‌های متناسب با شان اجتماعی خود را دارد. جنایات این شیخ را باید از طریق نظامی که کارکرد آن به چنین ابزاری نیازمند است، توضیح داد. او از چهره‌های شاخص مشتی ناقص‌الخلقه بی آینده است. این پوسیدگان در اوج قدرت نیز نمی توانند چشم‌انداز روشنی در برابر داشته باشند. آن‌ها محکوم به زوالند و ترس از زوال، وحشت روز و شب آنهاست. با هر تلاش مذبحخانه‌ای آن‌ها تنها مرگ محتومشان را به جلو می اندازند. «لقسه‌های شبیه» (تعبیر حافظ) تنها در کوتاهمدت می تواند قوت مرگ‌ان باشد و بدانان حیات بخشد. زندگی را باید به زندگان و آنها را چنین است قانون زندگی.

گرفته‌اند. دست به کشتار می زنند. او با لذت هیستریکی از این کشتارها دم می زند: «۶ نفر را محکوم به اعدام کردیم آن وقت اوضاع آرام شد... من ۹ نفر را (در کردستان) محکوم به اعدام کردم. آن‌ها را اعدام کردند و آب از آب تکان نخورد (!)... در سردشت و بانه و تمام کردستان ما محاکمه داشتیم... ما مثل اجل معلق سر می رسیدیم... هر کسی را بگیریم در دستش اسلحه بوده باشد، حکمش اعدام است...».

خلخالی وقتی به شرح جنایات خود به عنوان عامل مستقیم حکومت در ترکمن صحرا می رسد برای اولین بار علنا به یک جنایت هولناک اعتراف می کند:

«من با قاطعیت در گنبد وارد شدم و یکی از کارهای برجسته و انقلابی ام در گنبد بود... ما دستور دادیم هر کسی را که مسلح باشد بیاورند که آوردند یکی، دوتا، سه تا، پنج تا، هر کسی که را که مسلح آوردند ما اعدام کردیم. این جریان را که می گویم شاهد زنده داریم: آقای مصحف استاندار آن زمان مازندران - آقای دادستان آن زمان مازندران، دادستان کل و آقای درویش رئیس سپاه پاسداران گنبد - آقای درازگوش که چندین پیش سفیر جمهوری اسلامی ایران در آلمان شرقی بود - آقای نوروزی اصفهانی بچه خیلی خوبی بود که به دست همین گروهک‌ها در خیابان‌های تهران به درجه شهادت رسید - آقای بنفشه رئیس سپاه پاسداران ایلام اگر شهید نشده باشد - و چه بگویم برای شما آقای هاشمی - حاج احمد آقا - شخص حضرت امام - خود آقای منتظری و همه مسئولین - آقای دکتر بهشتی و آقای قدوسی. کیست که نداند این جریانات را؟ همه می دانستند. آقای رفیق دوست هم می داند. ۹۴ نفر منجمله توماج - واحدی - مخنوم -

کمونیست‌ها، نفرت به دل نداشت یک سلسله عوامل اجتناب ناپذیر - سیاسی به این جریانات پر و بال می دهد. انقلاب که تجلی می یابد، آن‌ها را از داوری بلکه از پیشداوری توده‌ها، نیرو می گیرند. خلخالی نیز در این میان همچون بقیه عرض‌اندام می کند. جایگاه روحانیت در قیام با سرعت مستحکم تر می شود. خلخالی نیز دنیا را به کام خود می بیند. عجب معجزه‌دای! خوابش را هم نمی دید. ام بر او نیز مشبه می شود. دیگر همه صادق‌ها خود را دارای عوام موسوی و دم عیسوی می پندارند. او هم غریبی

پستوهای دختشان را بر می کند. «من که وارد تهران شدم، شاه گریخت!». خلخالی فرار شاه را چنین توضیح می دهد. قیام جریان دارد و آن‌ها غاصبان سخنگویی آنند. بالاخره بهمن از کود فرود می آید، در و دشت به لرزه می افتد و آن‌ها به عرصه قدرت می شوند. خلخالی حاکم شرع می شود و حکم اعدام به برخی مهره‌های رژیم پیشین می دهد. این احکام را انقلاب صادر کرده بود. خلخالی بر مسند اجرای آن‌ها می نشیند و وجه‌الممله می شود. او دیگر سراز پا نمی شناسد. حال می تواند در پاسخ به یک تحقیر تاریخی، همه چیز را تحقیر کند. او آنچه را که از نیروی انقلاب، بنا بر منزلت خود در عرصه قدرت، در اختیار دارد، در راستای حقارت‌های خود، به حرکت درمی آورد. او حاکم شرع بلخ و هرات هزار سال قبل است اما شوخی تاریخ او را بر کرسی حکمت انقلاب نشانده است. این شوخی را باید جد گرفت و این مسند را دو دستی چسبید! تاریخ دیگر از این لطف‌ها نخواهد داشت! چاره‌ای جز متوقف ساختن زمان نیست و هر آنچه را که جاری است. دم تیز شمیر او پیکر انقلاب را نشانه می گیرد. شیخ صادق راهی ترکمن صحرا و کردستان می شود و با دستگیری باندهای سیاهی که دور و بر او را

لحظه‌ای بر روی یکی از آنان تامل می کنیم. او نام آشنایی دارد: شیخ صادق خلخالی! او اکنون دارد چهره کربیه خود را زیر عنوان پرمطراق «خاطرات سیاسی» بر صفحات چرکین یکی از روزنامه‌های رژیم، به تصویر می کشد. این کوتوله هیولا همچون بسیاری از هم‌بالگی‌های خود جنایتکاریست سفیه، موجودی است حقیر که بار تحقیر تاریخ را بر دوش می کشد، اما می پندارد مرکز جهان است و قریباً برانگیخته خواهد شد تا به حکمیت در باره همه جهانیان بنشیند.

او به قول سعدی «پرورده نعمت بزرگان» است و ریزه‌خوار سرفه ایشان. آنچنان که خود او تصویر می کند چه پیش از رفتن به «حوزه» و چه بعد از این که عمامه به سر نهاده، آموخته است که باید مدیون تجار مشرعی باشد که با پرداخت «وجوهات»، روزی او را فراهم می کنند. او همچون هم‌بالگی‌هایش جایگاهی در تولید اجتماعی ندارد. اما در حوزه اندیشه، زانده مناسباتی پوسیده و زوال‌یافته است. ترس از زوال، همچون ترس از دوزخ به او القا شده است. همین ترس او را به پرخواست وامی دارد، هم در برابر تکامل اجتماعی و هم در چشم‌انداز استقرار یک مناسبات بالنده، و هم در برابر مناسباتی که او را خرد می سازد و نمی تواند سهمی جز صدقه، برای او منظور کند. او پیش از این که نفرت از این مناسبات را در دل جای دهد، نفرت به ویرانگران این مناسبات را آموخته است. امروز برزخی است قابل تحمل، اما فردا: «فتا عذاب‌النار!» مخالفت امثال خلخالی با رژیم شاه در قالب جریان‌هایی چون فدائیان اسلام پیش‌رفته است. فدائیان اسلام تشکلی بود که از یک سو هم رزم‌آرا رانسانه می گرفت و هم مصدق و فاطمی را و از سوی دیگر از هیچ نیرویی همچون

آندم که شفق سرخ انقلاب بر سر تا سر خاک یک کشور، دامن می گستراند، مردگان نیز از خواب برمی خیزند، اجساد یا خود به رقص درمی آیند و یا چونان بختکی بر روی زندگان می افتند.

شوخی طبیعی تاریخ که به طنزی تراژیک می ماند، آن دم گل می کند که نقش اول را به مردگان وانهد. سارکس احیای مردگان را در جامعه یا آتوایسم در علوم زیستی مقایسه می کند. آتوایسم یعنی بازگشت به هزاران سال قبل. به ناگهان موجودی زاده می شود که در کراحت منظر به یوز پنگان می ماند. او عنصری است بازمانده از یک نسل مضطرب. او به دنیا می آید نه برای زیستن و نه برای حیات‌بخشیدن دوباره به یک سلسله منقرض. تاریخ به عقب برمی گردد. او به دنیا می آید تا بسیرد. قاعده به تمامی فراگیر می شود. وجودش یا مرگ سرشته است. او همواره رو به پس دارد - آن هنگام که زنده طبیعی بود و طبیعی نفس می کشید. او پیش از این که برای همیشه بسیرد می خواهد همه را بمراند و بر همه چیز، تخم مرگ بپاشد. احیای مردگان، به راستی تلخ‌ترین شوخی تاریخ است.

در انقلاب بهمن، این بازی تلخ، جلوه پیدا کرد. از بطن جامعه، آن هنگام که خلق به غلیان درآمده بود، موجوداتی ناقص‌الخلقه و کریدالمنظر نیز فرصت بیرون جستن یافتند. مجموعه‌ای از تضادها و تعادل‌ها بر بستر مناسبات موجود اجتماعی به آنان فرصت عرض‌اندام داد. این کوتوله‌های هیولا به گردونه قیام چسبیدند و به جایگاه قدرت پرتاب شدند. انقلاب زاده آن‌ها نبود، از خودیگانگی آن‌ها زاده انقلاب بود. آن‌ها دیگر نمی توانستند خودشان باشند. حتی آن هنگام که به موازات انقلاب گام برمی داشتند، خودشان نبودند. این انقلاب بود که پیش می رفت و آن‌ها را به پیش می کشید.

این مرتجعین پرخاشگر، این خفاشان کور مدعی بلندپروازی، این حقیران خودپرست، به راستی موجودات عجیبی اند. اینان منادان دروغین بهشتند اما از دوزخ سر برآورده‌اند.

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تصویب قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران یاری رسان مردم ایران در مبارزه برای استقرار دموکراسی در کشور است!

و اعمال قوانین ضدانسانی توسط رژیم حاکم است و از دیگر سو، بیانگر روشن شدن هر چه بیشتر افکار عمومی جهان از رنج و فشاری است که جمهوری اسلامی بر شهروندان ایرانی وارد می آورد، ارج نهاده و خواهان اعتباریابی بیش از پیش این نهاد بین‌المللی هستیم. از نظر ما، تنها چنین برخوردی از سوی این نهاد مدافع حقوق بشر است که می تواند رژیم‌های سستیزنده با حقوق و کرامت انسان‌ها را منفره کند، و با سامانیدن چنین صداهایی در عرصه بین‌المللی است که مبارزه مردم ایران برای استقرار دموکراسی در کشورشان به هدف خود نزدیک تر می شود. هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - دوم آذرماه ۱۳۸۲

حقوق بشر حاکم بر آنان تنها گذاشت معتبر بود، ولی امسال که جمهوری اسلامی را بدرستی و مجددا در لیست سیاه خود قرار داده است، گویا جانبداران رفتار کرده است! ما با استقبال گرم از گزارش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد دایر بر نقض خشن و همه‌جانبه حقوق بشر در میهنمان، اعلام می داریم که آنچه در این گزارش آمده است هنوز هم بیانگر تمامی مصادیق نقض حقوق بشر در ایران و افشاگر همه رفتارهای جمهوری اسلامی در این زمینه نیست. با اینهمه، ما این گزارش را که از یکسو دستاورد تلاش‌های نیروهای اپوزیسیون داخل و خارج کشور در بازتاباندن موارد متعدد و روزمره بی قانونی، قانون شکنی

در ایران تاکید به عمل آمده است. مقامات، سخنگویان رسمی و غیررسمی حکومت که از صدور این مصوبه برآشفته شده‌اند، آن را یک عمل سیاسی تلافی جوینده و یک اقدام واکنشی معرفی کرده‌اند و گزارش منتشره را بی اعتبار دانسته‌اند. از نظر آنها چشم بصیرت نهادهای بین‌المللی باید بسته بماند و اجحافات ضد حقوق بشری جمهوری اسلامی را که جعلی خصلت سیاسی و عقیدتی دارند نادیده بگیرند تا این نهادها عاقل و منصف جلوه گر شوند! از نظر قدرتمداران جمهوری اسلامی، این نهاد که در سال گذشته زیر نفوذ تشیبات دیپلماتیک آن متاسفانه و بنحوی غیرعادلانه، مردم ایران را در برابر رژیم ضد

که خود نیز از امضاء کنندگان آنست، اسال در ژنو، گزارش منتشره این نهاد بین‌المللی به جهانیان اعلام داشت که حقوق پدییی و اولیه شهروندان ایران توسط حکومت آن همچنان لگدمال می شود و نقض حقوق بشر در این کشور به رفتار عادی حکومتگران تبدیل شده است. در مصوبه کمیسیون از بازداشت، شکنجه و قتل مخالفان سیاسی رژیم و حتی روحانیون منتقد حکومت، از سانسور و توقیف مطبوعات منتقد، از بی حقوقی زنان و اقلیت‌های ملی و مذهبی، و از نادیده گرفتن هرگونه آزادی بیان سخن رفته است. در گزارش این بار کمیسیون حقوق بشر، به صراحت بر ممنوع بودن فعالیت احزاب سیاسی مخالف جمهوری اسلامی

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، برخلاف سال پیش که متاسفانه چشم بر واقعیت‌های نقض خشن حقوق بشر در کشور ما بست و جمهوری اسلامی را از لیست رژیم‌های پایمال‌کننده حقوق بشر خارج نمود، امسال اما بار دیگر این رژیم را متهم به نقض همه‌جانبه حقوق بشر در ایران کرد. جای بسی خرسندی است که این نهاد معتبر بین‌المللی، امسال نیز همانگونه بیامون برخورد حکومت ولایت فقیه با امر حقوق بشر در ایران به داوری نشست که طی سالهای ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۰ عمل کرده بود. در همه این سالها، جمهوری اسلامی متهم به نقض حقوق بشر در بسیاری از زمینه‌های مشمول بندهای منشور بین‌المللی حقوق بشر شده است

تحریم انتخابات در خدمت جنبش تحول

منوچهر مقصودنیا

در جامعه‌ای که روند گذر از استبداد به دموکراسی را طی می‌کند پاسخ به این پرسش که آیا در انتخابات شرکت می‌کنیم یا نه، ساده نیست. این پرسش را باید در هر انتخابات مجدداً طرح و بررسی کرد، و بدان جواب مشخص داده شود.

پاسخ نه به دلایلی از این قبیل که، انتخابات آزاد و دموکراتیک نیست و یا اینکه مردم در آن شرکت نمی‌کنند، کافی نیست. چونکه هیچ یک از انتخابات در جمهوری اسلامی آزاد نبوده ولی اپوزیسیون در پاره‌ای از آنها شرکت کرده است، و یا در پاره‌ای از کشورهای پیشرفته هم بیش از ۵۰ درصد در انتخابات شرکت ندارند. ولی اپوزیسیون به سیاست تحریم نمی‌رسد. و یا به جواب آری رسید، چونکه، انتخابات میسرترین شیوه و راه مسالمت‌آمیز برای گذر از استبداد به دموکراسی است و ما نباید این امکان را از دست بدهیم. توجه داشته باشیم که انتخابات در مسی‌تواند در خدمت تداوم استبداد قرار بگیرد. همانگونه که در کشورهای ی‌ی سیستم جمهوری و رئیس‌جمهورهای مادام‌العمر و ارثی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد.

در کشوری مانند ایران کنونی شرکت در انتخابات مثل کشورهای دموکراتیک این هدف را در پی ندارد که مثلاً یک حزب و یا یک برنامه‌ای را کنار گذاشته و حزب یا برنامه دیگری جایگزین کند. نکته اصلی و محوری برای اتخاذ سیاست تحریم یا شرکت در انتخابات این است که آیا این سیاست در خدمت خواست اصلی مردم، یعنی استقرار دموکراسی و مردمسالاری و باروند گذر از استبداد به دموکراسی حسوسی داشته و در خدمت آن قرار می‌گیرد یا نه؟ این امتد اصلی راه‌مسار با شناخت و شرایط روز حاکم بر جامعه و روندهای سیاسی پیش رو می‌تواند و باید گره زده و بر آن اساس اتخاذ سیاست کرد. البته اگر شرایط روز را ایستا و بدون حرکت ندیده و آنرا در پیوند با گذشته و سازنده آینده ببینیم.

پایان جنبش اصلاحات

شاخصه اصلی وضعیت سیاسی روز، پایان جنبش اصلاح طلبی و نیاز جامعه به جنبش تحول طلب و مستقل از دولت می‌باشد. در این ارزیابی قصد من این نیست که به گذشته دور سفر کرده و از انقلاب بهمن ۵۷ شروع کنم، بلکه تنها پرداختن به رویدادهای بعد از دوم خرداد ۷۶ و بررسی‌ای از جنبش اصلاحات و سرانجام آنرا کافی می‌دانم. ارزیابی من از جنبش اصلاحات این است که این جنبش در مجموع، جدا از دستاوردهای مثبت خود، هرگز نتوانسته و نمی‌توانست از چهارچوب نظام جمهوری اسلامی فراتر برود. حفظ نظام هواره یکی از غنچه‌های سیاسی و فکری هدایت‌گران آن بوده است. البته اگر یکی از مولفه‌های هر جنبشی را نیروهای هدایت‌کننده آن دانسته و قبول داشته باشیم که تا آن زمان که یک نیرو اشدت‌رهیبری در اختیار دارد، شعرا و راهک‌سازی‌های جنبش را هم بیان می‌کند. صلاح‌طلبان حکومتی چنین نقشی داشته و همواره بر حفظ نظام جمهوری اسلامی باقشاری کردند.

رادیکال‌ترین شعار جنبش شعار «ایران برای همه ایرانیان» بوده است. ولی برای دستیابی به این شعار هیچ راهکار عملی‌ای پیشنهاد نشده، حتی نزدیک‌ترین نیرو به آنها یعنی نیروهای ملی - مذهبی شدیدتر زیر ضرب قرار گرفتند. فرمهای پیشنهادی‌ای مثل «اصلاح قانون مطبوعات»، «قانون منع کشفچه» و... با حکم حکومتی ولی فقیه و یا با مخالفت‌های شورای نگهبان مواجه و از دستور خارج گردید. شعار «دموکراسی دینی» و «جامعه مدنی اسلامی» در خوشبینانه‌ترین شکل خود توهمی بیش نبوده و در خدمت حفظ نظام جمهوری اسلامی بکار رفته است. آخرین طرح و پیشنهاد، که از سوی قای خاتمی هم حمایت می‌شد، یعنی لوایح وگانه به فراموشی سپرده شده است. تمامی این چند سال نشان داد که نمی‌توان با حفظ نظام جمهوری اسلامی، دموکراسی را در ایران مستقر کرد.

آن جنبش در اوج خود توانست قوه مقننه را کنترل خویش در آورده و با داشتن قوه مجریه رو در روی قدرت و قوه مرکزی در نظام، یعنی ولایت فقیه قرار بگیرد. از آنجایی که برای گذر از استبداد به دموکراسی، ولایت فقیه و کل نظام مانع اصلی بوده و بدون برکناری قای مانع جامعه این مرحله را پشت سر نخواهد گذاشت، این پرسش به میان می‌آید که آیا صلاً جنبش اصلاحات با چنین نیروی هدایت‌گری، می‌خواست یا می‌توانست به این مهم بپردازد. سرانجام کار نشان داد که جواب منفی است. اهداف حداکثر هدایت‌گران جنبش از

اهداف مردم فاصله زیادی داشته و عقب بوده است. نیروی اصلی اصلاح‌طلبان دولتی خواهان «دموکراسی» خودی و سهم بیشتر در تقسیم قدرت بود. آنها به این هدف خود رسیدند. جنبش اصلاحات وقتی با دیوارهای قدرت ولایت فقیه روبرو گردید در همانجا متوقف شد، از هم پاشیده و به پایان رسید. سرانجام دیگری هم برایش غیرقابل تصور بود.

اما چرا می‌گویم جنبش اصلاحات به پایان رسیده و مثلاً نمی‌گویم که شکست خورده است. جنبش را می‌توان گفت شکست خورده که در سرانجام یک مبارزه با تهاجم نیروی مخالف تار و مار و تلاشی کرد. آنچنان که در ۲۸ مرداد روی داد. در آن صورت سرمداران جنبش از کار برکنار شده به زندان افتاده، اعدام شده و یا به تبعید فرستاده می‌شوند. مردم و جنبش‌های اجتماعی مثل دانشجویی، کارگری، زنان، ملی و... ناامید شده و استبداد برای دوره طولانی‌ای به حیات خود ادامه می‌دهد. ولی در حال حاضر ما با چنین وضعی روبرو نیستیم. تقریباً تمامی هدایت‌گران جنبش اصلاحات و در رأس آنها آقای خاتمی به عنوان نماد جنبش، در پست و مقام‌های خود باقی مانده‌اند. هنوز دو قوه مجریه و مقننه در کنترل اصلاح‌طلبان حکومتی قرار دارد. حساب افرادی مثل کنجی که در زندان بسر می‌برند، جداست. او با ارایه برنامه برای یک جمهوری تمام‌عیار خط خود را از این جنبش جدا کرده است. جنبشهای اجتماعی هنوز هم در عمق جامعه وجود داشته و در اولین فرصت ممکن که چندان هم دیر نخواهد بود اوج دوباره خواهند گرفت. تمامی شواهد و رویدادها نشان می‌دهد که جنبش اصلاحات به پایان رسیده است. حال اگر کسانی نشانه‌های شروع پایان یافتن این جنبش را در انتخابات دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی، یا عدم شرکت ۱۶ میلیون و رای مشروط میلیون‌ها نفر دیگر در نیافتند، نتایج انتخابات ۹ اسفند کاملاً گویا و آشکار بوده است. و اگر هنوز کسانی بخصوص در «اپوزیسیون» پیدا می‌شوند که به جنبش امید داشته و خواب زنده‌شدن دوباره آنرا می‌بینند، باید به باورهای سیاسی آنها به دموکراسی و مردمسالاری شک کرد.

در این جا این پرسش هم می‌تواند طرح شود که آیا پایان جنبش اصلاحات به معنی پایان کار اصلاح‌طلبان حکومتی هم هست. پاسخ هم آری و هم نه می‌باشد. آری برای اینکه کار اصلاح‌طلبان حکومتی به عنوان هدایت‌گران جنبش اصلاحات و هر جنبش سیاسی دیگری به پایان رسیده است. و اگر جنبش دیگری شکل بگیرد که در آن هیچ شکی نیست دیگر این نیرو در رأس و در نقش هدایت‌گر آن نخواهد بود. پاسخ در صورتی نه خواهد بود، که آن بخش از اصلاح‌طلبان حکومتی که زاویه روشنی با جبهه ولایت فقیه دارند. در اندیشه‌های سیاسی خود تجدید نظر کرده و به جبهه جمهوری تمام‌عیار پیوندند. در آن صورت می‌توانند به حیات سیاسی خود ادامه داده و به عنوان یکی از نیروهای تشکیل‌دهنده جنبش آینده شرکت و نقش داشته باشند.

جنبش تحول

آیا با پایان جنبش اصلاحات جنبش دموکراتیک مردم کشورمان هم به پایان رسیده است؟ جواب قطعاً منفی است. جنبش دموکراتیک ایران با سابقه صد ساله چنان در جامعه ریشه دوانده که تا به سرانجام نرسد، آنهم سرانجامی نهایی با استقرار دموکراسی و شکل‌گیری یک جامعه مدرن از پای نخواهد نشست. ولی راه پیروزی این جنبش آنچنان که آقای حجازیان گفته است، «(جنبش) اصلاحات مرد، زنده باد (جنبش) اصلاحات». و نه آنچنان که بعضی‌ها در اپوزیسیون اعتقاد داشته‌اند و تا زمانی که با صراحت آنرا نفی نکنند باید گفت که هنوز هم به آن باور دارند. که جنبش اصلاحات شکست‌ناپذیر بوده و اگر ۲۰۰ سال هم طول بکشد به پیروزی خواهد رسید. این دوستان متأسفانه تفاوت ساده بین یک جنبش عملاً موجود بنام «جنبش اصلاحات» و خواست تحول‌طلبانه و رادیکال مردم را با هدف تغییر بنیادین ساختار سیاسی رأیا روش اصلاح‌طلبی و مسالمت‌آمیز اتخاذشده از سوی مردم را، درک نکردند. آنها این دو را یکی دانسته و از آنجایی که روش مسالمت‌آمیز هواره به عنوان یک شکل از مبارزه باقی خواهد ماند، به این نتیجه نادرست، یعنی شکست‌ناپذیر بودن جنبش اصلاحات رسیدند. جنبش اصلاحات به تاریخ پیوست. دیگر جنبش سیاسی - اجتماعی‌ای در ایران به نام جنبش اصلاحات شکل نگرفته و به این نام خوانده نخواهد شد، حتی اگر روش و مثنی‌ای اصلاح طلب و مسالمت‌آمیز هم داشته باشد. و امیدواریم که چنین باشد.

آیا این دوستان به مردم و جامعه سیاسی ایران توضیحاتی را بدهکار نیستند؟ آیا آنها نباید در یک ارزیابی جدید بما بگویند که چه قسمتی از سیاست‌ها و راهکارهای پیشنهادی‌شان در گذشته درست بوده و هنوز هم از آنها دفاع کرده و چه قسمتهایی از آنها نادرست؟ دوستان و رفقای عزیز سکوت در این زمینه، آنچنان که در کنگره فوق‌العاده سازمان صورت گرفته قابل قبول نیست. ما بر این باوریم که سیاستهای شما در گذشته نادرست بوده به شکست رسیده است، و منتظر هستیم تا شما نظر تان را با صراحت و روشنی بیان کنید. متأسفانه شما هنوز بدهکاری خود را در مورد تسویه نکردید.

برای دستیابی به خواستهای مردم، جامعه ما به جنبش جدید و نیروی هدایت‌گری مستقل از دولت احتیاج دارد. جنبش و نیروی می‌تواند از جمهوری اسلامی عبور کرده و این مانع اصلی استقرار دموکراسی و مردمسالاری را از جلوی پا بردارد. ما این جنبش پیش رو را در کنگره خود، جنبش تحول نامگذاری کردیم. جنبش که خواهان تحول رادیکال سیاسی در کشور می‌باشد. جنبش که تنها نیروی با شکل و مضمون یک آلترناتیو سیاسی - قدرتی چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی می‌تواند آنرا هدایت کند.

سیاست ما در قبال انتخابات

حال با توجه به تحلیل از وضعیت روز، وضعیتی که در پیشانی گذشته‌اش جنبش اصلاحاتی که به پایان رسیده حک خورده، و در آینده پیش روی آن جنبش کینتفاوت قرار دارد، به پرسش طرح شده در ابتدای مطلب پاسخ می‌دهم.

دو دیدگاه به سیاست به شرکت انتخابات می‌رسند. دیدگاه جبهه ولایت فقیه که به هر قیمت و شرایطی می‌خواهد با حفظ نظام از سوویت حاکم سیاسی و قدرت ملیایی اقتصادی دفاع نماید. و دیدگاه دیگری که به این ارزیابی که جنبش اصلاحات پایان یافته و جنبش دیگری پیش رویمان قرار دارد نرسیده و یا اینکه می‌خواهد آنرا دوباره به شکلی دیگر زنده کند. پاره‌ای از طرفداران این نظر در اپوزیسیون در صحت سیاست خود دلیل می‌آورند که، وجود حتی تعداد اندکی از اصلاح‌طلبان حکومتی در مجلس آینده می‌تواند به بازشدن فضای سیاسی کمک کند. و اینکه سیاست تحریم مجلس آینده را کاملاً در کنترل جناح راست قرار داده و خفقان را در کشور گسترش می‌دهد. با وجود جنبش‌های اجتماعی در کشور گسترش خفقان و بازگشت به قبل از خرداد ۷۶ ممکن نیست. اینکه تعادل نیرو در حاکمیت بعد از انتخابات مجلس هفتم شورای اسلامی به ضرر اصلاح‌طلبان حکومتی بهم می‌خورد شکی نیست. ولی پرسش اساسی این است که به چه بهایی ما باید به این حداقل راضی شویم، و دستاوردهای اتخاذ سیاسی دیگر چه اندازه بر آن می‌چرید. درست در زمانی که جناح راست می‌خواهد تا با گرم کردن تئور انتخابات به هدف مشروعیت نظام برسد و ترسی هم از اینکه تعدادی از جناح مقابل در مجلس آینده حضور داشته باشد هم ندارد، آیا این سیاست به تداوم و حفظ نظام نمی‌انجامد؟ آیا این سیاست چه آگاهانه و چه ناآگاهانه در خدمت جناح اقتدارگرا و جبهه ولایت فقیه قرار ندارد؟ از نظر من جواب هر دو پرسش مثبت می‌باشد. آن بخش از اپوزیسیون که در اشکال مختلف و با شعار انتخابات آزاد و شرکت مردم در کارزار انتخاباتی و... عملاً سیاست شرکت در انتخابات را در تبلیغ می‌کنند، آنها به خواست مردم برای تغییرات بنیادی توجه نداشته و از گام‌گذاری در راه سخت و پرتلاش برای شکل‌گیری یک آلترناتیو سیاسی هراس دارند.

این سیاست در عمل همسوی سیاست اقتدارگرایان حکومتی بوده و در خدمت حفظ وضع موجود و نظام جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد. و دیدگاه سوم که از همین اکنون سیاست تحریم مجلس هفتم را در دستور قرار می‌دهد. تاخیر و درنگ در اعلام این سیاست جایز نیست. تحریم وسیع و گسترده‌ای که از یک سو با صدای بلند اعلام می‌کند که جمهوری اسلامی را نمی‌خواهد و راهکارهای تاکسونی برای دستیابی به این هدف را ناکافی می‌داند. و از سوی دیگر از همه نیروهای دموکرات و جمهوری خواه می‌خواهد تا با اتحادی گسترده و وسیع از سازمان‌ها، احزاب سیاسی و افراد منفرد و با ارایه یک آلترناتیو به این کمبود پاسخ مناسب بدهند. سیاستی که خواهان شکل‌گیری جنبش تحول بوده و تغییرات بنیادین سیاسی در جامعه را هدف دارد.

درسهای کنگره فوق‌العاده

هنوز راه زیادی در پیش است

علی‌اکبر آزاد

کنگره فوق‌العاده سازمان ما در مهر ماه امسال برگزار شد. رهبری سازمان ما در پی مواجه شدن با بحران و عدم سازگاری خط و مثنی آن با مسائل روز کنگره را فرآورد. بخشی از اعضای سازمان خود را به فراخور حال به کنگره رساندند. اما خیلی‌ها به کنگره نیامدند دلیل چه بود فقط خود این اعضا می‌توانند تعیین کنند. به هر حال کنگره تشکیل شد. سازمان ما همواره از یک معضل دیرینه رنج می‌برد و آن هم کیش شخصیت‌ست. رهبران سازمان لازم نیست که در رهبری باشند و یا در بیرون از رهبری آنها همانا تاثیرگذار هستند. عجیب است که در سازمان ما این رهبران بیمه شده‌اند و همیشه برنده و هیچگاه اگر بخواهند خود را به رای بگذارند بازنده نیستند. گویا کسانی هستند که تنها به خاطر سیما یا چهره این رهبران در سازمان هستند. این متأسفانه بر می‌گردد به سیمای کارسایتیک فدایی در زمانهای انقلاب و دیگر فرهنگ عقب مانده ایرانی که قهرمان‌ساز هستند و نمی‌توانند بدون قهرمان زندگی کنند و زمانی که قهرمان را درست کردند شیفته آن می‌شوند و سابقه برای نزدیکی به این قهرمانان و در نزدیکی هم مشخص می‌شود که آنها هم چندان فرقی با خود آنها ندارند و شاید هم کمتر باشند. اما این قهرمان‌سازی انقدر قوی است که هر حرف این رهبران قابل قبول است، اما در نهایت واقعیات می‌گویند که اینطور نیست و انسانها بر ایند و آنگاه است که فرد به اشتباه خود پی برده و از سازمان کنده می‌شود. البته این خاص تمام فرهنگ عقب مانده ایرانی است که در سازمان ما هم به شدت وجود دارد. اما در جوامع پیشرفته اینطور نیست و رهبران اینچنین مقام والا و غیر انسانی ندارند. به هر حال در سازمان ما خواص وجود دارند که حرف و نوشته آنها محک است، اگر چه درست هم نباشد.

تعداد کم زنان شرکت‌کننده در کنگره واقعا افسوس آور است. سازمان ما با داشتن اعضای زن زیاد، عملاً از حضور آنها بی‌بهره است. این به ما سیاسی سازمانی مردسالار می‌دهد. در حالی که جامعه ما به حضور زنان نیازمند است. در حالی که در عرصه جامعه زنان به زور خود را به کهنه‌اندیشان تحمیل می‌کنند، در سازمان ما میزان دخالت مستقیم زنان کم است. آیا علل منغل کردن زنان نیست؟

زنانی که باید آنان در سازمان تعیین‌کننده باشند چه در عرصه عدالت و چه در عرصه حقوق پایمال شده زنان، چرا در این اجلاس نیستند؟ علت چیست؟ مگر نه آن است که ما در عرصه مبارزه برای حقوق زنان عقب هستیم و هنوز دل‌مان خوش است که دو یاسه بند در خط و مثنی‌مان در باره زنان بنویسیم و دیگر اینکه زنان ما خاندن‌نشین شده‌اند و رغبتی به کار سازمانی ندارند. آیا بهتر نمی‌بود که نمی‌از سازمان ما بدست زنان اداره می‌شد؟ آیا ما متدهایمان در مورد جوانان و زنان کهنه و نشات‌گرفته از سنتهای عقب‌مانده که مردان کنند کار کارستان نیست، آنهم مردان با سابقه.

این مقاله کمی کوتاه شده است

در کل سازمان ما با پرحانه‌های جدی روبرو است که خود هم نمی‌داند که آنها چه می‌باشند از کجا به سراغ او می‌آیند. سازمان ما از تمامی سازمانهای دیگر جدا نیست، ولی با این فرهنگی که ما داریم بیشتر ضربه می‌بینیم. سازمان ما نمی‌تواند داعیه نوبدن داشته باشد، ولی هنوز بخشی از بدنه آن از فرهنگ کهنه شرقی با وجود در اروپا بودن برخوردار باشد. رهبران از این فرهنگ نهایت استفاده را می‌کنند، اما این به نفع ما در درآمدت نیست. این فرهنگ باید دگرگون شود و جای خود را به فرهنگی مناسب برای پیشرفت بدهد. در مبارزه باخطر پیشرفت ما نمی‌توانیم هم از قهرمان‌پروری ایرانی استفاده کنیم و هم در فرهنگ دوستیهای کاذب و تعیین سیاست برای یک سازمان را بر اساس دوستیها یا هم‌کشوری بودن تعیین کرد. پس معنی آمدن به کنگره و بحث و جدل چیست؟ آیا این فرهنگ به نفع ما خواهد بود یا اینکه ما از محیط اطرافمان مقداری بیاموزیم و ارزشها را بر اساس واقعیات بکاریم. ما نمی‌توانیم که به سازمانهای دیگر بگویم که این کار را بکنید یا چرا آن کار را نمی‌کنید، اما به خودمان که می‌توانیم بگویم که چرا در سازمان ما اینها روی می‌دهد و با وجود در اروپا و آمریکا و در مسالک آزاد قرار گرفتن هنوز در کارهایمان با ابزارهای و تفکرات کهنه و سنتهای زائد عمل می‌کنیم، حقیقتاً جای تفکر کردن دارد. ما تا رسیدن به یک سازمان مدرن راه زیادی داریم.

این مقاله کمی کوتاه شده است

مدارا یا تمکین ...

ادامه از صفحه ۸

سیاسی و... انگار تمام این مسائل «فرعی» در اصل «تعیین و حفظ مصالح جامعه توسط دولت‌ها» نیستند!

توصیه‌های آقای نراقی از مبنای صنفی رابطه میان کارگر و کارفرما نیز گاه فروتر است. یعنی به رغم آن که برخورد تخصص و روشنفکر با دولت‌ها تنها یک برخورد کاری است، عامل تعیین‌کننده در همکاری باز خود دولت‌ها نیست. پس متخصص نیروی کارش را به آن‌ها می‌فروشد. آن‌ها هم در ازای آن برایشان کار می‌دارند. حق دیگری بر این معاهده متصور نیست.

آقای نراقی گاه با گریز به مسائل و موقعیت امروز می‌گوید دولت در آغاز متخصصان را آورده است. چون گمان می‌کرده، که به تنهایی قادر است کارها را پیش ببرد. این امر به حیثیت و غرور آنان برخورد است، پس مخالفت این گروه یا نتیجه آگاهی و ناسادستی افکارشان است یا نتیجه آزرده‌گی خاطرشان. فقط یک ساله شخصی و روان‌شناختی در کار است و پس، درد دیگری ندارند و مشکل‌شان با کسی دلجویی روبراه می‌شود. باز بر اساس همین گونه پادرمیانی‌ها و اصلاح‌طلبی‌ها به گذشته باز می‌گردند و می‌گویند روشنفکران می‌دیدند که مشکلات و خواست‌هاشان از طریق ما با مدیریت جامعه در میان نهاد می‌شود. پس از پیشنهادها و دعوت‌ها استقبال می‌کردند.

بالبین حساب می‌توان مثلاً یکی از خواست‌های پیگیرانه اهل قلم را که آزادی بیان و اندیشه، و لغو سانسور بوده است، بدین گونه تصور و توجیه کرد که در رژیم گذشته آقای نراقی خواست نویسندگان را با رژیم در میان می‌نهاد است. روشنفکران هم به نیت خیر ایشان پی می‌بردند. اما چون «دولت ملی» آزادی بیان و اندیشه و تشکیل کانون نویسندگان را جزء «مصالح ملی» تشخیص نمی‌داد. با آن موافقت نمی‌کرده است؛ و توسط آقای نراقی مطلب را به آن‌ها تقسیم می‌کرده است. آن‌ها هم مشکل را درک می‌کردند، و رضا می‌دادند. زیرا با حکومت ملی نباید، بر سر چنین مسائل جزئی، از در مناقشه درآمد!

بر همین روال، حتماً مردمی هم که در رژیم شاه از فقر و بدبختی و عدم امنیت شغلی و کمبود مسکن و فقدان آموزش و بهداشت همگانی و... سخن گفته‌اند، آدم‌هایی بوده‌اند که با القاتل این روشنفکران، راه تفاق و دوستی می‌پسودند. باید تشخیص مصالح ملی را به همان «دولت ملی» وامی‌گذاشتند، و در انجام کارها مانند بسیاری از متخصصان هم‌مشرک آقای نراقی پیشگام می‌شدند.

مثالی که آقای نراقی از پیشنهادهای اهل تخصص به حکومت آورده است، حد و مایهت گرایش ایشان را در اصلاح امور روشن تر می‌کند؛ و نشان می‌دهد که متخصصان در حد همان پیشنهاد برای حفظ «باغ فین» در مجموعه آثار ملی باید اقدام کنند. که البته در جای خود مقبول هم هست. اما فراتر از آن بیم آلوده‌شدن به سیاست، و تشکیک در دولت ملی و براندازی است.

مهمترین کاربرد جابجایی آقای نراقی هنگامی است که نقطه مقابل «همکاری» را «براندازی» قلمداد می‌کند و آن را مدام هم چون چساقی بر سر صاحبان اندیشه سیاسی فرود می‌آورد، و عیب را در ساخت ذهنی خود آنان می‌جوید. اما هرگز از عوامل اصلی و موثر در تبدیل سریع اندیشه تضاد به اندیشه ستیز در دیکتاتوری شاه سخنی نمی‌گوید. نه از فقدان نهادهای دموکراتیک برای بیان عقاید و مطالبات و آراء و اندیشه‌ها بختی می‌کند؛ و نه اصلاً به برخوردهای قهرآمیز رژیم با هر حرکت کوچک اعتراضی اشاره‌ای می‌کند. مساله را چندان یک‌سویه تحلیل و تعلیل می‌کند که به نظر من حتی نیازی به بررسی ندارد و رگنه اصل «تبدیل سریع اندیشه تضاد به اندیشه ستیز» در تاریخ معاصر، و علت‌یابی آن، مساله بسیار مهمی است که تحلیل‌های گسترده و مجال‌های باز تر می‌طلبد.

مدارا یا تمکین و همکاری

محمد مختاری



آقای دکتر احسان نراقی در مصاحبه‌ای با مجله آدینه، (شماره ۷۴) فتح بابی کرده است در نوع خاصی از «مدارا» که کارکردش طرح «محاسن» سیاسی - فرهنگی خود ایشان و ذکو معایب «عقیدتی - سیاسی» روشنفکران است. در پرتو این «مدارا» گروهی از روشنفکران که بیرون از ماشین قدرت‌اند به «همکاری» دعوت شده‌اند، و مشمول «تبشیر و انذار» مکرر ایشان قرار گرفته‌اند تا با تاسی به ایشان، به تصحیح اشتباهات خود بپردازند.

مسئله این است که برخی از شاعران و نویسندگان و کارشناسان فرهنگی و هنری و سیاسی و اقتصادی و... بناگزیر و به‌طور خود به خودی، و پشایر و ویژگی‌های شخصیتی و اعتقادی‌شان، به روش و منش و گرایش اجتماعی گراییده‌اند که مشخصه آن «بیرون ماندن» یا «امتناع» از همسازی با اقتضاها و سیاست‌ها و عملکردهای قدرت است. و البته این چند ساله، از یک سو سیل دشنام و تحقیر و توهین و تهدید را بر سر این گروه آوار کرده است و از سوی دیگر تلاش‌هایی را برای تعدیل و تخفیف آن برانگیخته است. حال آن که یکی از عوامل و علل اصلی این منش و روش و گرایش، حذف ایشان از زندگی فعال اجتماعی، در اثر عدم تحمل آراء و اندیشه‌هایشان بوده است.

آنان که از حضور این گروه برافروخته و خشکین بوده‌اند، نه تنها بر حذف حقوقی و ذهنی آنان پای می‌فشارده‌اند، بل که هر از گاه مدیریت جامعه را به حذف فیزیکی آن‌ها نیز ترغیب و تشویق می‌کرده‌اند. حتی اختلافات خود را با بخشی از حاکمیت، از راه تهاجم بر ایالتن پی می‌گرفته‌اند و طبعاً در این دعوا هر چه سنگ بوده نخست بر سر همین گروه می‌پاینداده‌اند، و هنوز هم به هر بهانه‌ای می‌بارند.

گروه دیگری که این همه حذف و قح و تقیح و افتراق اجتماعی را زیاده‌روی دانسته یا به مصلحت نمی‌دیدند، گرچه در برابر تندروی‌های گروه نخست از موضع ضعیفی برخوردار بوده‌اند، اما با توجه یافتن به ضرورت گفت و شنود، و البته با حفظ «حدود» به کارآیی‌ها و امکانات ذهنی و کارشناسی بیرون‌ماندگان توجه می‌داده‌اند. منتهی برای آن که تزلزلی در موقع خردشان پدید نیاید، هرگونه فشار را بر دوش همین گروه و اندیشه‌ها و اشتباهات منسوب به آن‌ها می‌فغانده‌اند. و به ویژه بر حلقه‌های ضعیفی از این طیف، که طبعاً همسان و همزاد نیست، می‌تاخته‌اند، تا مبادا خود با آنان مشبه شوند. در این میان گروهی نیز به سرور و گذشت زمان دل بسته‌اند تا «روند عادی‌شدن» که خود به خودی و عام و پدیدهای اجتماعی است، با «روند عادی‌سازی» که آزادی و خاص و مبتنی بر سیاست‌گذاری‌هاست همسان شود؛ و به تعبیر آقای نراقی «با حذف تدریجاً از هر دو سوی» زمینه لازم برای «همکاری» فراهم آید.

«روند عادی‌شدن» حاصل این واقعیت است که جامعه همیشه در حالت انقباض انقلابی نیست. جامعه بر اثر استمرار حالت‌ها و برقراری وضعیت، خود به خود آرام می‌گیرد. خیلی از مردم می‌خواهند زندگی کنند. سخنگامی که می‌بینند وضع موجود ادامه دارد. خود را با آن وفق می‌دهند. بسیاری از مردم حتی پس از چندی با فاجعه نیز اخت می‌شوند. به مشکلات عادت می‌کنند. حتی با آنچه نمی‌پسندند نیز خود می‌گیرند.

این پدیده شگفت‌انگیزی است و متأسفانه یک واقعیت نیز هست. به ویژه که تنگناهای معیشت، و هزاران درد بی‌درمان، بسیاری را از سفت‌بستن کمر بندها بازمی‌دارد، و دولت‌ها نیز همیشه از این واقعیت سواد می‌برده‌اند، و سیاست‌ها و تبلیغات خود را بر همان استوار می‌داشته‌اند. اما روند عادی‌سازی ارادی و خاص، بیشتر معطوف به آن بخش‌ها و اموری از جامعه است که مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهد، و از امکانات معنوی پیرای حفظ موقعیت خویش بهره‌ور است. حضور چنین بخش‌ها و تداوم چنین اموری، البته بر روند عادی‌شدن نیز تأثیر می‌شهد. و گداز ستیاب آن را کند می‌کند. پس عادی‌شدن روابط با آن‌ها، مستلزم برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های پیچیده‌تر، و انذار و تبشیرهای قوی‌تر است. این روند عادی‌سازی ارادی، دو سه سالی است که هم در داخل کشور قابل تشخیص است؛ و هم در اقدامات نمایندگان تکنوکراسی و مدیریت کشور در خارج، قابل رویت است. بخشی از این تلاش معطوف به جذب کارشناسان و نیروهای فکری و انرژی‌های فرهنگی و فن‌شناختی و اقتصادی و... است. بخش دیگر در راستای دعوت سرمایه‌ها و سرمایه‌داران داخلی یا مقیم خارج است که سال گذشته، چنجال‌هایی را نیز از سوی جناح‌های مخالف دولتی برانگیخته بود.

پیدااست که این هر دو نوع و زمینه تلاش معطوف به هم، و لازم و ملزوم هم است. اقتضانات و ضرورت‌های سست‌گیری نظام است. زمینه‌ها و پیامدهای بازسازی اقتصادی است. جذب سرمایه و نیروی کار در راستای اقتصاد بازار، طبعاً با جذب کارشناسان و کارآمدان و مدیران و فن‌شناسان آن، در زمینه‌های برنامه‌های و اجرایی و... و همسخوان و همساز است و قطعاً پی‌آمدهای متناسبی نیز خواهد داشت. اما هنگامی که در این روند عادی‌سازی، کسانی چون آقای نراقی نیز در صحنه حضور می‌یابند، و به شیوه شناخته قدیم، روشنفکران را مخاطب قرار می‌دهند، این نگرانی پیش می‌آید که نکند با حذف خاصی بدین روند می‌نگرند یا دل

بسته‌اند. این مساله به ویژه هنگامی بیشتر جلب توجه می‌کند که کارشناسان اقتصادی و اجتماعی از گرایش‌های مختلف در باره «توسعه ملی» و «بازسازی اقتصادی» یاد می‌کنند. مثلاً در یک گرایش، «توسعه اقتصادی» در گرو حفظ استقلال، گسترش دموکراسی، و تأمین عدالت اجتماعی است. زیرا دموکراسی و عدالت راه هم هدف و هم وسیله این توسعه می‌دانند. و توسعه را جامع می‌شناسند، و غیر قابل تنگی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی.

در مقابل گرایش دیگری، با پیروی از تجربیات کشورهای شرقی آسیا، به ویژه بنا بر توصیه‌های کارشناسان سنگاپوری، همبستگی و هماهنگی میان «بازسازی اقتصادی» و «فضای باز سیاسی» را الزامی نمی‌دانند هر گونه مشکلی در این راه را نیز با تکیه بر «تجمل» مردم شرقی رفع‌شدنی می‌دانند، و در حقیقت به «غیر سیاسی‌شدن» جامعه می‌اندیشد. از این رو هنگامی که از جذب روشنفکران و کارشناسان در این گونه مصاحبه‌ها یاد می‌شود، باید بر این تفاوت‌های گرایش درنگ کرد، و دریافت که روشنفکران از کدام دیدگاه فراخوانده می‌شوند. یا چه گرایش‌هایی مایلند بر روندها و سیاست‌های توسعه تأثیر گذارند.

طبعاً کارشناسان و روشنفکران مطلوب از دیدگاه دوم، آن‌ها باید که نظر و تخصص و کارآیی‌شان در مسیر تکنوکراسی توسعه در هر نظامی است. پس اگر چنان سیاست و گرایشی فعلیت یابد، مانع مهمی در راه «همکاری» باقی نمی‌ماند، و کار با برخی دلجویی‌ها و امتیازات پیش می‌رود. پس دکتر نراقی‌های سیستم دیروز، با همین تصور به شرق می‌آیند که شاید بتوانند دکتر نراقی‌های سیستم امروز نیز باشند.

اما روشنفکران و کارشناسان در دیدگاه نخست، کسانی‌اند که هویت کارکردشان با توسعه اقتصادی متکی به عدالت و آزادی و اعلامی فرهنگی گره خورده است. و این دقیقاً نشان روراستی و صداقت ملی، و وفاداری‌شان به این ملت و این مین است. ابتلای این دو گروه و گرایش کاملاً با هم متفاوت است. تاریخ چند دهه اخیر نشان داده است که ابتلای آن یک، در وهله اول، بهره‌وری از آن امکانات و سود حاصل از گردش کار و سرمایه است. حال آن که دل‌مشغولی این یک فرهنگ و عدالت و آزادی و سرنوشت ملی است. دل‌بستگی این یک نه قدرت، که معرفت و خلاقیت است. ابتلای مسئولیت و حقوق مدنی است. به روشنی و سادگی نیز همین نگرانی و خواستش را بیان کرده است. به هر امکانی که هم که در تاریخ معاصر برایش گذاشته‌اند. تنها از همین زاویه نگریسته است. اما این درست همان چیزی است که گویی مقبول طبع آقای نراقی نیست، و من می‌خواهم آن را بازگشایم.

در مصاحبه آقای نراقی عدداً یا سهواً چندین مقوله و مساله و موقعیت با هم جا به جا گرفته شده است. در پرتو همین جایگاه‌گیری نیز احکام و توصیه‌های خاصی شده که از لحاظ نظری جای بحث و بررسی بسیار باقی می‌گذارد.

من البته در پی نقد تسمای آزاد و اندیشه‌ها و برداشت‌های ایشان نیستم. قصد از این نوشته نیز اساساً پرداختن به همان مساله اصلی است که با جایگاه‌گیری «همکاری» و «مدارا» بیان شده است.

عامل این جایگاه‌گیری، به نظر من، روش و منش و گرایش سیاسی و شخصیت خود ایشان است؛ و با برداشت‌ها و بررسی‌های جامعه‌شناختی، افتراقی بنیادی دارد. به نظر من بی‌عید است که متخصص معروفي چون ایشان، به چنان تعبیرها و توصیه‌ها و برداشت‌هایی، به عنوان تعریف‌ها و نظر‌بدها و تحلیل‌های جامعه‌شناختی متسک شده باشند. در نتیجه سخنان ایشان را اساساً با توجه به صفات و خصلت‌های شخصیتی و سیاسی ایشان باید تحلیل کرد. اصل سخن ایشان این است که:

«ارتباط آدم‌های مصلح و متخصص با آدم‌های سطح بالای حکومت‌ها ارتباطی غلطی نیست. متخصصین مصلح نمی‌خواهند سوءاستفاده مالی کنند، یا به قدرت برسند. هدف آن‌ها اصلاح امور است، و احیاناً گاهی توصیه‌های آن‌ها هم موثر واقع می‌شود. بدبختانه روشنفکران همواره بدبین هستند.»

«در رژیم شاه کسانی بودند که می‌گفتند نباید با رژیم همکاری کرد، و رابطه داشت. این دیدگاه حاصل موضع‌گیری کمونیستی بود. کمونیست‌ها می‌گفتند: باید با قهر انقلاب رژیم را برانداخت.» «تفاهم و تعاضد و تعادل روشنفکر و دولت نجات‌بخش است. باید تفاهم ملی و تعادل داشت. چون اگر تفاهت حاکم شود، مملکت منهدم می‌شود و انسداد بسیاری هیچ‌کس نتیجه خوبی ندارد. آشتی‌ناپذیر بودن کارشناس به هیچ جایی منجر نمی‌شود چرا؟ چون طرف ما ملی است. با خارجی باید جنگید. اما با افراد ملت با دولت ملی باید تفاهم داشت.» «مگر تندروی‌های فلسطینی‌ها به کجا کشید؟»

پس «چاره‌ای جز مدارا وجود ندارد». یعنی «چاره‌ای جز همکامی متخصصان و مدیریت جامعه وجود ندارد». با طرح سئالی چون «طبقات» و... «جامعه را نباید تقسیم کرد. تقسیم جامعه به دویت و نفاق می‌انجامد.» «اگر متخصص دید جامعی داشته باشد، و راه حل مسائل را ارائه دهد، دولت‌ها گوش شنیدن دارند. به نفع خودشان است که گوش شنوا داشته باشند.» منتهی «متخصص باید حدش را با دستگاه معلوم کند. تا دستگاه هم حد خود را راجع به او معلوم کند.»

چنان که پیدااست اساس توصیه‌های «مصلحانه» ایشان بر چند «جایگاه‌گیری» مبتنی است، جایگاه‌گیری «مدارا» یا «همکاری» و «همکامی» یا «مساوات». جایگاه‌گیری «دولت ملی» یا «رژیم شاه». جایگاه‌گیری «براندازی قهرآمیز». یا هر گونه اظهار نظر مخالف یا اعتراض و برخورد سیاسی و فکری.

این جایگاه‌گیری‌ها نتیجه یک‌کاسه کردن گروه‌های مختلف کارشناسی و روشنفکری نیز هست که بیشتر از آن یاد کردیم. گفتنی است که در باره بسیاری از مسائل و اشارات و برخوردها و تعبیرهای آن مصاحبه می‌توان به بحث و بررسی پرداخت. می‌توان از برداشت‌های ایشان از تاریخ معاصر سخن گفت که یا به ویژه حول کارکرد و ویژگی‌های شخصیتی خود ایشان دور می‌زند. یا با القای این شبهه همراه است که همه روشنفکران، به جز ایشان و همکارانشان در رژیم، تودهای یا آمریکایی بوده‌اند.

می‌توان در این باره بحث کرد که چگونه ممکن است دستگاهی جهنمی چون ساواک را از کل نظام سیاست‌گذاری زمان شاه جدا کرد، و جنایات آن را تنها به دار و دسته خاصی در دل رژیم نسبت داد، و دیگر بخش‌ها و سیاست‌گزاران راز مسئولیت آن میرادانست؟

می‌توان در باره «مقایسه» نهفته در کلام ایشان سخن گفت که «همکاری» خود را با رژیم شاه در سطح سیاست‌گذاری‌های نظام، در عداد زحمی قرار می‌دهد که کسانی مانند آل احمد، ساعدی، پویان، شعاعیان و یحیایان و... برای شناخت جامعه خویش متحمل شده‌اند.

می‌توان در باره این نظریه سخن گفت که طرح «طبقات» را به روشنفکران منسوب می‌کند، و البته آن هم از رادر خود جامعه بیاید. گویی اگر کسی از طبقات سخن نگوید، طبقات در سیستم اجتماعی وجود نخواهد داشت.

آیا به راستی هر گونه تقسیم جامعه به فقیر و غنی و... زاده توهم روشنفکران و متخصصان است؟ آیا هم‌اکنون مطابق آمار دولتی، بخش بزرگی از جامعه خود ما زیر خط قرمز فقر قرار ندارد؟ آیا طرح «قطر عدل» از دیرباز، به ویژه در فرهنگ خود ما، یک اراده‌گرای روشنفکرانه برای تقسیم جامعه بوده است؟ آیا صرفاً باید به گونه‌ای رفتار کرد و سخن گفت که فقیر در فقرش و غنی در غنایش احساس همبستگی ملی کند؟

به هر حال از این گونه سخنان و ایرادهای فرعی بسیار است... اما من از آن‌ها می‌گذرم، و بر همان جایگاه‌گیری «مدارا» و «همکاری» و تبعات نظری و علمی‌اش می‌پردازم. که نمایانگر تناقضی آشکار است. خود ایشان با عنایت به امروز پیدان متوسل شده باشد، خواه برای توجیه دیروز از آن یاری گرفته باشد.

نخستین مساله‌ای که در تبیین «مدارا» باید در نظر داشت، فرق میان تلقی اخلاقی و انفرادی از آن در فرهنگ سنتی ما، و مفهوم نظام‌مند اجتماعی و سیاسی آن در فرهنگ معاصر است. در سنت اخلاقی ما، مدارا یک ارزش و روش و منش فردی است. مجموعه توصیه‌های عرفانی و اخلاقی و آموزشی گذشته، که ادبیات کهن ما سرشار از آن است، معطوف به رفتار فرد در برابر فرد یا افراد دیگر است. اما در زندگی اجتماعی امروز، مدارا یک گرایش و روش سیاسی - فرهنگی - اجتماعی است. که اگر در جامعه‌ای جنبه نهادی پیدا نکند، و مثل جامعه مدنی از تمهید ساختن و نهادی برخوردار نباشد، نمی‌توان از حضورش در آن جامعه سخن گفت. اگر بنیادهای مادی و معنوی و حقوقی و قانونی آن مستحکم و استوار نباشد، نمی‌توان با پند و اندرز و به صرف آموزش‌های نظری آن را پدید آورد. هم‌چنان که قرن‌ها بر عمر ادبیات غنی اخلاقی ما گذشت اما مارا جای ویژه‌ای در ساختار استبدادی گذشته ما پیدا نکرد. هم‌اکنون نیز پند و اندرز مدام و مستمر رهبران اخلاقی و عقیدتی و سیاسی، نتوانسته است به تصمیم و تبلور رفتاری آن در جامعه بینجامد.

از این رو «مدارا» برآمدی از یک سیستم اجتماعی است که در همه ابعاد و اقتضاها و ریشه‌ها و سازمان‌یابی عقلانی خود، باید بر آن متکی و مبتنی باشد. راه‌های عملی و قانونی برای تحققش جسته

البته ترویج روحیه مدارا و آزادمنشی، ترغیب به

رعایت حقوق دیگران، تأکید بر احترام به شان و حضور انسان‌ها، و دعوت به تحمل آراء و عقاید ایشان، بر آموزش‌های اجتماعی موثر است. اما تحقق فراگیر مدارا در گرو یک نظام اجتماعی - سیاسی است که بر ساخت‌های متناسب با مدارا و حقوق عمومی و جامعه مدنی و... استوار باشد. هرگونه چشم فرو بستن بر این حقیقت، مدارا را از ماهیت خود تهی می‌کند.

درست است که نهادینه‌شدن مدارا در جوامع پیشرفته جهان نیز هنوز قوام و انسجام مطلوب نیافته است. اما اگر این نهادینه‌شدن را به صورت یک روند تاریخی - اجتماعی بنگریم، در خواهیم یافت که هم‌اکنون جوامعی توانسته‌اند به‌طور نسبی در راستای آن قرار گیرند. حال آن‌که برخی از جوامع، اساساً در مسیر نهادینه‌کردن مدارا کام بر نمی‌دارند.

به همین سبب جامعه‌های مختلف امروز را نمی‌توان از این باب در عداد هم قرار داد. جامعه‌ای که بر اساس «ساخت استبدادی» دیرینه‌ای از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روان‌شناختی و... تداوم یافته است، بسیار متفاوت است با جامعه‌ای که چندین قرن در جهت نسی ساخت‌های استبدادی، و به سوی دستیابی به ساخت‌های آزادمنشانه، سیر کرده است. البته مدارا و بردباری، چنانکه آقای نراقی گفته است، تاکنون یک امر دائمی و نهادی تمدن بشری نبوده است. اما مدارا نیز مانند عدالت و آزادی و... از یک چشم‌انداز تمدن است که پشتر از رادهای گوناگون و به درجات و حدود مختلف به ست آن در حرکت است.

چه خوب بود که پرسش‌گران از ایشان درباره مقایسه دستاوردهای جوامع مختلف در این زمینه مطلبی می‌پرسیدند. تا دانسته شود که فرق جوامعی که در راستای نهادینه‌کردن مدارا حرکت می‌کنند؛ یا جوامعی که از چنین چشم‌اندازی به دورند، یا که در جهتی متفارق یا حتی متضاد در حرکتند چیست؟ در چنین مقایسه‌ها و تحلیل‌هاست که می‌توان شرایط و امکانات و سیاست‌ها و سمت‌گیری‌های نظری و عسی و میزان دستیابی جامعه‌ها را به «مدارا» باز شناخت. مثلاً می‌توان دریافت که وضع مدارا در همان کشوری که ایشان در آن می‌زند، یا کشورهای مانند دانمارک و سوئد و... چگونه و چیست؟ و در مقابل می‌توان فهمید که چرا سخن گفتن از مدارا در کشورهای چون عربستان، عراق، عمان، سوریه، آلبانی، افغانستان، ایران جنوبی، زئیر، صربسان و... معنا و مفهومی ندارد.

در این دو نوع جامعه، آیا تنها افراد بر اساس آموزش‌های اخلاقی یا فقدان آن، اهل مدارا شده، یا از آن بی‌برمانده‌اند؟ یا که مساله را باید در «اساس» دیگری جست؟

چگونه عوامل و عللی سبب شده است که نهادینه‌شدن نسی «مدارا» در یک کشور جهان سومی مانند هندوستان، صورت پذیرد، اما در کشور مشابهی چون ترکیه، تحقق نیابد؟ و این در حالی است که نمی‌توان منکر شد که در ترکیه نیز حتماً هسته‌های فرهنگ و نظر و انسان‌های وارسته، که در تحمل عقاید دیگران و احترام به آن‌ها می‌کوشند.

آقای نراقی در تلقی ویژه خود از مدارا، به تعبیر و تاویل خاصی‌تری نیز می‌گراید، و آن را معادل «همکاری» صاحبان اندیشه با دولت‌ها قلمداد می‌کند. حال هر دولتی که باشد برای ایشان فرقی نمی‌کند. همین این است که از افراد ملت تشکیل شده باشد، و به همین سبب همکاری خاموش و منفعل با رژیم شاه را نیز «همکاری ملی» می‌نامد.

پیدااست که عامل الزامی ارتباط برای «همکاری ملی»، هم‌زبانی و اعتقاد متقابل است. اما ایشان تنها از جلب اعتماد دولت توسط موسسه تحقیقات اجتماعی، و توصیه‌ها و همکاری‌های خود در زمان شاه یاد کرده است. آن هم با این تأکید که بالاخره آن‌ها فهمیده‌اند که کار ما سیاسی نیست.

همکاری موکول به هم‌زبانی است، و هم‌زبانی برای طرح و برخورد اندیشه‌ها و آرای مختلف است. اگر یک سوی رابطه مثلاً با زبان «انکار» و دیگری با زبان «پذیرش» سخن گوید، طبعاً نه تنها هیچ مساله طرح و تحلیل نمی‌شود، بل که هیچ‌گونه همکاری نیز پدید نمی‌آید. همچنان که اگر زبان یک سوی رابطه بر سوی دیگر تحمیل شود نیز باز همکاری تحقق نمی‌یابد. زیرا به زبان یک سوی رابطه سخن گفتن، به معنی نفی موضوع و اندیشه سوی دیگر است. مفهوم آن نیز پیروی است نه هم‌زبانی و همکاری. گشایش زبان مشترک از باب مشارکت ملی، نقطه عزیت کار و تفاهم اجتماعی است. نسی‌شود گفت تنها زبان قدرت را به کار ببرید، تا تعاضد و تفاهم

تعادل ملی برقرار ماند. تمکین به زبان مقابل به معنای رعایت مصالح ملی نیست.

از این رو توصیه به «همکاری» باید بر زمینه ارتباط آزادانه‌ای باشد که هر کس با حفظ مواضع اصولی و منطقی خود، در خدمت فرهنگ ملی درآید. پیدااست که این امر با خدمت به کار و ساز حکمت، و مطابق سیاست‌های اتخاذ شده، فرق بسیار دارد. هم‌چنان که در زمان شاه، تمام اختلاف روشنفکران مخالف، مانند بقیه مردم، در همین حفظ مواضع و منافع اصولی و منطقی بوده است. یعنی چیزی که رژیم بر اثر فقدان سیاست‌های نهادی مدارا، آن را بر نسی تاقت.

آقای نراقی همکاری خود را اساساً در ایجاد موسسه تحقیقات خلاصه می‌کند، و آن را هم در راستای خدمت به فرهنگ جامعه بازمی‌شناسد.

انکسارناشدنی است که وجود و گسترش چنین موسساتی، به شناخت هر چه بیشتر امکانات و ضرورت‌های اجتماعی می‌انجامد؛ و انتشار دستاوردهای آن طبعاً در راستای آگاهی‌های اجتماعی است. اما این گونه موسسات را باید در راستای ضرورت‌ها و ناگزیری‌های دولت‌ها برای بقا و سلطه نیز ارزیابی کرد. اساس این تحقیقات در اختیار برنامه‌ریزی‌های کل نظام قرار داشت، زیرا از اطلاع بر کم و کیف جامعه، به منظور کنترل آن ناگزیر بود. شاید به سبب همین مشخصه نیز رئیس آن در چنان موقعیتی قرار داشت که باید در مشاوره‌های سطح بالای مدیریت جامعه شرکت می‌جست، خواه به هر علنی و وزارت و وزارت‌خانه‌ای را می‌پذیرفت یا نسی‌پذیرفت.

ضمناً خلاصه کردن کارکرد روشنفکران به فعالیت در چنین بخش‌هایی، چشم‌پوشیدن بر جنبه‌های گوناگون کارکرد ایشان برای شرکت در تعیین سرنوشت ملی نیز هست.

آقای نراقی پس از طرح این نوع خاص از «همکاری» (که البته معلوم نیست چرا آن را انتهای از سوی روشنفکران به خویش قلمداد می‌کند) می‌گوید «به تدریج دستگاه‌های دولتی مفیدبودن کار ما را دریافته و به ما سفارش دادند. دستگاه‌های دولتی دریافته که کار ما جنبه براندازی ندارد، سیاسی نیست.» اگر انسان‌های یک جامعه، بر اساس حقوق مدنی و آزادی‌های دموکراتیک به هم و به کل نظام اجتماعی، و سیاسی مربوط شوند، و کل نظام سیاسی نیز تبلور قانونندی و قرارداد‌های مدنی باشد، نگرانی از سیاسی قلمدادشدن، برای چیست؟ چرا باید تصور کرد که در صورت عدم همکاری، یا برخورد سیاسی، بیم براندازی پدید می‌آید؟

مطلبنا در یک موقعیت متعادل و منظم و متکی بر تفاهم، به احکامی از این دست نخواهیم رسید هم‌چنان که در یک موقعیت سالم و مبتنی بر تعاضد و تفاهم، بی‌معنی است که فکر کنیم تنها «تفاهم و تعاضد و تعادل روشنفکر و دولت نجات‌بخش است». زیرا اصل تفاهم و تعاضد یک مساله فراگیر ملی است. نجات یک ملت هنگامی است که تفاهم و تعاضد و تعادل میان تمام لایه‌های اجتماعی و روابط اقتصادی و سیاسی برقرار باشد؛ و هرگونه لغزش یا انحراف از آن نیز توسط نهادهای حقوقی و پیش‌بینی‌های قانونی چاره شود. در چنین نظامی، تقابل و تضاد، و افکاراقتی اساسی میان متخصصان و مدیریت جامعه وجود نخواهد داشت. زیرا در کل جامعه از افتراق برهم‌زننده نظام خیری نیست. همگان به رغم اختلاف نظر آزادانه و از طریق نهادهای دموکراتیک اعلام و اعمال می‌شود، در ساز و کار و جامعه روشن می‌بینند. روشنفکران و دولت نیز تافته‌های جدابافته‌ای از کل جامعه نیستند که تنها «همکامی» آنان نجات‌بخش باشد.

اما در طرح «همکاری» آقای نراقی سخن از مشارکت همگانی در تعیین سرنوشت ملی در میان نیت. در این طرح سرنوشت ملی را فقط دولت‌ها و حکومت‌ها تعیین می‌کنند. مصالح اجتماعی را فقط مدیریت جامعه، که حتی مانند رژیم شاه می‌تواند انتخابی هم نباشد، و همه امریت را در دست داشته باشد، معین و مشخص می‌کند.

از چنین نظرگاهی اصل هرگونه اندیشه سیاسی یا مبارزه قانونی و انتخاباتی و برخورد مسالمت‌آمیز به شکل «پوزیسیون» نیز منتفی است. متخصصان و روشنفکران، که طبعاً باید غیرسیاسی باشند، تنها سگری برنامه‌هایند. یا برنامه‌ها را مطابق سیاست‌های اتخاذ شده تنظیم می‌کنند. خواه دولت‌ها عمل کنند، خواه عمل نکنند. روشنفکر پیش از هر چیز ابیات این امر را بر عهده دارد که حسن نیت خود را به مدیریت جامعه ثابت کند. نشان دهد که خیرخواه است، و اصلاً در سیاست دخالت نمی‌کند، و در پی براندازی نیست. زیرا به تعبیر آقای نراقی سیاسی‌بودن به معنی براندازی است.

در چنین نظرگاهی به مشخص‌ترین کارکرد روشنفکران به ویژه نویسندگان و اهل هنر و نظر، که بر «آزادی اندیشه و بیان» مبتنی است توجهی نمی‌شود. بلکه درست برعکس از انسان خواسته می‌شود که به انداز دگرگون‌شان حرف بزنند. به گاو و گوسفند کسی کاری نداشته باشند. شاید به همین سبب نیز مسائلی که اصلی تصور می‌شود به تفصیل تکرار می‌شود. اما مسائلی که فرعی انگاشته شده، به اختصار بر گزار می‌شود. مانند حق تعیین سرنوشت، مشارکت در فرهنگ ملی، آزادی بیان و اندیشه، مطالبات اجتماعی، حقوق انسانی، آزمان و مبارزه ادامه در صفحه ۷

مراسم پنجمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

علی اشرف درویشیان: مختاری و پوینده به خاطر تفکر و فعالیت‌هایشان برای آزادی اندیشه و بیان جان دادند

مراسم پنجمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، اعضای کانون نویسندگان که در پاییز ۱۳۷۷ به قتل رسیده بودند، در امامزاده طاهر کرج به سر مزارشان برگزار شد. در این مراسم سیاوش مختاری و صفا پوینده و بعضی از اعضای کانون نویسندگان ایران، سیمین بهبهانی، علی‌اشرف درویشیان و سیدعلی صالحی نیز سخنرانی کردند. گفتنی است در این مراسم که افراد با عکس‌های محمد مختاری و محمد جعفر پوینده به سر مزارشان و در تریبون اجتماع کرده بودند، بیانه‌هایی از سوی حزب ملت و کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای خوانده شد. همچنین عضو کانون نویسندگان ایران گفت: زرافشان زندگی شرافتمندانه را به زندگی در دنیایی پر از زور و تزویز و ریاکاری و ناردمی ترجیح داد و با این حرکت به موعود و دقیق‌اش ثابت کرد که هنوز انسانیت و شجاعت نمرده است.

علی اشرف درویشیان، در مراسم پنجمین سالگرد قتل دو عضو کانون نویسندگان ایران، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در امامزاده طاهر کرج، اظهار داشت: کسانی که آن دو جان شیفته را در خیابان ری بودند و به حکم احکامی قرون وسطایی با سیم و طناب خنجه‌شان کردند و قتل و کشتار نویسندگان و روشنفکران آزادی‌خواه را از میرزا جهانگیرخان سوراسرافیل به محمد مختاری و محمد جعفر پوینده پیوند زدند، ثابت کردند تا زمانی که واپسگرایی و سیاه‌اندیشی بر افرادی از جامعه ما حاکم باشد، همچنان باید منتظر حادثاتی از این دست باشیم. عضو کانون نویسندگان ایران در ادامه با اشاره به این که هنوز جلوی چنین اعمالی گرفته نشده و شکنجه و قتل زهراکامی از این دست اعمال می‌باشد، گفت: امروز همه می‌دانیم که در روزگار بحران‌زده‌ها، دست‌هایی در تلاشند تا جلوی هر نوع تحول و تغییر و پیشرفت در افکار جوانان را بگیرند به همین خاطر است که سایت‌های خبری و سیاسی را می‌بندند و سایت‌های ضد اخلاقی و انحرافی را باز می‌گذارند...

به همین سبب است که انواع و اقسام انجمن‌ها و جمعیت‌ها، اجازه فعالیت می‌گیرند، اما جلوی فعالیت کانون نویسندگان ایران که یکی از اهداف سرافرازانه و مبارزانه است، می‌بندند. بیان است. گفته می‌شود. ... در دوران سیاه اختناق و دیکتاتوری، در دوران ناملایمات و سختی‌ها و فشارها، کانون نویسندگان همیشه، شجاعانه، حضور فعال و پیشرو داشته است و در برابر مشکلاتی که برای آزادی اندیشه و بیان وجود آمده با بیانی قاطع و دقیق ایستاده است و از ارزش‌های والای انسانی دفاع کرده است.

محمد مختاری و محمد جعفر پوینده دو عضو فعال و شاخص کانون نویسندگان ایران بودند و به خاطر تفکر کانونی‌شان و فعالیت‌هایشان برای برقراری آزادی اندیشه و بیان جان دادند. علی‌اشرف درویشیان در ادامه بیان دیدگاه‌های محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در رابطه با آزادی بیان گفت:

دو عضو کانون نویسندگان ایران به خاطر عقایدشان کشته شدند، همچنان که سعید سلطانپور، احمد میرعلایی و غفار حسینی به چنان سرنوشتی دچار شدند.

... دو عضو دیگر کانون نویسندگان دکتر ناصر زرافشان و علیرضا جباری در زندان هستند، دکتر ناصر زرافشان وکیل خانواده قسریان‌پاشا قتل‌های سیاسی است. او اگر می‌خواست با روی خون ناحق بگذارد و حقوق قربانیان این فاجعه را پایمال کند، به چنین سرنوشتی دچار نمی‌شد، وعده و وعیدها را نادیده گرفت، قول‌ها و تطمیع‌ها را رد کرد، از تهدیدها ترسید و با شجاعت تمام از حق دوستان به قتل رسیده‌اش دفاع کرد. زرافشان می‌داند در جامعه‌ای که آزادی وجود ندارد، عدالت مفهومی دروغین و کاذب است زیرا که آزادی جوهر و غایت عدالت است.

وی در پایان گفت: سال پس از سال می‌گذرد و نقش این شهیدان عزیز روی دست ما ماندن است. یاد و خاطره گرامی‌شان همچنان فروزانتر از همیشه در جان و دلسان، باقی است و فریادهای پسران آزادی‌خواهانه‌شان را هنوز با گوش جان می‌شنویم. اندیشه‌های روشن‌گرانه و پیشروانه‌شان برقرار و یادشان گرامی‌اند.

ناصر زرافشان وکیل مدافع قتل‌های زنجیره‌ای که به اتهام افشای اطلاعات مربوط به



این پرونده به ۵ سال حبس محکوم شده است، در سالگرد قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده پیامی را صادر کرد.

پیام دکتر زرافشان
متن کامل پیام دکتر زرافشان که توسط دخترش بر مزار مختاری و پوینده در امامزاده طاهر کرج، قرائت شد به شرح زیر است:

هنگامی که نویسندگان برای گفتگو پیرامون مشکلات خویش به ویژه سانسور آثار خود و یافتن راه حلی برای این مشکلات گردهم جمع شدند و در جلسات هفتگی در خانه‌های خود بحث در باره این مشکلات را آغاز کردند، حتی خود فکر نمی‌کردند که همین حرکت ساده آنها و متنی که بعداً در توضیح اهداف خود منتشر می‌کردند، شروع فصل تازه‌ای و مرحله‌ای نوین در تاریخ مبارزه در راه آزادی اندیشه و بیان در ایران معاصر باشد.

مرحله تازه‌ای که تا امروز ادامه یافته است و با هر روزی که گذشته پدیده‌ها و ملت‌های تر شده است، جریانی که به این ترتیب آغاز شده بود با اعتراض به بازداشت سعیدی سیرجانی، اعتراض‌های مکرر به دادگاه انقلاب، قتل سعیدی سیرجانی، انتشار نامه ۱۳۴ نفر، قرائت متن این بیانیه در کنگره ۱۹۹۴ و آنگاه ناپدید شدن‌ها و سرگرمی‌های مشکوک‌های دیگری که مرگ یوریاب خوبی و میرعلایی اولین موارد آنها بود دنبال شد و با قتل مختاری و پوینده به اوج خود رسید. نام‌های عزیز دیگری را که در فاصله میان این دو نکته قرار می‌گیرد همه می‌دانند و من از تکرار آنها خودداری می‌کنم.

اگر در تصمیم آگاهانه آن جمع کوچکی که در آغاز گردهم آمدند، به راه انداختن یک حرکت اجتماعی با این عمق و ابعاد وجود نداشت و اگر در چشم‌انداز اولیه آنان چنین منظره‌ای از تحولات آینده منعکس نبود، پس آن عامل نیرومندی که آن ابلاغ ساده را به مرحله‌ای نوین و جنبشی ادامه‌دار در راه آزادی اندیشه و بیان تبدیل کرد، چیست؟

این نیروی ضرورت تاریخی و اقتصادی عینی و اجتماعی تحول دقیقاً آن عاملی است که شب‌پرستانی که حتی از برگزاری یادمان مختاری و پوینده هراسی دارند، هرگز وجود و حضور تأثیر مقاومت‌ناپذیر آن را در تحولات اجتماعی درک و باور نکردند. اگر اینان از انعکاس متن ۱۳۴ در خارج از کشور سراسیمه شدند، اگر آن جمع اولیه را یک‌پاکه به اطلاعات و دادگاه انقلاب فرا خواندند و اگر سرانجام دست به ریاض و حذف نویسندگان زدند، اینها همه واکنش‌های غریزی و ناآگاهانه بود.

آنان آثار این نیروی عین تحول و ضرورت تاریخی را فقط به طور غریزی حس کرده بودند، اما به حکم ذات اجتماعی خود فاقد استعداد درک آن هستند، اما آنگاه که تحول در دستور تاریخی جامعه قرار گیرد هر رویداد کوچک هم می‌تواند مانند گلوله برخی که در مسیر خود در شیب کوهستان رفته رفته به بهمن عظیم تبدیل می‌شود، به جنبش بزرگ بدل گردد.

جامعه ما امروز در چنین نقطه‌ای از تحول تاریخی خود قرار گرفته است. از منظر فضای بین‌المللی نیز بشریت در کلیت خود چشم‌به‌سوی آینده‌ای دارد که در آن از جهل، بردگی، خرافه‌پرستی و استثمار اثری نباشد و در حرکت به سوی این آینده اهل اندیشه و ادب، چاوشان این قافله‌اند. من نیز به سهم خود پرداخت بهای

پیام ما به مراسم بزرگداشت زنده‌یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوینده

راه مختاری و پوینده ادامه دارد...

گرامی یارانی که گرد هم آمدید تا در پنجمین سالگرد قتل فجیع زنده‌یادان محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، مجید شریف و همه قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، یاد همه ایرانیانی را که در ربع قرن گذشته در راه آزادی و به دست حاکمان مستبد جان باخته‌اند گرامی بدارید، ما را در این بزرگداشت همراه و همدل خود بدانید.

هنوز هم علیرغم گذشت پنج سال از قتل فجیع پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، مجید شریف و پیروز دوانی، موضوع این قتل عام در کانون سیاست کشور ما قرار دارد و پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، مشابه یک پرونده ملی همچنان گشوده است. در یکسوی این پرونده، همه آزادخواهان ایران قرار دارند که دادخواه این جنایت‌ها هستند و در سوی دیگر آن، قاتلان این قربانیان اعم از امران و عاملان قتل که جملگی در درون ساختار قدرت مافیایی ولایت فقیه جای دارند. وکیل شرافتمند خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، ناصر زرافشان، به این دلیل در زندان است که به سبب وجدان آگاه مردم ایران بدل شده و زندانیان او همان «خاکستری‌پوشان» و «سرخ‌پوشان» نشسته بر اریکه قدرت هستند. این پرونده، کلید همه پرونده‌هایی است که در ربع قرن گذشته به دست عباپوشان قدرتمند، در بایگانی خون‌انباشته شده‌اند. پرونده‌هایی که اگر گشوده شوند، ساختار قدرت حاکم را در بحران در مان‌ناپذیر فرو خواهند برد، و آنگاه که به تمامی باز شوند دیگر این دستگاه جور و جنایت فحاحتی وجود نخواهد داشت.

محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، خدمتگزاران برجسته آزادی و آفرینش‌های فکری و هنری بودند. اما کار بزرگ و پرخظری که آنان در دهسال آخر زندگی پرپار خود کردند، بی‌گمان والاترین ارزشی بود که از خود به یادگار گذاشتند. آخرین کار سترگی که آنها در زمینه سازمان‌نگری اندیشه‌پردازان، هنرآفرینان و روشنفکران نقش‌آفرین پیش بردند، پی‌ریز و سازنده یکی از آن فرازهای تاریخی در مبارزات آزادی‌خواهانه جامعه ما می‌باشد. آنها از قهرمانان سکوت‌شکن دهه خون و جنایت شصت بودند که در سالهای وحشت آن هزاران فعال سیاسی متشکل در احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون قتل عام، زندانی، از میهن تبعید شدند. قتل این فعالان اندیشمند و یک اندیشمندان فعال، فقط یک انتقام سیاسی نبود که توسط پاسداران استبداد صورت گرفت بلکه این پیشگیری از نضج حرکت پیشرو روشنفکران بود که برنامه آن در عالیترین سطوح سیاسی و اجرایی رژیم جمهوری اسلامی ریخته شد.

اما راه‌گزیده‌شده از سوی مختاری و پوینده به دلیل حقانیت آن، نه تنها با قتل درناک آنها و دیگر انسان‌های شرافتمند و خطر کرده، قطع نشد، بلکه فراخ‌تر گردید و با هزاران رهرو تازه نفس ادامه یافت. مختاری و پوینده کار خود را کردند و رفتند. اینک، راه آنان همچنان ادامه دارد.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بازدهم آذر ماه ۱۳۸۲ ۲۰۰۳

در حمایت و لزوم پیوستن ایران...

ناظر - به سبب داشتن اقلیت مسلمان، همسایگی با کشورهای اسلامی، مسئله ترور اسلامی، منافع ملی و دیگر ملاحظات - عضویت ایران در «اتحادیه عرب»، «مجمع ترکی توسعه و همکاری» و «سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه» و ... نیز از الزم واجبات است.

... روند دمکراتیزاسیون تدریجی در داخل ایران باعث تمثیل و اشتراک هر چه بیشتر هموطنان به حاشیه‌راننده‌های ترک و عرب در تعریف هویت ایرانی و سیاستی کلان دولت و - دیر یا زود - منجر به رسمی شدن زبان عربی در مناطقی که هموطنان عرب در آن مناطق از جمعیت قابل توجهی برخوردارند همچنین اعلام زبان سراسری ترکی به عنوان یکی از دو زبان رسمی دولت مرکزی ایران خواهد شد. و بدنبال آن نتیجه منطقی گسترش و نهادینه شدن دمکراسی در ایران از جمله این خواهد بود که هویت‌های ترکی و عربی ایرانیان ترک و عرب نیز به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت ایرانی، منافع و ملاحظات پایهای ایران و مولفه‌های اصلی سیاستهای منطقه و خارجی آن پذیرفته و تلقی گردد. بهبود وضعیت ملیت‌های ترک و عرب در ایران به تلافی روابط ایران با به ترتیب ترکی و کشورهای ترکی و عربی، و به عکس مستحکم‌تر شدن روابط با کشورهای ترکی و عربی به بهبود وضعیت شهروندان ایرانی ترک و عرب یاری خواهد رساند. عضویت ایران در اتحادیه کشورهای عربی و مجمع ترکی توسعه و همکاری و ... روندهای لایق فواید را تسریع خواهد نمود.

... عضویت ایران در اتحادیه کشورهای ترک و عرب بساعت دور شدن و پاکسازی ایران از اندیشه‌های نژادپرستی آریایی، رسوبات باستان‌نگری - کورشیسم استعمار ساخته پهلوی و تضعیف سیاستهای قومیت‌گرای افراطی فارسی حاکم بر بخشی از دولتمردان، مقامات و بوروکراتهای فارس خواهد شد. این عضویت همچنین به دور شدن از سیاستهای ضدعربی و ضدترکی دولت پهلوی در ایران - کشوری محصور بین کشورهای عرب و ترک - در سده بیستم کمک خواهد نمود. سیاستهای ضدملی‌ای که ایران را منحصراً مترادف با فارس می‌داند (مشابه آنها را در بیانات پرویز مجتهدزاده شاهد بودیم) و مردم و کشور ایران هزینه‌های فوق‌العاده زیانبار آنها را متحمل شده و می‌پردازند.

سیاست‌گذاران و مسئولین کشور کثیرالسله ایران باید هر حرکت و تصمیمی که ایران را به سمت جهان عربی و دنیای ترکی نزدیک می‌سازد پیگیرانه دنبال کنند. روابط حسنه و پیوندهای مستحکم بین ایران و کشورهای منطقه و جهان اسلام در این میان اتحادیه عرب و مجمع کشورهای ترکی هم به نفع ایران، هم به نفع اعراب و اتراک خارج و داخل و همه دیگر ملیتهای ایرانی و هم به نفع توسعه و ثبات کل جهان اسلام و خاورمیانه است.

سیاست‌گذاران و مسئولین کشور کثیرالسله ایران باید هر حرکت و تصمیمی که ایران را به سمت جهان عربی و دنیای ترکی نزدیک می‌سازد پیگیرانه دنبال کنند. روابط حسنه و پیوندهای مستحکم بین ایران و کشورهای منطقه و جهان اسلام در این میان اتحادیه عرب و مجمع کشورهای ترکی هم به نفع ایران، هم به نفع اعراب و اتراک خارج و داخل و همه دیگر ملیتهای ایرانی و هم به نفع توسعه و ثبات کل جهان اسلام و خاورمیانه است.

سیاست‌گذاران و مسئولین کشور کثیرالسله ایران باید هر حرکت و تصمیمی که ایران را به سمت جهان عربی و دنیای ترکی نزدیک می‌سازد پیگیرانه دنبال کنند. روابط حسنه و پیوندهای مستحکم بین ایران و کشورهای منطقه و جهان اسلام در این میان اتحادیه عرب و مجمع کشورهای ترکی هم به نفع ایران، هم به نفع اعراب و اتراک خارج و داخل و همه دیگر ملیتهای ایرانی و هم به نفع توسعه و ثبات کل جهان اسلام و خاورمیانه است.

پاسداری از خون نارنگین یاران همقدم خویش را آگاهانه پذیرفتم و به شما اطمینان می‌دهم که در اسارت نیز توانایی آن را دارم که به نحو شایسته به وظیفه‌ای که در قبال تاریخ، مردم و میهنم به عهده دارم، عمل کنم.

پیروز و سربلند باشید
در ادامه این مراسم خانواده محمد جعفر پوینده در مراسم پنجمین سالگرد قتل وی که در امامزاده طاهر کرج برگزار شد، خواستار آزادی دکتر ناصر زرافشان، وکیل پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، آزادی دانشجویان زندانی و محاکمه امران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای شدند.

به گزارش ایلتا صفا پوینده، خواهر محمد جعفر پوینده به نمایندگی از خانواده وی گفت: محمد جعفر پوینده قانون مجازات به مثل و به ویژه قانون اعدام را به غایت خند بشری و ارتجاع می‌دانست. او عمیقاً معتقد بود که به جای انهدام معلول‌ها باید علت را ریشه‌یابی کرد. حال ما به عنوان خانواده پوینده چگونه می‌توانیم به قصاص چند متهم که به گفته خود مجریان تکالیف سازمانی‌شان بودند، تن در دهیم.

وی با بیان این که ما هرگز نخواهیم گذاشت که به نام ما و با اعدام چند مجرمی فرمان اصل جنایات و نقش امران آن به بوته فراموشی سپرده شود، گفت: ابتدایی‌ترین خواسته ما آزادی دکتر ناصر زرافشان، وکیل قهرمان مبارز و شجاعی است که لحظه‌ای در افشای حقیقت تردید نکرد.

وی افزود: دوم آزادی دانشجویان عزیزی که تنها چرمشان زنده نگه‌داشته شدن و نام جابختگان راه آزادی است و سوم این که از مسئولان می‌خواهیم که برای پاسداشت شرافت انسان‌ها، امنیت جامعه و تطمیع خود و تقویت جنایت و از همه مهمتر برای پاسخگویی به وجدان بیدار ملت ایران هرچه سریعتر امران، فرماندهان و عاملان این جنایت هولناک را در یک دادگاه علنی به پای میز محاکمه بکشانند چرا که این اقدام خود نوعی مسواک کردن راه آزادی اندیشه و بیان خواهد بود.

صفا پوینده تصریح کرد: جان‌باخته راه آزادی محمد جعفر پوینده در جایی گفته بود خطرهای آزادی محدود بیان و اندیشه برای پیشرفت جامعه و اعتلای فرهنگ با بیشتر از به اصطلاح مخاطرات آزادی کامل اندیشه و بیان است و فقط کسانی با این آزادی مخالف هستند که ریگی در کفش خود دارند و از آگاه شدن مردم از همه واقعیات می‌هراسند.

وی افزود: اگر ۵ سال پیش فریاد برآوردیم، طنابی که برگردان عزیزان ما پیچید در حقیقت بر دست و پهای خودتان بسته شد، امروز می‌گویم که بدون شک وجود نهادهای موازی اطلاعات نتیجه عدم پیگیری، شناسایی و افشای عاملین و آمرین اصل جنایت صورت گرفته است.

پوینده تصریح کرد: اگر این جنایات به دست عوامل خودسری که خود با عنوان غده سرطانی از آن نام می‌برد، انجام گرفته‌اند، باید بدانید که به گواهی تاریخ غده‌هایی از این دست تنها با ریشه کن کردن، محو و نابود می‌گردند.

وی در پایان خطاب به مسئولان گفت: ما عمیقاً انتظار می‌کشیم روزی را که بر مصالح خود و ملت آگاه شوید.

ادامه از صفحه ۱۱

کشورهای ترکی در ارواسیا، دریچه‌ای به روی بازار اوراسیا، آسیای میانه، قفقاز و اروپای جنوب شرقی خواهند بود. در واقع این دو سازمان از معدود امکانات واقعی ایران برای پیوستن به اتحادیه‌ها و سازمانهای اروپایی نیز بشمار می‌روند.

۶- مجمع ترکی همکاری و توسعه و سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه، تشکیلاتی بر سبانی نژادی و هویت ملی نیستند. مجمع ترکی همکاری و توسعه، اتحادیه‌ای منطقه‌ای مرکب از سه دسته کشورهای ترک زبان (ترکیه، آذربایجان، قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، قبرس شمالی) کشورهای همسایه ترکیه (گرجستان، بلغارستان، اوکراین، روسیه) و دیگر کشورها (رومانی، مقدونیه، مولداوی، آلبانی، بوسنی هرزگوین، مغولستان، تاجیکستان) است. در «سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه» اکثر کشورهای عضو را کشورهای غیر ترک مانده یونان و ارمنستان تشکیل می‌دهند. عضویت ایران در این دو مجمع و سازمان به عنوان کشوری با جمعیت عمدتاً ترک، در همسایگی ترکیه و دیگر کشورهای ترکی و نیز باره‌ای مسائل سیاسی دیگر «بند ۸» امری بسیار سفارح، فوق‌العاده منطقی و مطابق بر منافع درازمدت ملی است.

۷- فعالیت و اهداف تاسیس «مجمع ترکی همکاری و توسعه» شامل گسترش همه نوع همکاری و تعاون در عرصه‌های اقتصادی، بانکداری، بیمه، بودجه، سیستمهای مالیاتی، تجارت خارجی، تکنولوژی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی و... است. عرصه‌هایی که توسعه و گسترش آنها زیربنای توسعه سیاسی و گسترش ساختار دمکراتیک در منطقه نیز می‌باشد.

۸- عضویت در مجمع کشورهای ترکی امکان تشریک معاشی، گشودن باب دیالوگ و تفاهم، تأثیر و تعدیل در سیاستگذاری‌هایی مانند مسئله اشغال قریب‌ها توسط ارمنستان، امنیت دریای خزر مشکلات موجود ایران با ترکیه و آذربایجان، آینده عراق و افغانستان (هر دو با جمعیت قابل توجه ترک‌خواهان به رسیت شناخته شدن حقوق ملی خویش) مسئله چاههای نفتی و تقسیم منابع زیربای دریای خزر تروریسم اسلامی و... را فراهم خواهد ساخت. بدون ایجاد روابط مستحکم با ترکیه، نیز آذربایجان، ایجاد روابط دوستانه با دنیای ترکی بسیار دشوار خواهد بود.

از دیگر فوائد پیوستن ایران به اتحادیه‌های منطقه‌ای ترکی و عربی: - گردشیایی و همکاری کشورها در مجموعه‌های منطقه‌ای که به سرعت در سطح جهان در حال گسترش است به هیچ وجه ناقض هویت ملی و یا نافی استقلال ملی نیست. همانطور که عضویت همکاری فرانسه لاتین، آلمان ژرمن، مجارستان اورالیک و یا مالتالی سامی در اتحادیه اروپا به نفع هویت یکدیگر منتهی نشده است. پس از عضویت روسیه در کنفرانس کشورهای اسلامی به عنوان عضو

گزارش امیر فرهاد ابراهیمی از قتل پیروز دوانی

محسنی اژدهای:

تمامش کنید! با مسئولیت من بکشیدش!

فرهاد ابراهیمی:

از دفتر علی ربیعی برایم پیام آمد که بروم نزدش و وقتی رفتم دفتر ایشان گفتند که موضوع پیروز دوانی پیچیده‌تر از این حرفاست و نو هم به اندازه کافی مشکل برای خودت داری، بابت را از این ماجرا بکش بیرون که خیلی خطر دارد!

به منظور تلاش برای آزادی بازداشت‌شدگان (قتل‌های زنجیره‌ای) و فریب افکار عمومی و بازجویان در شهرک شهید محلائی، خانه امنیتی حسین شریعتمداری جلسه‌ای تشکیل شد، حضار در جلسه عبارت بودند از: اسدالله بادامچیان، حسین الله کرم، حسین شریعتمداری، اکبر خوش‌گوش، سید داود واقفی، سردار میرکایی و امیر فرهاد ابراهیمی

برچیده شد. اخبار و اوراق بازجویی‌های سعید امامی جسته و گریخته به بیرون هم درز می‌کرد. سعید امامی پیرامون حوادث آن شب در بازجویی‌های ۹۷۰ صفحه‌ای‌اش که در ۱۸ جلد توسط کمیته منصوب ریاست جمهوری و سازمان قضایی نیروهای مسلح (علی ربیعی، نیازی، سمدی) ضبط شده است، خود چنین می‌گوید: (۲)

«مدتها بود که حکم بازداشت و دستگیری پیروز دوانی را از قوه قضائیه درخواست نموده بودیم، برابر گزارش اداره کل اطلاعات مجامع فرهنگی وی فعالیت‌های تخریبی زیادی را در پوشش کانون نویسندگان و دیگر گروه‌های ظاهر فرهنگی انجام می‌داد و ارتباط گسترده‌ای هم با راديوها و عوامل ضدانقلاب خارج از کشور داشت، منتها به دلیل حساسیت‌های رایج پیرامون این قبیل افراد و شرایط عمومی کشور با آن موافقت نمی‌شد. تا آنکه یک روز در دیداری که با حاج آقا محسنی اژدها داشتم و موضوع را شخصاً با ایشان در میان گذاشتم و وی پیشنهاد کرد خودتان عمل کنید و از وی مصاحبه تصویری بگیرید بعداً مستند به آن مصاحبه اعلام جرم کنید تا حکم بازداشت صادر شود. قبول کردم و فردایش جریان این توافق را به سیدصادق که معاون عملیاتی ما بود گفتم. وی را بازداشت کردند. مدتی در یکی از خانه‌های امن حوزه مشاوران بود تا اینکه برای مصاحبه آماده شد. مصاحبه از ایشان که گرفته شد موضوع را به اطلاع حاج آقا دری رساندیم. ایشان گفتند حکم‌های را که گرفتید تحویل اطلاعات نیروی انتظامی بدهید، با‌زداشتگاه خودمان نبریدش. موضوع گم‌شدن وی جنجال به پا کرده بود و علی‌الظاهر آقا هم کسی احتیاط می‌کرد. با حاج آقا محسنی آدم تمس بگیریم نتوانستیم پیدایش کنیم. به تیم گفتیم ایشان را آماده اعزام بکنند و بلاخره توانست همان شب حاج آقا محسن اژدهای را در منزلشان ببینیم، موضوع را به ایشان گفتم که گفتند لازم نیست تحویل نیروی انتظامی بدهید، حکم افشادش صادر شده، تمامش کنید حتی واضحتر هم گفتند که با مسئولیت من بکشیدش. اینجا بود که بنده هم به سید صادق گفتم که به تیم بگویید. من در آن زمان به واسطه مشکلی که در مقابل دفتر حفاظت منافع مصر اتفاق افتاده بود رفتم آنجا و تیم حکم را در همان ساختمان اجرا نموده بود آن شب. (ص ۴۶۱ - ۴۶۲ از جلد ۱۷ بازجویی‌های سعید امامی)

بعدها که از قضای روزگار من و مهرداد عالیخانی (وی به واسطه قتل‌های زنجیره‌ای و من به واسطه آن نوار افشاگری) به زندان افتادیم در بازداشتگاه ۶۶ سپاه برایم فاش ساخت که وی را در همانجا به قتل رسانده‌اند و در باغچه همان ساختمان دفنش کرده‌اند.

از زندان که آزاد شدم یک بار در سخنرانی‌ای در دانشگاه علوم پزشکی تهران اعلام کردم که پیروز دوانی با حکم محسنی اژدهای به قتل رسیده است، چرا به این مسئله رسیدگی نمی‌شود؟ آقای محسنی اژدهای هم در مصاحبه با خبرنگاری ایرانی موضوع را تکذیب کرد و اعلام کرد که این مطلب هم از مطالب کذب فرهاد ابراهیمی است. ایشان را دعوت به مناظره کردم که البته هیچ پاسخی نیامد تا اینکه از سوی آقای علی ربیعی برایم پیام آمد که بروم نزدش و وقتی رفتم دفتر ایشان گفتند که موضوع پیروز دوانی پیچیده‌تر از این حرفاست و تو هم به اندازه کافی مشکل برای خودت داری، بابت را از این ماجرا بکش بیرون که خیلی خطر دارد!

و من هم ره‌ایش کردم تا به امروز که برخورد فرض دانستم آن را فاش کنم. ۱- یکی از بولتن‌های هفتگی معاونت بررسی بود که کار تهیه آن برای مدتی بر عهده من بود. ۲- برگرایی از این اوراق بازجویی توسط یکی از دوستانم از درون سازمان قضایی نیروهای مسلح به دست من رسیده است که بیشتر گوشه‌هایی دیگر از آن را نیز در مقاله «لیلاج بازنده» آورده بودم

گزارش امیرفرهاد ابراهیمی را به نقل از شهروند در زیر می‌خوانید: ساختمان ۱۶۰۰ این نامی بود که برای خانواده‌ای در شمال تهران در نظر گرفته شده بود. البته بیشتر با نام «پاتوق» می‌خواندش، سعید امامی (برادر اسلامی)، مهرداد عالیخانی (سید صادق) احمد قبه (حاج کسبیل) و مصطفی پورمحمدی همیشه پای ثابت پاتوق بودند. چیزی قریب به شش ماهی می‌شد که شیخ احمد جنتی به عنوان نماینده ولی فقیه و رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر مرا برای بررسی وضعیت فرهنگی به ایشان معرفی نموده بودند. در آن زمان سعید امامی معاون بررسی وزارت اطلاعات بود و کار من خواندن کتاب‌های تازه‌منتشره و مطبوعات بود و هر جایی طبقی اشلی که برابرم ترسیم نموده بودند اشکال و انحرافی می‌دیدم زیرش خط می‌کشیدم و اشاردهای می‌نوشتم که مثلاً در این داستان که در فلان مجله به چاپ رسیده چکمه پوشان منظورش بیسیان و رزمندگان است و... قرار بر این بود که در آن ساختمان که مشغول به کار شده بودم فقط «کار بررسی فرهنگی»! شود که یک روز دیدم پاتوقی وارد ساختمان شد و ماموران مرئی را پیاده کردند و با چشم‌بند به زیرزمین ساختمان برآمدند. شب که سیدصادق آمد موضوع را با وی در میان گذاشتم، او گفت: «مطمئن باش که دیگر این موضوع تکرار نخواهد شد. چون نمی‌خواستیم او را به زندان ببریم اینجا آوردیم آن هم فقط برای ارشاد!» او را یک ماهی در زیرزمین نگهداری می‌کردند. اما نه برای ارشاد که ظاهراً زیر شکنجه بود چرا که اکثر اوقات هواکش زیرزمین را روشن می‌کردند که صدای زیادی داشت و ناله و فریاد همواره در پس این صداها گم می‌شد و هر بار که من می‌گفتم این چه وضعیتی است وعده می‌دادند که تمام می‌شود، تمام می‌شود... تا شبی که وی را آوردند طبقه بالا برای گرفتن مصاحبه تصویری در حضور آقای مصطفی پورمحمدی که تیم تصویربرداری را به همراه آورده بود. در همان نگاه اول شناختمش. خبر مفقودشدنش را در روزنامه‌ها خوانده بودم و فهمیدم که کاری ورای بررسی وضعیت فرهنگی مطبوعات در این ساختمان انجام می‌شود. مصاحبه‌اش که تمام شد دوباره بردنش به زیرزمین. در همین اثنا بود که سعید امامی آمد. تنها نبود، محسنی و سید ضیاء هم همراهش بودند. آدم مطالب آماده «صبح» (۱) را به وی نشان دهم که گفت باشد برای بعد الان کلافه‌ام، گفتم: حاجی مگه قرار نبود این ماجرا تمام شود؟ گفت: امشب، امشب این قصه تمام می‌شود.

داشتند سوار ماشینش می‌کردند که من باید می‌رفتم و ساعتی از شب گذشته بود. ساختمان را ترک کردم و این آخرین باری بود که به آن ساختمان می‌رفتم. فردایش نزد شیخ احمد جنتی رفتم و به واسطه اینکه کارهای ستاد و حزب‌الله زیاد شده است عذر خواستم و از وی خواستم فرد دیگری را به ایشان برای بررسی مطبوعات معرفی کند که دیگر هرگز فرصت این کار میسر نشد.

زمان گذشت و گذشت. دو ماه بعد فاجعه قتل‌های زنجیره‌ای اتفاق افتاد و آن پاتوق هم خالی ماندن صف صندوق‌های انتخاباتی، پیشاپیش دست سران حکومتی را برای تقلب و فریفتن افکار عمومی به میزان بالایی خواهد بود. در این شرایط تبلیغ برای مشارکت در انتخابات در خدمت استحکام موقعیت راست‌ترین جناح حکومت قرار می‌گیرد. سپردن کرسیهای مجلس به اصلاح‌طلبان در بهترین حالت حفظ وضع موجود است. در حالیکه امروز چشم‌انداز یک حرکت هماهنگ برای حذف

نیرویی که در گذشته‌های دور می‌زید واقعی است.

در صورتیکه رژیم نتواند مردم را به پای صندوق‌های رای بکشانند بر بستر بن‌بست سیاسی‌اش در داخل و مشکلاتش با جهان خارج، مساله عدم مشروعیت آن برجسته شده، زمینه تقویت نیروهای اپوزیسیون مهیاتر خواهد شد. لشکر بی‌شمار اپوزیسیون ترقیخواه سازمان یافته با بهره‌گیری درست از این فرصت‌هاست که می‌تواند با فشردن صفوف خویش راه را بر حذف جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت دمکراتیک بجای آن، بگشاید. ۱۱ آذر ماه ۱۳۸۲ - ۲ دسامبر ۲۰۰۳

عنوان برای اتحاد جمهوریخواهان شکل گرفته است که نیروی آن یکدست نیست. در خط مشی سیاسی این جمع عناصری از توهم نسبت به اصلاح‌طلبان حکومتی را می‌توان یافت. به میزانی که این نیرو بتواند در اجلاس آتی خود مرز بینش را با اصلاح‌طلبان حکومتی روشن کند. به همان میزان زمینه نزدیکی با سایر جمهوریخواهان را میسر می‌کند.

دومین ویژگی حرکتی است که نیروهای جمهوریخواه طرفدار جدایی دین از دولت در داخل کشور در مقابله با سرکوب بدان دست می‌زنند. این نیرو حول دفاع از آزادی، در تمامی عرصه‌ها، به میدان آمده است. پیش از این، بجز دوره اولیه قدرت‌گیری جمهوری اسلامی، اپوزیسیون جمهوریخواه بدین صورت و در این ابعاد به میدان نیامده بودند. سومین ویژگی، هماهنگی، تبادل نظر و گفتگو و در برخی موارد اقدامات مشترکی است که بین جمهوریخواهان داخل و خارج شکل گرفته است. این ویژگی گرچه فعلاً در حد امشای مشترک نامه‌های اعتراضی و علنی است اما گسترش آن در آینده کاملاً قابل تصور است.

ما به سهم خود می‌کوشیم در جهت متشکل شدن مجموعه نیروهای جمهوریخواه دمکراتیک و لائیک گام برداریم. از نظر ما اتحاد احزاب و سازمانهای سیاسی می‌تواند به نوبه خود سنگ بنای اتحادهای وسیعتر جمهوریخواهان قرار گیرد. ایده تجزیه این سازمانها به امید تأسیس یک اتحاد بزرگ قبل از آنکه به ایده اتحاد کمک کند به پراکنده کردن جمهوریخواهان خواهد انجامید. در عین حال بخش وسیعی از افراد و شخصیت‌های جمهوریخواه در سازمانها و احزاب سیاسی حضور ندارند. اتحاد بزرگ جمهوریخواهان نمی‌تواند با حذف این یا آن شکل گیرد. می‌بایست تلاش کرد اشکال نوینی برای متشکل کردن این مجموعه کشف کرد. یا شکل‌گیری و زوده چنین نیرویی به صحنه سیاسی ایران امکان بیرون رفتن دیو جمهوری اسلامی از دروازه‌های ایران، از رویا به واقعیت بدل می‌شود.

در ادامه بیانیه هیات اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران تحت عنوان چشم‌اندازها و سیاست‌ها، آمده است: جمهوری اسلامی طی ماههای آتی با تشدید مبارزه مردم روبروست. انتخابات مجلس هفتم، رشد جنبش دانشجویی و برآمد حرکات روزنامه‌نگاران، نویسندگان و روشنفکران از جمله عرصه‌هایی است که جامعه را تحت تاثیر قرار داده، خواب آسوده از چشم رهبران حکومت خواهد ربود.

در ادامه بیانیه در باره انتخابات آمده است: از دو سال پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی تاکنون، هیچ انتخاباتی آزاد نبوده است. ویژگی انتخابات مجلس هفتم در این است که تیغ نظارت استصوابی شورای نگهبان بناست، بر گلوئی نیروهای خودی نیز فرو نشینند. ایمن در حالی است که اکثریت اصلاح‌طلبان حکومتی با نزدیک شدن به انتخابات از لاف‌بازی‌های شعارگونه خود فاصله گرفته، مصالح نظام را برجسته کرده برای پاسداری از آن، در اندیشه شرکت در انتخابات و کشاندن گسترده مردم به پای صندوق‌های رای برآمده‌اند. شواهد و نشانه‌ها اما، از مشارکت ضعیف مردم در انتخابات، خبر می‌دهد. هدف از بسیج مردم که توسط حکومت جمهوری اسلامی پی گرفته می‌شود بیش از پیش مصرف برون مرزی دارد. ایسان در تلاشند با جلب مشارکت مردم، مشروعیت نداشته خویش را در چشم جهانیان فروکنند. اشراک هر دو جناح در این هدف، امکان دستبرد در نتیجه انتخابات را فزاینده‌تر می‌کند. از اینرو اهمیت دارد برای تحریم انتخابات نیروهای اپوزیسیون وارد کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای شوند. اشکالی نظیر رای سفید در این انتخابات، صف رای‌دهندگان را بر شمار کرده بخدمت تاکتیک رژیم قرار می‌گیرد.

خالی ماندن صف صندوق‌های انتخاباتی، پیشاپیش دست سران حکومتی را برای تقلب و فریفتن افکار عمومی به میزان بالایی خواهد بود. در این شرایط تبلیغ برای مشارکت در انتخابات در خدمت استحکام موقعیت راست‌ترین جناح حکومت قرار می‌گیرد. سپردن کرسیهای مجلس به اصلاح‌طلبان در بهترین حالت حفظ وضع موجود است. در حالیکه امروز چشم‌انداز یک حرکت هماهنگ برای حذف

ترمشها و تغییراتی در گفتار و رفتار ایران و غرب، بویژه با آمریکا پدیدار گشت. تشخیص راستای این تغییر برای اپوزیسیون ترقیخواه ایران بسیار پراهمیت است. آیا این تغییرات حاصل سازش سران ایران و آمریکاست یا خصلت موقتی دارد؟ در سیاست درازمدت آمریکا و اهدافی که در خاورمیانه پی می‌گیرد چرخشی رخ نداده است. آمریکا در خاورمیانه در پی این بود که بر نفت عراق که دومین ذخیره نفت جهان را داراست، مسلط شود. آمریکا در پی تأمین سلطه بیشتر بر منطقه خاورمیانه و از این طریق تاثیرگذاری بر جغرافیای سیاسی کل این منطقه و جهان در رقابت با دیگر قدرت‌های جهانی، اروپا، روسیه و چین می‌باشد.

... دومین عنصر سیاست آمریکا حل مساله اسرائیل و فلسطین و تثبیت نقش برتری اسرائیل در منطقه است و بلاخره برخورد با ساختارهای عقب‌مانده سنتی و حکومت‌های دیکتاتوری نامطلوب آمریکا، از دیگر اهدافی است که در ارتباط با دو هدف دیگر، سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه را می‌سازد. برای دستیابی به این اهداف، آمریکا تغییر رژیم جمهوری اسلامی را نیز در برنامه خویش قرار داده است و سازش با آن را بسود منافع خود نمی‌داند، چون جمهوری اسلامی را حکومتی سنتی و مزاحم می‌شناسد.

... مساله دیگر این است که ایران تنها کشوری است در خاورمیانه که مردمش به دلیل نفرت عمیق از جناح مسلط حکومت، به آمریکا بدبین نیستند. دولت آمریکا نیز به موقعیت خود در افکار عمومی ایران واقف بوده و از آن به عنوان امتیازی برای پیشبرد سیاست‌های خود در ایران بهره خواهد گرفت. البته آمریکا ظرفیت نادیده گرفتن افکار عمومی، چه در عرصه ملی و چه در کل جهان را دارد، کمالاتی که در جنگ با عراق نادیده گرفت. اما بعید به نظر می‌رسد که در شرایط کنونی، در ایران در مقابل فدا کردن افکار عمومی، چیزی به کف آورد.

۴- اپوزیسیون جمهوریخواه جمهوری

اسلامی امروز در وضعیت بحرانی بسر می‌برد. در داخل از کمترین اعتبار برخوردار است و جامعه جهانی نیز برای ادامه رابطه. هزاران شرط و شروط فراروش نهاده است. می‌توان ادعا کرد که یکی از علل مهم بحرانی این حکومت، ضعف و تشتت اپوزیسیون است. در صورت حضور یک آلترناتیو دمکراتیک امکان ادامه حیات این رژیم بیگانه با تمدن و پیشرفت حتی برای دوره‌ای کوتاه نیز بسیار دشوار است. این در حالی است که اپوزیسیون جمهوریخواه به لحاظ کسی بی‌شمارند و قویترین قدرت بالقوه جامعه‌اند. این لشکر بی‌شمار اما بی‌سازمان، طیف گسترده‌ای است که هم در آن نیروهایی می‌زیند که دل به اصلاح‌طلبان حکومتی داده‌اند و هم درون آن گرایشاتی یافت می‌شود که برای خلاصی از شر آزادی‌ستیزان حاکم چشم به شعارهای آزادیخواهانه سلطنت‌طلبان مشروطه‌خواه دوخته است. می‌خواهند جامعه‌ای بر پایه داد را با همراهی بیدادگران ناموخته از دیروز، بنا کنند. اما نیروی اصلی جمهوریخواهان از کسانی ساخته شده است که برای حکومتی سکولار و دمکراتیک مستکی بر حق حاکمیت مردم می‌زنند. سه ویژگی اپوزیسیون جمهوریخواه را از دوره‌های پیش متمایز می‌کند. اول اینکه طی چندماه گذشته تلاش نیروهای جمهوریخواه برای نزدیکی و اتحاد تشدید شده است. گرچه هنوز به نتیجه امیدوارکننده‌ای که پاسخگوی شرایط کنونی باشد، دست نیافته‌اند، اما از وضعیت نامیدکننده قبل نیز فاصله زیاد شده است. گرایشی که در کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی حول مضمون بیانیه ۸ ماده‌ای متشکل شده است، پس از دوره‌ای رکود دوباره فعال شده و زمینه و تمایل برای گسترش آن، به شکل امیدوارکننده‌ای بالا رفته است. در کنار این متشکل، جمعی اعلام موجودیت کرده‌اند که حول بیانیه جمهوری لائیک و جایگاه ما گرد آمده‌اند. این نیرو بر اساس منتهایی که تاکنون منتشر کرده، به لحاظ برنامه‌های تفاوتی اساسی با کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی ندارد. مشکل آن این است که در چگونگی رسیدن به برنامه عملیاتی، ناروشنی دارند. افزون بر این تعداد زیادی محافل و تجمع در کشورهای مختلف فعال شده‌اند که به لحاظ برنامه‌های در همین چارچوب قرار دارند. در کنار اینها جمعی تحت

از سوی هیات اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران بیانیه‌ای انتشار یافت که به تشریح تحلیل‌ها و سیاست‌های این سازمان پرداخته و در بخش‌هایی از آن آمده است:

کشور ما ایران شرایط بسیار حساس و سرنوشت‌سازی را از سر می‌گذراند. بی‌حقوقی سیاسی و اجتماعی و فقر اقتصادی دست‌آورد ربع قرن حاکمیت فتنه‌پاست. در ایران فساد، نابرابری، فقر و فلاکت روزافزون اقتصادی و تعمیق هرچه بیشتر شکاف طبقاتی، بیکاری و بی‌چشم‌اندازی، تبعیض جنسی و بیاده می‌کند. جامعه در درون به حال انفجار و در مناسبات با جهان بیرون، متشنج و بحرانی است. عامل این بی‌ثباتی و بحران، رژیم آزادی‌ستیز جمهوری اسلامی است. از اینرو جامعه بدون عبور از این رژیم، نمی‌تواند دروازه‌های دمکراسی را بگشاید. اما عبور از این سد نیازمند شناخت از اوضاع سیاسی جامعه ایران در مقاطع مختلف و اتخاذ سیاست درست و روش‌های سنجیده مبارزاتی است.

در ادامه بیانیه هیات اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران سروری به رویدادها در عرصه‌های کارگری، زنان و دانشجویان شده و در ادامه آمده است:

شکافی که در نتیجه رشد مبارزات زنان، جوانان، روشنفکران، کارگران و سایر اقشار مردم در دوم خرداد ۷۶ در بالاترین راس هرم قدرت دهان گشود، کند شدن تیغ سرکوب را در پی داشت و این بستر مناسبی برای پیشروی مبارزه و رشد آگاهی مردم پدید آورد. علیرغم این، ماشین ترور و سرکوب رژیم باز قربانیان تازه‌ای می‌گرفت. گرچه دامنه آن در قیاس با قبل محدودتر و ابعاد اعتراض در مقابل این جنایات گسترده‌تر شده بود.

طی چند ماهی که پشت سر نهاده‌ایم، در مورد لزوم مشارکت در انتخابات، هر دو جناح هماهنگ عمل کرده و مردم را به شرکت در انتخابات تشویق می‌کنند. در زمینه سیاست خارجی، چه آنجا که به داشتن رابطه با آمریکا برمی‌گردد و چه در مورد عراق و افغانستان و حتی در قبال فلسطین، بین دو جناح حکومت اختلاف وجود دارد. در مجموع اصلاح‌طلبان حکومتی همراهی بیشتری با سیاست‌های جهانی دارند. ولی از آنجا که از منشور حفظ نظام به سیاست‌ها می‌نگرند، در میدان رقابت با جناح مقابل، بطور مدام از سنگر خویش بسود رقیب، عقب می‌نشینند. نمونه پروتکل الحاقی یکی از موارد گویاست. در حالیکه محافظه‌کاران پرچم مخالفت با پروتکل الحاقی برمی‌افراشتند، اکثر اصلاح‌طلبان میل به پذیرش آن داشتند. اما زمانی که فشار هماهنگ جهانی حکومت را به عقب‌نشینی واداشت، محافظه‌کاران اَبستکار پیشبرد این سیاست را در دست گرفتند. در زمینه داخلی نیز اختلافات همچنان ادامه دارد. ... اصلاح‌طلبان با اتخاذ چنین سیاستی نتوانستند مردم را چنان از خود دور کنند که در انتخابات شوراها، جناح مقابل با کمتر از ده درصد آراء آنها را شکست متضاحانه‌ای داد. اینان از دوم خرداد تاکنون در مقابل حریف عقب نشسته‌اند. و از نقطه قوت خود یعنی رای مردم به دلیل بی‌اعتقادیشان به آنها، هیچ بهره‌ای نبرده‌اند.

... تنها شانس این جناح، وجود رقیبی است که به دوره‌های عصر کهن تعلق دارد. خطر این نیرو و انزجار از آن در شرایط ضعف یک آلترناتیو دمکراتیک باز هم می‌تواند بخشی از مردم را به حمایت از این جناح بکشانند.

۳- مناسبات ایران با آمریکا

مناسبات ایران با غرب متأثر از نقش تعیین‌کننده آمریکا، همچنان بحرانی است. گرچه در آغاز در رابطه با عراق، اروپا و آمریکا در مقابل یکدیگر صف کشیدند، در رابطه با ایران اما، این صف‌آرایی به شکل آشکاری کم‌دامنه‌تر رخ نمود. با سربر آوردن مشکلات در عراق، آمریکا با بازبینی در سیاستش، بسوی سیاست اروپا کشیده شد. در حالیکه در رابطه با ایران در ابتدا اروپا به آمریکا نزدیک شد، ولی سیاست مستقل‌تری از آمریکا را پیش گیرند. این مساله در جریان هشدار شورای حکام اژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تحولات بعدی آن و نهایتاً قطعنامه آخر این شورا به شکل آشکاری بروز کرد. در پی فشار هماهنگ جهانی، حکومت فتنه‌پذیرش امضای پروتکل الحاقی منع گسترش سلاح‌های اتمی را اعلام نمود و به تمامی شروط آن تن سپرد. از آن پس

روزنامه مردم سالاری: آیا اصلاح طلبان حکومتی به بن بست رسیده اند؟

محمدحسین اديب: قوه مجریه ایران بوسیله اصلاح طلبان حکومتی اداره می شود و نظام اداری ایران به بن بست رسیده است لذا به بن بست رسیدن نظام اداری ایران منجر به بن بست رسیدن اصلاح طلبان حکومتی شده است.

چرا؟

هزینه بودجه جاری وزارتخانه های دولتی و نه شرکتهای دولتی در سه ماهه اول سال ۱۳۸۲، ۳۹۰۰ میلیارد تومان بوده است که ماهیانه می شود ۱۳۰۰ میلیارد تومان و درآمد ریالی ناشی از فروش نفت در این دوره ماهیانه ۱۳۰۰ میلیارد تومان بوده است. به عبارت دیگر با درآمد ریالی ناشی از فروش نفت تنها می توان هزینه بودجه جاری وزارتخانه های دولتی را پرداخت کرد و دیگر هیچ.

بیشتر توضیح دهید.

بودجه شرکتهای دولتی تقریباً دو برابر بودجه وزارتخانه های دولتی است در واقع از محل درآمد ریالی ناشی از فروش نفت امکان هیچ گونه کمکی به شرکتهای دولتی وجود ندارد. شرکتهای دولتی باید خودکفا اداره شوند. مفهوم کلام شما این است که شرکتهای دولتی باید هزینه کالا و خدمات خود را از به طور کامل از مردم دریافت کنند؟

بله، اما چون فعالیت شرکتهای دولتی با ضعف مدیریت و سوء مدیریت همراه است، هزینه این دو مقوله نیز علاوه بر هزینه کالا و خدمات از مردم دریافت می شود.

در واقع شما می گویند بسیاری از شرکتهای دولتی کالا و خدمات خود را سران سر از میزان واقعی به مردم می فروشند؟

بله، همین طور است.

در گذشته چگونه بود؟

تسا سال ۱۳۶۷ از محل درآمد نفت سوئیدهای عیدهدای به شرکتهای دولتی پرداخت می شد و شرکتهای دولتی نیز کالا و خدمات خود را بسیار کمتر از هزینه تمام شده به مردم می فروختند اما این سوئیدها به تدریج از سال ۶۷ به بعد کاهش یافت تا در سه ماهه اول سال جاری که درآمد ناشی از فروش نفت با هزینه های جاری و نه عمرانی وزارتخانه های دولتی مساوی شده است یعنی در کل امکان کمکی به شرکتهای دولتی وجود ندارد.

یعنی وزارتخانه های دولتی همه درآمد ریالی ناشی از فروش نفت را می بلعند، و چیزی برای فعالیت عمرانی باقی نمی ماند، پس تکلیف فعالیت های عمرانی و زیربنایی کشور چه می شود؟

بودجه عمرانی تخصیص یافته در سه ماهه اول سال ۱۳۸۲، با امار منتشره به وسیله وزارت اقتصاد و دارائی، ۱۲۰۰ میلیارد تومان بوده است و درآمد مالیاتی تحقق یافته نیز در همین تاریخ ۱۰۸۱ میلیارد تومان بوده است. یعنی با کسری اوضاع درآمد مالیاتی وصول شده مساوی با بودجه عمرانی است به عبارت دیگر فعالیت های عمرانی فقط در سطحی می تواند انجام شود که مالیات وصول می شود.

آیا واقعا درآمد ریالی نفت فقط برای هزینه های جاری و درآمد مالیاتی تنها برای بودجه عمرانی کفایت می کند، دولت چه منابع درآمد دیگری دارد، ضریب خطای بحث شما چیست؟

وزارتخانه های دولتی چهار منبع درآمد دارند: الف - درآمد ریالی ناشی از فروش نفت، ب - درآمد مالیاتی، ج - درآمد اختصاصی وزارتخانه ها، د - چاپ اسکناس.

اما درآمد اختصاصی وزارتخانه ها قابل ملاحظه است؟

درآمد اختصاصی وزارتخانه های دولتی

مصاحبه روزنامه مردم سالاری با محمد حسین اديب مسئول سایت اینترنتی تهران اکونومیست

پایان اصلاحات با قرائت دوم خرداد

علگره جناب خاتمی نشان داد که این مملکت را بدون رئیس جمهور هم می توان اداره کرد، چوبایسی (تئورسین اصلاحات اقتصادی در روسیه) باید!

می کنید؟

جهت دوم خرداد اساساً فاقد تئورسین اقتصادی است و به همین خاطر اهمیت اقتصاد را درک نمی کند.

شما به سوال من پاسخ ندادید.

اصلاح طلبان حکومتی با وجودی که قوه مجریه را به طور کامل در يد خود دارند برای هیچ کدام از مسائل اصلی قوه مجریه و از جمله تغییر در نحوه تخصیص درآمد نفت تنوری و رادخل ندارند. لذا اصلاحات با قرائت دوم خرداد در ایران کاملاً شکست خورده است. اصلاحات با قرائت دوم خرداد را در ایران باید تمام شده تلقی کرد.

چه راهی پیشنهاد می کنید؟

استفاده از دستنه جمعی کسایینه و جایگزین شدن تیمی که بتواند مشکل نیروی مازاد در بخش صنعت و بروکراسی دولتی را با منطق اقتصاد و بازار و با هدف عضویت ایران در حل کند.

عکس العمل افکار عمومی در مقابل اصلاحات اقتصادی با منطق بازار چیست اگر اصلاحات با منطق بازار در ایران شروع شود و یکسال بعد انتخابات برگزار شود آیا مردم به جریان سیاسی که اصلاحات با منطق بازار را مدیریت کرده است رای خواهند داد؟

چنین تفکری حتی نخواهد توانست یک نماینده در مجلس داشته باشد.

پس شما چه می گویند؟

اگر با صراحت به مردم گفته شود که تیمی می خواهد اداره و هدایت اقتصاد را به عهده بگیرد که می خواهد اصلاحات اقتصادی منطبق با WTO را اعمال کند چنین تیمی نخواهد توانست پشتیبانی افکار عمومی را کسب کند.

در واقع شما می خواهید بگویند مشکل اصلی فرهنگ عمومی است و نه سیاستمداران، حتی اگر سیاستمداران بخواهند درست کردن اقتصاد مملکت با مشکل افکار عمومی روبرو می شود.

مشکل اینجا است که بیش از ۹۵ درصد مردم ایران نمی دانند چیست، نمی دانند که تنها راه خروج از بحران اقتصادی عضویت ایران در است و از این مهم تر شاید بیش از ۹۹ درصد مردم نمی دانند که تنها راه حل بحران لشکر بیکاران رسیدن به رشد بالای اقتصادی است و عضویت ایران در مسکن نیست.

چه مدت طول می کشد تا این آمادگی در مردم ایجاد شود؟

حداقل در حالت بسیار خوش بینانه ۵ سال. و در طی این ۵ سال چه اتفاقی خواهد افتاد؟

اقتصاد ایران از کنترل خارج می شود. نهایتاً طی ۴ - ۳ سال آینده لشکر بیکاران به کمیت ۸ تا ۷ میلیون نفر ایجاد می شود. برای حل معضلات لشکر بیکاران به پول احتیاج هست و درآمد نفت موجود هم فقط کفایت شاغلین موجود وزارتخانه های دولتی را می دهد. لاجرم منافع شاغلین موجود در مقابل منافع لشکر بیکاران قرار می گیرد، باید صبر کرد تا این اتفاق بیفتد. جلوفتادان از داستان وضعیتی پیچیده ایجاد می کند.

یعنی شما می خواهید بگویند در نقطه ای در آینده که از ۵ سال فراتر نیست، لشکر بیکاران بی می بوند که تنها راه

دولتی حذف نشوند. نتیجه اینکه در صنعت ترکیه ۵۰۰۰۰۰ نیروی مازاد وجود داشت. همه اصول اقتصاد بازار ترکیه تحقق یافته بود و صنایع ترکیه بر اساس قواعد بازار تولید می کردند و کالاهای خارجی نیز با حقوق گمرکی حدود ۵ درصد وارد ترکیه می شد. به عبارت دیگر صنایع ترکیه فقط حق داشتند تولیدات خود را ۵ درصد گران تر از مشابه خارجی بفروشند اما در بسیاری از کارخانجات ترکیه تا ۲ برابر نیروی مورد نیاز، پرسنل شاغل وجود داشت و قانون کار ترکیه اجازه اخراج این پرسنل مازاد را نمی داد. نهایتاً در اردیبهشت سال ۱۳۸۰ طی مدت ۴۰ روز همه پرسنل مازاد صنایع ترکیه اخراج شدند. یعنی طی ۴۰ روز ۵۰۰۰۰۰ نیروی مازاد شغل خود را از دست دادند. عکس العمل افکار عمومی در باب این سیاست شکست انگیز بود در نیمه دوم سال ۱۳۸۰ انتخابات پارلمانی در ترکیه انجام شد و هیچ کدام از احزاب سیاسی ترکیه که به طور سنتی قدرت داشتند در پارلمان حتی یک نماینده نیز نتوانستند داشته باشند. مردم ترکیه با نحوه رای دادن خود به همه احزاب طرفدار اقتصاد بازار یک نه بزرگ گشتند. اخراج پرسنل، افراد عکس العمل سنگین اجتماعی دارد.

در واقع شما می گویند اخراج ۵۰۰۰۰۰ پرسنل مازاد در ترکیه اجتناب ناپذیر بوده و صحیح هم بود؟

بله، اما افکار عمومی مردم ترکیه با نحوه رای دادن خود نشان داد که این تصمیم را غلط ارزیابی کرده است.

در ایران چگونه خواهد بود؟

در صنعت ایران نیز ۹۲۷۰۰۰ نفر شاغل اند که حداقل ۶۰۰۰۰۰ نفر آنها مازاد هستند. در ایران نیز همانند ترکیه باید حدود پانصد، شش صد هزار نفر اخراج شوند.

شما به سوال من جواب ندادید. عکس العمل مردم اگر ۵۰۰۰۰۰ نفر پرسنل مازاد صنعت ایران اخراج شوند چگونه خواهد بود؟

مردم ایران حتی طرح این مسئله را بر نیلند. یک استاد دانشگاه بسیار منفی ارزیابی می کند چه رسد به اجرای آن.

این استاد دانشمند در وضع حاضر شما هستید، یعنی شما فرد منطقی از منظر افکار عمومی هستید؟

من می دانم که مردم دوست دارند چه مطالبی را بشنوند و به تحقیق مطالب من در این حوزه نیست.

پس مخاطب مطالب شما چه کسانی هستند؟

ترکیه در اردیبهشت ۱۳۸۱ نیاز به یک قربانی داشت تا کشور را از آن مرحله عبور دهد و بعد تاریخ قضاوت خواهد کرد که چه کسانی کشور را در چه مرحله ای در مسیر درست قرار دادند.

اگر مطالب شما را بخواهیم جمع بندی کنیم شما شخصاً می گویند بلافاصله اولین مشکل ایران این است که نحوه تخصیص درآمد نفت باید تغییر کند و تغییر در نحوه تخصیص درآمد نفت را هم مردم می پذیرند به استثنای پرسنل شاغلی که فرصت اشتغال خود را از دست می دهند و این افراد تبدیل به بگ نیروی عظیم اجتماعی علیه دولت می شوند.

بله، همینطور است.

در این جارجوب جهت دوم خرداد را چگونه ارزیابی

را با درآمد شرکتهای دولتی نباید با یکدیگر اشتباه گرفت. درآمد ناشی از فروش برق، آب، گاز و ... جزء درآمد شرکتهای دولتی است و نه وزارتخانه های دولتی. بیش از ۹۰ درصد تصدی گری دولتی از وزارتخانه ها جدا شده و به شکل شرکت دولتی اداره می شود.

درآمد چاپ اسکناس؟

بله دولت می تواند مثل روزنامه اسکناس چاپ کند و مملکت را اداره کند. اما این درآمد ناسالم است. بهتر است چاپ اسکناس جدید تنها به ازای افزایش تولید در مملکت باشد. به میزانی که بیشتر از افزایش تولید اسکناس چاپ شود، تورم ایجاد می شود.

چرا درآمد ریالی نفت مساوی هزینه بودجه جاری است؟ چه باید کرد؟ مشکل چیست؟

تعداد پرسنل وزارتخانه های دولتی ژاپن، منهای بخش آموزش ۲۰۰۰۰۰ نفر است و جمعیت ژاپن دو برابر ایران است. تعداد پرسنل وزارتخانه های دولتی ایران منهای بخش آموزش ۱۳۰۰۰۰۰ نفر است تعداد پرسنل وزارتخانه های دولتی ایران بر اساس معیار ژاپن باید صد هزار نفر باشد. یعنی در ایران کار یک نفر را به ۱۲ نفر داده اند.

چگونه تعداد پرسنل وزارتخانه های دولتی در ژاپن تا این اندازه محدود است؟

کامپیوتر در بروکراسی دولتی جایگزین ۳۰ نفر کارمند می شود. امور اداری را باید کامپیوتری کرد و نظام اداری ایران اگر کاملاً مکانیزه شود بیش از یک میلیون نفر مازاد خواهند بود.

شما از یک سو می گویند همه درآمد ریالی نفت را به ۳۱۳۰۰۰۰۰ نفر می دهند و از سوی دیگر می گویند ۱۲۰۰۰۰۰ نفر از این نیرو مازاد هستند. پس چاره کار اخراج ۱۲۰۰۰۰۰ نفر فوق است؟

بله، همین طور است.

چرا؟

این شیوه تخصیص درآمد نفت به این معناست که درآمد نفت تنها به ۴۸۰۰۰۰۰ نفر از ۶۵ میلیون جمیع مملکت اختصاص یابد و عبادت دیگر ۶۰ میلیون از جمعیت مملکت تقریباً سهم چندانی از درآمد نفت نداشته باشند.

۴۸۰۰۰۰۰ نفر را چگونه بدست آورید؟

اگر خانواده هر کارمند دولت را ۴ نفر در نظر بگیریم ۱۲۰۰۰۰۰ نفر کارمند، خانواده آن ۴۸۰۰۰۰۰ نفر می شود.

شما می گویند تا عادلانه است که درآمد نفت فقط به این عده تخصیص یابد؟

بله، ۶۰ میلیون نفر دیگر هم باید در تخصص درآمد نفت سهم شوند.

اما اخراج این عده مشکل ساز می شود؟

بله، همین طور است. در این باب تجربه ترکیه می تواند برای ایران آموزگاری های عدیده داشته باشد. اصلاحات اقتصادی با منطق بازار از سال ۱۹۷۵ میلادی در ترکیه با هدف عضویت ترکیه در گات آغاز شد اما ترکیه در اعمال این سیاست ها نسبت به نیروی مازاد در صنعت با اغراض عمل می کرد. به عبارت دیگر آزادسازی اقتصادی با رعایت یک محدودیت انجام می شد. آزادسازی باید به گونه ای تحقق می یافت که نیروی مازاد صنایع و بروکراسی

در حمایت و لزوم پیوستن ایران به ...

ادامه از صفحه ۱۲

با وجود جمعیت بزرگ ایرانیان عرب، مسئله تروریسم اسلامی و دیگر مسائل (بند ۸) در اتحادیه عرب امری بسیار معقول و منطقی جلوه می کند.

۸ - عضویت در اتحادیه عرب امکان تشریک مساعی، گشودن باب دیالوگ و تفاهم، تاثیر و تعدیل در سیاست گذاریهای مانند مسئله فلسطین و اسرائیل، امنیت خلیج فارس، مشکلات موجود ایران با مصر و عربستان، آینده عراق، مسئله جزایر سه گانه عربی، تروریسم اسلامی و ... را فراهم خواهد ساخت. بدون ایجاد روابط مستحکم، دمکراتیک و با احترام متقابل با مصر و عربستان ایجاد روابط مستحکم با ادنای عربی فوق العاده دشوار است.

در لزوم پیوستن ایران به «جمع ترکی توسعه و همکاری» و «سازمان همکاری اقتصادی درای سباه»

«جمع ترکی توسعه و همکاری» در سال ۱۹۹۲ بوجود آمد. هدف شکل گیری این اتحادیه گسترش و توسعه تعاون و همکاری منطقه ای بین کشورهای ترک زبان، کشورهای همسایه ترکیه و دیگر کشورها در همه زمینه های اقتصادی، تجاری، اداری،

مختلف ساکن در ایران و ترکیه بخشی از تاریخ، هویت و تمدن خاورمیانه اسلامی و ملیتهای ایران است. از آن جمله است مذهب تشیع (که توسط ترکیه ایهای صغیر مذهب حاکم ایران و از جمله قوم فارس شده است)، وجود هزاران لغت ترکی در زبان فارسی، نقش تعیین کننده ترک ها در تشکیل تباری و هویتی قوم موسوم به فارس در ایران، بخش قابل توجهی (۳۰ - ۴۰ درصد) از حسوطان فارس زبان امروز ایران به واقع ترک تبارانی هستند که به مرور زمان داوطلبانه (در قرون گذشته) و یا به اجبار (در قرن بیستم) زبان فارسی را اختیار نمودند. علاوه بر آن ایران به عنوان کشوری که بیش از هزار سال تحت حاکمیت خاندها، ارتشها و سلسله های ترکی بوده، عملاً در دوره مذکور نقشی محوری در تاریخ و دنیای ترکی داشته است. عضویت ایران در مجمع کشورهای ترکی بازگشت به هویت اصیل و ایفای دوباره این نقش تاریخی پس از غیبتی صدساله خواهد بود.

۲ - ملیت ترک یکی از دو ملیت عمده ایران است، بخش بسیار قابل توجهی از جمعیت ایران در منابع مختلف (بین ۵۲ - ۵۰ درصد) را حسوطان و شهروندان ترک تشکیل می دهند. گروه های منسوب به این ملیت علاوه بر ترکیه ایهای (آذربایجانی

شمال غرب کشور آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، زنجان، همدان، اردبیل، قزوین و مناطق ترک نشین چسبیده به این استانها در استانهای مرکزی، قم، کردستان، کرمانشاهان، گیلان، تهران) شامل میلیونها تن ترک ساکن در استانهای خراسان، فارس، اصفهان، کerman، سمنان، مازندران، خوزستان، لرستان، چهارمحال کنگویه، بوشهر و ... می باشند. همچنین ترکمنها در استانهای گلستان، خراسان و مازندران، و خلیج فارس آنها اویغورها و ازبکها از دیگر گروه های ترکی ساکن ایران می باشند.

۴ - جمعیت ترک ایران به جز ترکیه، بیش از جمعیت ترک همه کشورهای عضو مجمع کشورهای ترکی است (ایران به لحاظ نفوس دومین کشور ترک زبان جهان است). از این زوایه ایران شایستگی آن را دارد که نه تنها به عنوان ناظر بلکه به عنوان عضو اصلی کشورهای ترکی به عضویت «مجمع ترکی همکاری و توسعه» در آید.

۵ - توسعه اقتصادی همانند روند دمکراسی مسئله ای منطقه ای است. به لحاظ همکاری های اقتصادی، مجمع ترکی همکاری و توسعه و مشخصاً کشورهای ترکیه، آذربایجان و ترکمنستان و دیگر

ادامه در صفحه ۹

حل برای کاستن از مشکلات آنها تغییر در نحوه توزیع درآمد نفت است و باید منظر بود نا این اتفاق بیفتد؟

بله، و در آن تاریخ منافع ۴۸۰۰۰۰۰ نفر در مقابل منافع ۶۰ میلیون قرار می گیرد. هر چه که اتفاق بیفتد همان طور صحیح است. باید به سمت تعادل طبیعی در ساخت اجتماعی پیش رفت. منافع دو گروه در ایران دارد در مقابل هم قرار می گیرد باید اجازه داد تا طبی چند سال آینده این دو گروه متضاد منافع آرایش سیاسی نیروها در ایران را دگرگون سازند.

پس بنظر شما آرایش سیاسی نیروها در ایران تغییر می کند؟

بله، هر گروه تشکیل سیاسی خاص خود را ایجاد خواهد کرد. شایستگی که بیکار می شوند نیز به سادگی بیکار شدن خود را نمی پذیرند و آنها نیز نیروی سیاسی خاص خود را ایجاد می کنند.

پیش بینی شما در مورد وضع موجود چیست؟

تیم اقتصادی خاتمی اعتقادی به اراده ای برای اخراج نیروهای مازاد در وزارتخانه های دولتی ندارد و حتی اگر هم اعتقاد داشت با مخالفت افکار عمومی روبرو می شد.

پس چه خواهد شد؟

اقتصاد کشور به بن بست فلج کننده ای رسیده است. راهکار خروج از این بن بست ورود نیروی جدیدی به تعادل موجود است. به عبارت دیگر اقتصاد کشور به تعادل بسیار عجیبی رسیده است که کوچکترین اقدام جدی برای تغییر در تعادل موجود هزینه های سنگین سیاسی خواهد داشت. لذا همه به انتظار نشستند.

خروج از این انتظار چگونه ممکن خواهد بود؟

خروج از این وضعیت فقط وقتی ممکن است که نیروی جدیدی وارد صحنه شود و تعادل موجود را بر هم زند. و نیروی جدید نیز لشکر بیکاران خواهد بود. ولی لشکر بیکاران در وضع موجود قاعد بضاعت لازم برای در هم شکستن این تعادل است. اما از امروز سالی یک میلیون به تعداد بیکاران موجود افزوده می شود. ظرف ۳ تا ۴ سال آینده لشکر بیکاران به بضاعت مادی لازم برای ایجاد تغییر در تعادل موجود دست خواهند یافت.

اگر سیاستمداران بخواهند قبل از اینکه تعادل موجود به طور طبیعی در هم بیزد دست به اصلاحات اقتصادی بزنند چه خواهد شد؟

من به چوبایسی علاقه بسیاری دارم.

چوبایسی؟ تئورسین اصلاحات اقتصادی روسیه بود؟

بله، چوبایسی در پنجمین سال ریاست جمهوری پلتنین در روسیه گفت حرف زدن نتیجه ای ندارد باید دست به عمل زد.

شما شخصیتی خندلایه دارید مناصح با شما دشوار است! شما مدام منطقی بازی را در بحث عوض می کنید.

تصور می کنم به پایان بحث رسیدیم و حرف دیگری برای گفتن ندارم درست مثل اصلاح طلبان حکومتی.

ولی من هنوز حرف برای گفتن دارم.

به تحقیق همین طور است. باید مردم قضاوت خود را در باب این تعامل فکری به تصریح و نه تلویح اعلام کنند.

تیم آتی جمع بندی من از مطالب شما صحیح است. شما برای خروج از بحران قائل به دو راه حل هستید راه حل اول راهکار چوبایسی است باید دست به عمل زد و چندان حرف نزد و راه حل دوم این است که مردم خود به راه حل دست یابند یعنی یک دسته از مردم به دسته دیگری نه بزرگ بگویند، و دولت تنها نقش یک تماشاچی را داشته باشد.

دولت در سناریو دوم تنها باید به داشتن یک صندلی در کنار میز بازی قناعت کند و نه اینکه یک بازیگر باشد. بازیگران اصلی مردم اند. منابع دو دسته از مردم در مقابل هم قرار گرفته است. این دو گروه باید با هم به تعامل و چاندزتی بریزند در کوتاه مدت باید به سراغ رادخل بینابین رفت.

پرسش آخر دیدگاه شما در مورد علگره خاتمی؟

علگره جناب خاتمی نشان داد که این مملکت را بدون رئیس جمهور هم می توان اداره کرد، چوبایسی باید!

ارکان مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته بکار در روزهای چهارشنبه منتشر می شود

زیر نظر شورای سردبیری

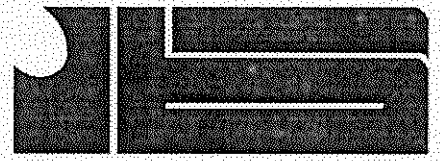
سردبیر

فریدون احمدی

شورای سردبیری

داراب شکیب

محمود صالحی



چهارشنبه ۱۹ آذر ۱۳۸۲ - ۱۰ دسامبر ۲۰۰۳ دوره سوم - شماره ۳۱۵
 KAR - No. 315 Wednesday 10. Dez. 2003
 G 21170 D

آدرس کار در اینترنت:
 آدرس پست الکترونیکی:

http://www.fadal.org
 kar-aksaryaf@gmx.de

۳۳۱۸۲۹۰ - ۲۲۱ - Fax:0049
 تک فزونی
 بنای اشتراک
 نش ماهد ۳۰ یورو
 یک ساله ۶۰ یورو
 پیامگیر: ۹۳۲۲۱۳۶ - ۲۲۱ - 0049
 ۲/۲۰ یورو
 مشخصات یانکی
 Darinde حساب
 شماره حساب:
 کد بانک (برای آلمان):
 نام بانک:
 کد بانکی برای کشورهای دیگر:
 IBAN: DE33 37050198 0022442032
 SWIFT - BIC: COLSDE33
 Verlag: I.G.e.v
 I.G.e.v
 22 44 20 32
 37 05 01 98
 Stadtparkasse Köln
 آدرس:
 Postfach 260268
 50515 Köln
 Germany

قرم درخواست اشتراک
 اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:
 مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:
 نام:
 نشانی:
 فرم را همراه با بنای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)
 به آدرس پست کنید!

قرارداد صلح ژنو - رویا یا واقعیت

شارون بلکه حزب کارگر و شخص باراک نیز بر سر آن بحث‌های زیادی کردند. جوزف پای‌لین که قبلا در کابینه باراک حضور داشته و اکنون حزب «چپ» کارگر را بنیاد گزارده، این قرارداد صلح را پلاتفرم مبارزه انتخاباتی خود می‌کند. او از قرارداد صلح اسلو این درس را گرفت که سئوالات مهم را بی‌جواب نگذارد - پیشرفت امر مذاکرات با یک طرف فلسطینی این موضوع را که دولت شارون مطرح می‌کند که در طرف فلسطینی، طرف مذاکره کننده اصولا وجود ندارد، زیر سؤال برد. اولین موفقیت پای‌لین این بود که اسرائیل را وادار کرد که امکان مذاکرات رسمی صلح را مطرح کند.

مفاه قرار داد:
 این قرارداد دو کشور مستقل فلسطین و اسرائیل را به رسمیت شناخته است. مرزهای این کشور دقیقا مشخص شده و با کسی تغییرات در جاهای مختلف، همان مرزهای ۱۹۶۷ شناخته شده است. پایتخت دوکشور اورشلیم خواهد بود - اسرائیل بر منطقه یهودی نشین اورشلیم و قسمتی که دیوار ندیه وجود دارد، تسلط خواهد داشت. و قسمت عربی نشین اورشلیم و منطقه

مذهبی آن دست فلسطین خواهد بود. تمامی مناطق یهودی نشین که توسط اسرائیل ساخته شده و در درون مرزهای فلسطین قرار می‌گیرد برجیده می‌شود. نکته مهم این مذاکرات توافق بر سر آوارگانی بود. بر اساس این قرارداد آوارگان فلسطینی ۴۸ - ۱۹۴۷ به سه دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته در کشورهای میهمان می‌مانند و توسط سازمان‌های بین‌المللی به آن‌ها غرامت پرداخت می‌شود. دسته‌ای به فلسطین بازمی‌گردند و دولت اسرائیل نیز تصمیم می‌گیرد که چه تعداد از آن‌ها را بپذیرد. نوار غزه و کرانه غربی نیز توسط تونلی به هم وصل خواهند شد که تحت نظارت عالی اسرائیل می‌باشد. این تونل توسط فلسطینی‌ها اداره خواهد شد.

جوزف پای‌لین می‌گوید این اولین بار است که حق یک کشور یهودی که توسط اکثریت یهودی و کنترل آن‌ها بر امور کشور وجود می‌آید، به رسمیت شناخته شده است. به عبارت دیگر طبق قرارداد ژنو اسرائیل می‌تواند برای همیشه در فلسطین تاریخی را برای یهودیان دنیا باز بگذارد در حالی که برای فلسطینی‌ها بازگشت به سرزمین

در روز ۱ دسامبر در سوئیس دو هیئت اسرائیلی و فلسطینی قرارداد صلحی را امضا کردند. این «قرارداد» غیررسمی صلح تمامی مسایل مورد اختلاف را مورد بررسی قرار داده و به شکلی کاملاً متفاوت از آنچه تاکنون بوده برای آن‌ها راه‌حل ارائه کرده است. در طرف اسرائیلی آرمان میسنا نماینده اول حزب کارگر در انتخابات کست در ژانویه گذشته و وزیر دادگستری کابینه باراک، جوزف پای‌لین و در طرف فلسطین یاسر عابد رابع وزیر سابق حکومت خودمختار و هشام عابد راسخ شرکت داشتند.

امضای این قرارداد در ژنو و تحت نظارت میشلین کال می‌ری وزیر امور خارجه سوئیس صورت گرفت. نه تنها مضمون این قرارداد صلح بلکه نحوه به ثمر رسیدن آن خودویژه بود و حاصل ۲/۵ سال مذاکرات در لندن، عمان و سوئیس بود. در این قرارداد ۴۷ صفحه‌ای مسایل اساسی و پایه مورد اختلاف مورد بررسی قرار گرفت. و به گفته پای‌لین در مورد برخی از جزئیات بایستی مذاکرات ادامه پیدا کنند.

این امر در اسرائیل غوغا به پا کرد. نه تنها حزب لیکود و

پدروی میسر نیست. باراک رهبر سابق حزب کارگر این قرارداد را یک «توهم» می‌داند و می‌گوید انصراف از حق بازگشت فلسطینی‌ها به طور روشن در این قرار داد منعکس نشده است. طرف اسرائیلی مذاکرات می‌گوید در این مذاکرات رابطه هیئت فلسطینی با دولت خود بسیار بهتر از طرف اسرائیلی بود ولی این بهتر بود که هیئت رسمی فلسطینی حضور نداشت. جوزف پای‌لین طرف اسرائیلی مذاکره می‌گوید این واقعیت ندارد که هیئت مذاکره کننده فقط «چپ»‌های اسرائیل بودند بلکه دو تن از ائتلاف حکومتی و چند تن خبرنگار نظامی نیز در این مذاکرات شرکت داشتند.

واقعیت این است که حتی اگر قرارداد صلح ژنو به واقعیت مبدل نشود، سنگ بنایی است که هیچ‌کدام از طرفین دیگر نمی‌توانند از توافقاتی که در این قرارداد آمده عدول کنند. جوزف پای‌لین در مورد طرح آمریکایی‌ها و طرح «نقشه راه» که توسط آن‌ها پیشنهاد شده می‌گوید: طبق «نقشه راه» مرحله اولی با یک راه حل موقت با مرزهای موقت و مرحله دوم و سوم راه حل نهایی پیش‌نهاد می‌شود. او می‌گوید که

دولت روسیه گفته است نمی‌تواند پیمان کیوتو در مورد کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای به منظور مقابله با افزایش گرمای کره زمین را به شکل کنونی آن بپذیرد.

«اندری ایلازیونف»، مشاور رییس جمهوری روسیه، با اعلام این تصمیم گفته است که عمل به مفاد پیمان کیوتو «محدودیت‌های عددی را بر رشد اقتصادی روسیه تحمیل می‌کند و در نتیجه برای دولت روسیه قابل پذیرش نیست».

این خبر سازمان بازرگاری اجلاس بین‌المللی آب و هوا در میلان، ایتالیا، انتشار یافته است. با اعلام تصمیم دولت روسیه، اجرای پیمان کیوتو با دشواری مواجه می‌شود. بر اساس مفاد این پیمان، برای اجرای آن لازم است دست کم پنجاه و پنج کشور، از جمله کشورهای صنعتی که مسئول تولید ۵۵ درصد از گاز اکسید کربن در جهان هستند، به آن بپیوندند. در خلال ماده‌های اخیر، موضع دولت روسیه در قبال پیمان کیوتو با ابهام مواجه بوده است. به همین دلیل، کشورهای امضاکننده پیمان و سازمان‌های حمایت از محیط زیست امیدوار بودند که پیوستن روسیه بتواند اجرای مفاد آن در سطح گسترده را تضمین کند.

انتاع آمریکا
 تاکنون آمریکا، که بزرگترین تولیدکننده گازهای گلخانه‌ای در جهان است، از امضای پیمان حدوداری ورزیده است. با توجه به موضع آمریکا و تصمیم روسیه، برخی از کارشناسان معتقدند که پیمان کیوتو عملا به یک سند غیرقابل اجرا تبدیل شده است.

طرفداران پیمان کیوتو

می‌خواهد بگوید هویت و ملیت‌ش اروپایی است، ولی ما می‌گوییم که این ملت ملتی است که هویت درستی ندارد. اگر هویت درستی داشته باشد، پایند هویت خودش می‌بود.

در لزوم پیوستن ایران به «اتحادیه کشورهای عربی»
 اتحادیه عرب در سال ۱۹۴۵

کلی از مرحله پرت هستند. وزارت خارجه سرخود چنین تقاضایی کرده است و با این کار هویت چند هزار ساله یک ملت را خدشه‌دار ننوده است. یک چنین تقاضایی که برای همکاری مابین گذاشتن از هویت ملی مطرح شود، مطلقا بیجاست. چطور است اصلاح اسم خودمان را بگذاریم رئیس کل عربیها؟ ورود به آن اتحادیه مساوی است با نابودی هویت ملی و استقلال و شخصیت ملی و زیر پا گذاردن و نادیده گرفتن ۱۴۰۰ سال مبارزه ملت ایران برای ایرانی بودن و عرب‌نشدن. رهبران عرب یکسر با ایران و ایرانی بودن و هر آنچه مربوط به ایرانی حتی به کلمه فارس مربوط می‌شود دشمنی ورزیدند؛ ایران چند هزار سال هویت و شخصیت مستقل دارد. ایران افتخار دارد که مسلمان است ولی خیلی بهتر از عرب توانست به اسلام خدمت کند. در قصص قرآن آمده است که بابل محل کفر و مبارزه ضدخدا بوده است و کورش که پیامبر خدا در دین یهودی و دین مسیحی قسملمداد شده است و در قرآن ذوالقرنین آمده است و آن بساط کفر ضدخدایی را برداشت. به کورش فحاشی می‌کنند این انگیزه از همان جامی آید.

پیروز مجتهدزاده به مسئله عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا نیز از همان چهارچوب قومیت‌گرایانه افراطی فارسی پرداخته است: ترکیه می‌خواهد وارد اتحادیه اروپا شود و

در حمایت و لزوم پیوستن ایران به «اتحادیه کشورهای عرب» و «مجمع ترکی همکاری و توسعه»

علی بیگلر

موسسه مطالعات استراتژیک یوروسویک لندن که عموما مواضع بسیار غیردوستانه‌ای نسبت به ملل و کشورهای عربی و ترکی و همچنین اقوام ترک و عرب ایرانی دارد، در این باره از جمله می‌گوید (به اختصار): ملیت عربی، هویت عربی، شخصیت ملی عربی بسیار عالی است؛ مبارکشان باشد به ما چه ربطی دارد؟ ما که عرب نیستیم. ریتیم‌گیری‌های اتحادیه عرب برای حفظ هویت و شخصیت و استقلال ملت‌ها و کشورهای عرب است و هیچ ربطی به ما ندارد. اتحادیه عرب تشکیلاتی است که مدیریتش بر هویت عربی و اساس موجودیتش بر اساس ناسیونالیسم و پان عربیسم از نوع ناصری و صدام حسینی است و برای اعتلاخشدن به شخصیت و هویت عربی ضدیت با ایران و بر اساس پان عربیسم به وجود آمده است. اساسا دشمنی با هویتها و ملیتهای غیر عربی و خصوصا هویت ایرانی دارد و عضویت در آن نشان از عربی بودن آن ملت دارد. چرا باید شخصیت و هویت و ملیت خود را لگدمال کنیم و عضو تشکیلاتی شویم که مربوط به ملل عرب می‌شود و در آنجا هویت و ملیت و شخصیت ملی مستقل خود را با علامت سؤال مواجه کنیم. آن اتحادیه اساس کارش تنها دشمنی با هویت ملی دیگران است از جمله هویت ملی ایرانی. وی می‌افزاید: تصمیم‌گیران وزارت خارجه ما به

این تصمیمات نخواهد داشت و نمی‌تواند منافع خاصی برای ما به همراه داشته باشد. او رد این پیشنهاد که به گمانش هیچ منبای منطقی ندارد از سوی اتحادیه عرب را، به عنوان یک امتیاز منفی برای کشوری مهم و تاریخی مانند ایران تلقی نموده است.

آبراهیم یزدی از نهضت آزادی و وزیر امورخارجه دولت موقت با بیان اینکه رد درخواست ایران از سوی اتحادیه عرب، موجب سرفکندگی برای دیپلماسی کشور است، گفته است: به هیچ وجه نمی‌توان تصمیم ایران مبنی بر پیوستن به اتحادیه عرب به عنوان عضو ناظر را، در راستای منافع ملی و موقعیت استراتژیک در منطقه ارزیابی کرد و افزوده است که هیچ توجه منطقی و عقلانی برای چنین درخواستی از سوی ایران وجود ندارد. وی نیز پیشگویی نموده است که حضور ما در اتحادیه عرب حتی بعنوان ناظر نمی‌تواند باعث نقض تصمیم‌گیری‌های گذشته در مورد سیاست‌های این اتحادیه در منطقه شود و یا کمترین کمکی به حل اختلافات ایران با امارات بر سر جزایر سه گانه ایرانی بکند. (اظهارات فوق همچنین با توجه به نزدیک‌شدن روزافزون جریان سیاسی موسوم به ملی مذهبی به جریان قومیت‌گرایی افراطی فارسی نیز قابل تأمل اند).

پیروز مجتهدزاده مدیرعامل

همچنین نظر روسیه در مورد تاثیر منفی پیوستن به پیمان کیوتو بر رشد اقتصادی آن کشور را مورد تردید قرار داده‌اند. سهمیه هرکشور برای کاهش میزان گازهای گلخانه‌ای در سال ۱۹۹۰ تعیین شد که هنوز واحدهای فعال در بخش صنایع سنگین اتحاد شوروی حجم عظیمی از گازهای آلوده‌ساز را در حال منتشر می‌کردند.

در فضا حاضر، در روسیه و بسیاری از جمهوری‌های شوروی سابق، مشکلات اقتصادی از جمله ناتوانی در تأمین سوخت، مانع از ادامه کار این واحدهای تولیدی شده است. به این ترتیب، حتی اگر روسیه این پیمان را امضا کند و به محدودیت موجود در آن تن در دهد، باز هم صنایع فعال آن کشور می‌توانند بدون مزاحمت به کار خود ادامه دهند. احتمالا موضوعگیری روسیه تلاشی است برای جلب کمک اقتصادی خارجی برای بهسازی صنایع فرسوده آن کشور.

با این تصمیم، روسیه در کنار آمریکا و سایر مخالفان پیمان کیوتو قرار می‌گیرد که فشار احتمالی برای کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای در این کشورها را رد می‌کنند. بر اساس مفاد این پیمان، کشورهای در حال توسعه موقتا مشمول کاهش گازهای گلخانه‌ای نمی‌شوند هرچند قرار است مذاکراتی برای تسری مفاد پیمان به این کشورها صورت گیرد.

تعدادی از این کشورها داوطلبانه گام‌هایی را برای کاهش آلودگی برداشته‌اند اما اقدام روسیه می‌تواند باعث شود کشورهای فقیر نیز علاقه خود به ادامه این روند را از دست بدهند.

فعالیت‌های این اتحادیه نیز در حال انجام است. اکنون به خوبی دانسته شده است که بدون تعریف و تلتی منطقی از روند دموکراسی در خاورمیانه، گذر به دموکراسی در کشورهای منطقه به طور منفرد غیرقابل تصور است. شواهد نشان می‌دهد که موضوع دموکراسی در تعاریف جدید اتحادیه عرب هم بدرستی به شکل روند و مقوله‌ای منطقی تثبیت و تعریف خواهد شد. ایران بعنوان کشوری خاورمیانه‌ای نمی‌تواند بیش از این خود را از روند دموکراتیزاسیون منطقه تجرید نماید.

۷- از دگرگونی‌ها و تغییرات مثبت در حال انجام در ساختار و بنیان اتحادیه عرب یکی نیز حرکت به سوی اساس قراردادن متافع متقابل و همکاری منطقه‌ای در قبول عضویت‌های جدید و کمرنگتر و بی‌اعتبار شدن مقالات گذشته مانند هویت ملی و منشا نژادی است. بنا به گفته عمرو موسی دبیرکل اتحادیه عرب در ماه‌های اخیر علاوه بر ایران درخواست‌های مشابهی از سوی کشورهای ایتوبی، اریتره، ترکیه و حتی از آمریکای لاتین برای پیوستن به اتحادیه عرب به عنوان عضو ناظر دریافت شده است. در چنین شرایطی عضویت ایران در همسایگی با کشورهای عربی، ادامه در صفحه ۹